

# هذ الكتاب وسيلة النجاة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي توحّد بالوحدانية وتفرّد بالفردا
نية الواحد الذي تنزه عن مشابهة الاعداد والا
لاحد الذي تقدس عن مشاكلة الاشباه والانداد
لا ثاني له في الوجود ولا ثالث له في الموجود فكل واحد
غيره اثنان وكل احد سواه زوجان ومن قال انه
ثالث ثلثة فقد وقع في هاوية الشرك والخذلان والصلوة
والسلام على محمد وآله الذين هم حقائق الركن والمقام وأوليا لموا
طن الحج والاحرام سيما على سبط السيد العطشان وابعد
من الاوطان المذبوح بالسيف والسنان القتيل بظهر
الكوفان غريب العراقين المعفر الخدين المقطوع الوريدين
الشهيد الظمآن لدى النهرين الصابر عند قتل الولدين
مولانا وشفيع ذنوبنا ابي عبد الله الحسين ع ولعنة الله
على اعدائهم ومقاتليه ومعانديه لعدد ذرات العالمين

اما بعد

اما بعد چون این ذره بی‌مقدار روسیاه روزگار المتمسک بعنوان الملک
الغنی نوروزعلی ابن محمد باقر البسطامی بدین مطلب بود که از روی این داشتم که جزوه
شریفه که مشتمل بر ده مجلس باشد مختصر بعد از اول محرم الحرام تالیف نمایم
که هر مجلس آن قابل این باشد که در صحبت مجلسی [illegible] نمود تا اینکه در سنه ۱۲۷۱
در ایام عاشورا از اشتغال بذکر مصائب سید الشهداء روحی و روح
العالمین له الفداء در شتم و چون اتفاق بود از اینکه در بازار معرکه گشته
حضرت لیف صدق گشته و چند [illegible] اسنادی از شته بود در بازار اضافه
و مصائب آن لیف معروف [illegible] اما مشکله هزار هزار لیف صدیق
از شیفته حالان گرفتار و بها [illegible] گشته بودم در آن اوان موفق
با بن نوشتن عطا و عطیه کبرا شده شروع در تالیف این جزوه شریفه مختصر
مشتمل بر ده باب به عدد ایام عاشورا محض خصال صدوق علیه از جمله در
هر بابی از باب اول تا باب دهم خصال مختصر فصل مختصر که غالبا نگاه از آن
اخبار در فصل و ذکر مصیبت [illegible] و تصداق حسین منی و انا من حسین

اولی داره



روحی و روح العالمین له الفداء المتوجه باشد و چون مقصود این بود که در این ده
روز عاشورا این جزوه شریفه تمام شود به تفصیل جمیع آن اخبار بپردازم ختم
از هر باب چند حدیث از راه تفصیل و باقی را از راه اجمال بر شنید
نمودیت بیان نمودم تا اینکه زبان و نایت تحریر آن نماید و قاطبه و عاضد
دو اکثر را رغبتی در استماع آن نبوده باشد بلکه هر دو از برای این جزوه
شریفه چون صحیفه در جیب و بغل باشد که غالبا از مطالعه آن تشفیق
دهد و روضه بیان شده و از توسل بائی جزوه شریفه را در کتاب دیگر ذکر
مصائب از دست ندادیم [illegible] که ارسال نماید و [illegible] باشد
و هر گاه خداوند عالم اعانت نماید تفصیل احادیث این جزوه شریفه را
در کتاب دیگر ذکر خواهم کرد و مسمی نمودم بوسیلة النجات امید دارم
که باعث نجات دنیا و آخرت ابتغای کننده و باعث اعتبار این
اعتبار کرده **باب اول** در ذکر اخبار اثبات امامت بالحقیقت
هر در عالم امکان جلوه در آمده که همه سلسله ممکنات خلق آیه
نجات یاد دارند و یک محبت حقیقی قطع علاقه از جمیع ما سوی الله

باب اول

نمود و انچه را مالک بود همه را در راه خدا رضای و محبت خداوند علی اعلا بذل نمود
و محبوب همه عالم شد و بمقتضای دعای او در عرفه که اسرور بدرگاه خالق اکبر عرض
نماید که الهی انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک
حتی لم یحبوا سواک و لم یلجاوا الی غیرک و محبت حقیقی و
مشتاق واقعی در مراتب محبت دو لو حد افر باقی چنان فانی
گردید که از همه چیز دست کشید و بقسمی جرعه نوش جام بلایا و روزها
شد که شیدای عالم امکان از مقام او و الهه حیران شده لهذا
ملقب بسید الشهدا گردید و بمقتضای حدیثی که مرحوم ملا احمد نراقی ره در معراج
السعاده نقل نموده که ان الله تعالی شرابا لاولیائه اذا شربوا
سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طابوا و اذا طابوا ذا
بوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا
و اذا وجدوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا
لا فرق بینهم و بین حبیبهم یعنی خداوند را شرابیست که به دوستان
خود میاشاماند و چون میاشامند مست میشوند و چون مست میشوند بطرب

میابند و چون



میایند و چون بطرب آیند پاکیزه میشوند و چون پاکیزه شدند گداخته میگردند
چون گداخته شدند از هر غل و غش خالص میشوند و چون خالص شدند در مقام
طلب محبوب در میایند و چون او را طلبیدند میابند و چون یافتند باو میرسند و
چون رسیدند باو متصل میشوند و چون وصل جدائی ایشان دور [illegible] و جدا محبوب
حاصل است یکباره از خود غافل میشوند و بجز محبوب دیگر چیزی نمی بینند آری از
بسکه از جام محبت خداوند محبوب ازل شربت کام کرده و از مشاهده انوار محبت
پروردگار خداوند عالم بذل جان در راه او میکرد و که نسبت با جمیع لذائذ
دنیا و ما فیها صرف نظر کرده پیوسته نظر بر جلال و جمال و عظمت ذو الجلال حقیقی دارد
و از شوق لقا و وصول المعروفات و رحمتهای حضرت الهی از حیات در [illegible]
جمال و جلال و عظمت ذو الجلال آنچه دیگر بگذرد نیست شعر ننگرد دیگر
بسرو اندر چمن هر که دید آن سرو سیم اندام را لهذا سید مظلومان در وقت
شهادت از شوق لقای خداوند منان و وصول المعروفات حضرت سبحان

واله و حیران و مضطرب و بی سر و سامان و برهنه در چهار جانب صلای العطش در داده طفلان از ان تشنگی و مضطرب بی تاب
و بیمار ان ایمقال که من بیمارم که درخود ساختم از جمله عشق ها تا بر درد تم یکسره زار جهه
که هست و بطریق جانی هر اهل عبودیت مسافت که مثل او باشد بی عبدالله از ان ادا از وطن
گذشت در کربلا غریب و از جام اش محمد بید از ان خویشتن گذشت بی بودی
عیال و اطفال و هم وطن بشناسد از اصحاب وفادار گذشت هریکی ازینها در نظر مبارکش
شهید کردند از نه نفر عمرزاده نوجوان گذشت همه را در خاک و خون
نخفه از شش برادر در کعبه و اصحاب وفادار گذشت هر یکی بتیغ و تیر شمشیر پاره پاره کردند
از تیغ خونریز که نهار صفر و یک یک که علی اکبر باشد جان ریز گذشت همه را در برابر ایشان
گروه اشرار به تیغ و تیر در خون غلطیدند بیقرار و بیتاب بودند از فرزند دلبند علی اصغر بکشند
گذشت اسیر بودن در زنجیر بیمار نشستند و بعضی از منازل ها بی جا ل
انعقیل ... را در حلقوم ... اه اه از بدن گذشت ... صد چهار
هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد زخم نیزه و شمشیر گردید از سر گذشت که در هنگام

باهفتاد ذبح

٤

با هفتاد و اذیت مسئله گردید و در ده موضع سیلاب ... از پای در آمد کوبه
از جمله گذشت محلی و روز سنگ شقاوت دشمن بر کوبید از چشم در دماغ و بعد گذشت در کوه شام
محبوب ستم زرد گردید از زبان گذشت ای عطش کباب شد از دندان گذشت در زیر چوب
قرائت یزید جفا شکسته گردید در شریعه قرات با وجه عطشی از آب خیره گذار گذشت
خداوند عالم از این همه ثواب بسیار ... آب و بادان لمحهای الهی ...
و لعنت بکشند ... صد هزار حسنه و محو صد هزار ... صد هزار
درجه ... پیدا ... صد هزار رسیده و محو ... قیامت
باید ... ادا کرد ... ثوابات ۹
در ... از ... گذشت ...
مجروح شد از جنگ گذشت ... نقیبا گردید
از حلقوم گذشت ... قطع شد از گردن گذشت در مجلس ...
رگهای او ... از سینه گذشت تیر ... شعبه ... زد ند

ازباقی دنیا گذشت بیشتر دربند از نشانه گذشت که حال قطع نمودند لذت دیگر
گذشت بر پیش روند از دنیا گذشت قطع نمود از آنکه گذشت با کشتن
قطع نمودند از آن گذشت بیش روند در فرات تقسیم که لذت دنیا
آن بزرگوار از دنیا آن بدر منیر در شریعه فرات بجای از زانوی گذشت باوجود
ضعف و نقاهت زانو را نو بدیم راه شکر الله که کسی اهل بیت و فرزند رسول
خدا از دنیا نمایند از یا گذشت طلبا گر رضا الله یا از کجا خالی نموده
بر روی زمین کربلا فتاد از جسم گذشت تا به روز شب عریان و پاره
پاره بر روی خاک بی غسل و کفن افتاد که سکان ارض و سما بر آن جان تحفه
خدا عبور نمایند و طریق عشق و محبت سامور زند الناس گذشت بر همه انسان
نمودند از سلاح گذشت از کرکس گشودند از زبان اطفال و دختران و خواهران
گذشت بر ضعیفه چون بنده گاه در جلو [illegible] نگران و داد الله بند و مجالس اعدا حواس
گذر نمودند این ها همه سهل است بعد از شهادت او [illegible] گذشت که بمقام

فنا فی الله



فنافی الله او مرتبه رسید آب فرش بستند گاه و بر از آن سر انداختند که از آثار مرقد
شریفش بر طرف شود که احدی مزار و مرقدش را اندازند نظم از بلا ها تا نگاه از
روز ازل گشت نازل از خدا بر این منزل یک یک از انبیا و مرسلین
تا رسان رحمة للعالمین جمله را با دیده دل دیدمی پیش عقل حسینی
سجدش الحمد پیغمبران بیشتر گذشت جمله بر قربان پیغمبر گذشت باری حسین
الشهید را خدا از همه اشیاء گذشت بجوار خدا اختر در پیش خطوره نموده
و بجوار رضا حضرت امر منظور نظر پس به نمو بمقام عبدی اطعنی حتی
اجعلک مثلی [illegible] بور رجه رفیعة العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة
ملقب گردید و مضمون حدیث مشهور من طلبنی وجدنی و من
وجدنی عرفنی و من عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقته
و من عشقته قتلته و من قتلته فانا دیته بمقام یا ... نف

ص

ثار الله وذلك لمن يطلبه الله ومن قتله بيت الله

اغنى قلوب من ضلاله ومن اقرب من اثر الله ومن توجه

اليه فقد توجه الله ومن ابغضه فقد ابغض الله

ومن احبنا فقد احب الله رسید محبتش مکنون قلوب اهل عالم

شده وجمیع ماسوی الله تعزیت دارش گردیده وچون در راه رضای

خدا از جان گذشت ملقب بثار الله شد نعم ما قیل انشتها شهیدی

که رشک کرد و بلای چون نهایت ز حد حتی که خون خون خدا گفتی در شنگی

که از کوه مضطرب شود وبیفتد از غم واندوه ومصیبت آن سرور شکست

دلی وارد از شکست قلب مطهر محزونست وگریه اطفال در زمین گشته تلوی

شکافته علی الصورت موج دریای زیلقیه عظم اوست عنا مجرا ازاله

شهادت اوست از دین وخسان در فصل خزان از خزان نوجوان

تازه خط اوست خریش بعد از جراحات جسم انور اوست بآتش ابر

از صدمات تیرها

۶

از صدمات تیرهای بدن اطهر اوست یاری چون از همه خوگذشت همه از ارش

در سعت عالم امکان عنبر منفس گردید ودارای همه اشیا گردید متصف نفس الله

گشت وچنان محبتش در قلوب مکنون گردیده که جذبه محبتش اهل آفاق را بلکه اشوق

بلکه بلادیس میکشانند وشوق بنیوایش دوستان را با وجود عدم زاد ورحله های بیابانها

طی مراحل نموده بمزارش میرسانند بلکه کسانی که بزیارتش ممکن نیافته وصیت مینمایند

که بعد از فوت اموات ایشان را بآن خاک پاک مدفون ساخته تا شاید از خاک

کربلایش محسوب گشته از اخیار محشور گردند یا مهر وتسبیح سعادت کشته مقتدای

وان من شيء الا يسبح بحمده در عالم باطن ذاکر باشند الحق الحقیقی الکته

نیر عشق کربیدای حقیقتها شک وضعف گرنه بلای خلق محبوب کشف

غیر ان لیس منطقی تک یادمی در بر محبت داد مردی داد دی بلا از صفت

بازبند انبیا ان کومش در عموم روحانیان باب دویم در ذکر اخبار که

بایست موافق روایت علامه مجلسی وصاحب مناقب حضرت امام حسین ع

در روز دویم محرم الحرام وارد زمین کربلا شدند وبنا بروایت منتخب لشکر

باب دویم

حر با لشکر آن سرور هر چه سیر شدند تا اینکه بزمین کربلا رسیدند ناگاه اسب آن سرور در
گام از گام برنداشت و ایستاد هر چند آن سرور سعی نمود یک گام برنداشت از
پس از آن از اسب فرود آمد و به اسب دیگر سوار شد و آن اسب نیز یک گام
گام برنداشت و موافق روایت ابی مخنف آن سرور شش اسب سوار شد نیز
هیچ یک گام از گام برنداشت چون آن سرور اینحالت را مشاهده نمود
فرمودند یا قوم ای هذه الارض یعنی ای قوم این چه زمین است و نام
این زمین چیست عرض کردند شاطی الفرات مینامند حضرت فرمودند آیا
نام دیگر دارد عرض کردند این زمین را عاقر یا نینوا مینامند حضرت فرمودند
آیا غیر از این دو نام اسم دیگر هم داشته باشد عرض کردند بلی همچنین مسمی بکربلا
یعنی این زمین را کربلا مینامند چون آن سرور نام کربلا شنیدند اشک از دیدگان مبارک
بر گشتید و گریه شدیدی نمود فرمودند هی و الله ارض کرب و بلا یعنی بخدا قسم
این زمین اندوه و بلا است ثم قال قفوا و لا ترحلوا یعنی از اینجا
فرمودند همین مکان باشید و حرکت منمائید از جای خود که بخدا قسم
در این زمین است بار انداز ما و ههنا و الله مسفک دمائنا
و مقتل رجالنا و یهرق فیه دمائنا و یباح فیه حریمنا در این مکان

قسم بخدا الرحمن



قسم بخدا که محل ریختن خون ما خواهد بود و محل شهادت نوجوانان ما است
و ریخته میشود در این زمین خون ما و در این زمین اسیر میشوند اهل بیت
عصمت و طهارت پس آنحضرت از اسب بزیر آمدند و در روایت دیگر وارد
شده است که آنحضرت فرمودند هذا کربلا فقالوا نعم یا ابن رسول الله
قال الراوی فدمعت عینی الحسین ثم قال اللهم انی اعوذ بک من
الکرب و البلا فنزل فی موضعه ای عرش خداوند در سحر و وقت ندبه
می آید اول در اوقات اسحار که وقت تهجدین ذکر و گریه و ناله زاری کنند
و ساجدین دوم وقت گریستن اطفال یتیم چنانچه مضمون حدیث است اذا
ابکی الیتیم اهتز العرش چنانکه مضطرب شود تا اطفال یتیم گریه نمایند
عرش اضطراب وارد است شیعیان چگونه بود اضطراب عرش خدا در روز
گریستن و اضطراب اطفال یتیم سید الشهدا در صحرای کربلا در روز غارت
خیام خدا رحمت نماید بحر العلوم را چه نیکو میگوید و اهتز من رنتی
عرش الجلیل فلولا الله ما مسکه او هی به المیل اطفال عرشی
و مقام عصمت اند در سفینة النجات ذکر کرده ام هر طفل از مسلم ابن
عقیل موافق روایت صدوق در مجالس بعد از شهادت آنحضرت با بند
آنگروه شقاوت اثر شهید شدند و اند طفلان را ابن زیاد

بزندان حبس نمود

و مدت یکسال در زندان ابن زیاد حبس نمودند بعد از آن حادثهٔ ملاقوه

طفل ... شهید نمود کیفیت در تحفة الحسنیه جلد اول دو امام مظلوم را در دوران شهید مسموم

بود که اندرون خیمه اقدام بقتل آن دو امام مسموم نمودند اول اسماء زوجهٔ

حضرت امام حسن بود که آنحضرت را مسموم نمود دویم ام الفضل دختر مامون

ملعون بود که حضرت امام محمد تقی را مسموم نمود در اجمال الحکایات حکایت نموده

است که معتصم عباسی قدری زهر بنزد ام الفضل زوجهٔ آنسرور فرستاد و گفت

که هرگاه امام محمد تقی را هلاک نمائی ترا بانوی حرم خود نمایم آن خبیثه

شقیه ... بدستمال آلوده و آن دستمال را از زهر آلوده نمود و [illegible] آنسرور

از بعث آنحضرت فارغ شد آن شقیه دستمال زهر آلود را بآنسرور داده و آنسرور

آن دستمال را چون بعورت خود استعمال نمود زهر در عورت آنسرور تاثیر

بدن انور سرایت نمود بدن آنحضرت ورم نمود [illegible] انور آن شکاف

نموده زرداب از آن شکاف بدن آنسرور موافق روایت مصائب المعصومین

المعصوم جاری

8

المعصوم جاری شد آنسرور در لمحات آنحضرت را نزد خود خواند و فرمود که وای بر تو

از این چه ... که مراد در این آدل جوان شهید نمودی از خداوند عالم سؤال نمایم

که قرحه در فرج تو بهم رسد که دوائی برای او پیدا نشود و قرار بعد از خداوند عالم گردد

بدن ... آخر ... بدن آنسرور در ... شهید شد و پیش آن نفس در ... فرمان

موافق روایت کافی تاریخ سال دویست و بیست در دوازده از ذیقعده در روز ... واقع شده

که بعد از شهادت آنسرور در حرام ... در فرج او بهم رسید که از تعفن او اهل حرم معتصم متنفر

شدند معتصم امر نمود که او را از حرم بیرون نمودند و آن خبیثه در آن کوچه ها گدائی میکرد

بی یک ... سگان بمحل جمع شدند و او را پاره پاره نمودند و گوشت بدن او را خوردند

الشیعه بعد از شهادت امام مظلوم غریب معتصم امر کرد که بدن آنحضرت را از بام

در معبر عام انداختند و بعد از آن گفت که منادی ندا در داد که کسی این نعش

حضرت را دفن ننماید موافق روایت بحر الانوار ... بدن مقدس آنسرور را ...

در میان آن صحرا چند روز بر روی خاک افتاده بود و کسی از ترس معتصم جرأت نمی‌کرد که نعش آن مظلوم را
از روی خاک بردارد تا آنکه شبی در بغداد از جسد مطهر آن نوری ساطع بود همینکه
عطر آن در بغداد پیچیده بود پس خبر به معتصم ملعون این معجزه را از بدن آن مظلوم بدید
دید ترسید که شاید [illegible] از این مفتضح شود امر کرد که از بدن خاک آلوده
دفن نمایند و موافق روایت دیگر جمعی از شیعیان جنازه برداشتند و آن جسم شریف را در جنب
جسد جد بزرگوارش حضرت کاظم دفن نمودند شیعیان به جوار آمدند از بدن
مقدس منور بود [illegible] تا [illegible] که بر بالای خاک آن [illegible] بود و این سعد [illegible]
که کسی او را جمع آوری نماید [illegible] فرق است میان آن بدن [illegible] بدن [illegible]
بدن [illegible] چراغ [illegible] زمان [illegible] و [illegible] و جواهر [illegible]
[illegible] و در [illegible] نعش [illegible] علاوه بر [illegible] که آب
بر بدن [illegible] بند [illegible] دفن [illegible] و در [illegible] که هیچ اثری
از آثار [illegible] باقی نماند حتی [illegible] از [illegible] که [illegible] آثار [illegible]
در وصف [illegible] از آتش ظلم دو فرعون سوخته شد [illegible] طفل [illegible]

حرز [illegible] فرعون

٩

حرز [illegible] که فرعون آن طفل را در حضور [illegible] در تنور آتش انداخت [illegible] طفل [illegible]
مظلوم [illegible] که در [illegible] از آتش [illegible] زیرا [illegible] را در [illegible]
[illegible] دو پیغمبرزاده [illegible] نشد اول یوسف بن یعقوب در
[illegible] جهه دفع تهمت از خود امر نمود که او را غل و زنجیر کرده [illegible]
[illegible] یوسف چون [illegible] از روایات [illegible] که [illegible] غل و زنجیر
در [illegible] بود موافق [illegible] اطفال [illegible] امر کرد که [illegible]
و امر نمود که موافق جثه یوسف غل و زنجیر [illegible] چون [illegible]
یوسف [illegible] [illegible] که [illegible]
[illegible] غل و زنجیر در [illegible] اندام یوسف ساخت و او را غل و زنجیر کرده بر [illegible] سوار
[illegible] عام [illegible] داده که [illegible] پیغمبرزاده را در [illegible] در [illegible] پیش
[illegible] که اراده [illegible] نموده
[illegible] که او را [illegible] زندان [illegible] می‌کردند

و تا سقف میخوردند و میگفتند ای غلام عمرانی بدانکه بجرم پادشاه جبار چون آتش سوا
شنیدند آتش حزن در قلب او مشتعل شد دویم پیغمبر زاده مجاز رسیدا بحرارت کربلا بود
که با دست بسته و غل گران او را وارد شام نمودند مخفر بن ثعلبه در پیش روی یزید
ای محمد فریاد میکرد که قد قتل ابی اصبر المرضعی باللئام الفجرة
در دو وقت ملائکه عرش و فزع آمدند اوّل در وقتیکه خلیل الرحمن را
در منجنیق نهادند خواستند در آتش اندازند دوّیم وقتیکه خلیل حرارت کربلا
از ذوالجناح سرور زنان فتاد و در میان خاک و خون غلطید دو
پیغمبر برای جفا بر تر حکم نگردیدند و خداوند ایذاء پیغمبر را در مقام امتحان آورده
و بر بزرگ رحمت الهی نازل شد اوّل ادریس بود که خداوند عالم او را
بمشقت گرسنگی مبتلا نمود و ایشان بر قوم خود ترحم فرمود و بر ایشان دعا کرد تا
خداوند باران بایشان کرامت فرمود حکایت آن چنانچه علامه مجلسی
نقل نموده باین قسم است از امام محمد باقر منقول است ابتدای پیغمبری ادریس آن بود

حکایت

که در زمان او پادشاهی



که در زمان او پادشاهی بود جبار روزی آن پادشاه سوار شد بعزم سیر
و گذشت بر زمین سبز خوشی از بندهٔ که مَلَک یکی از رافضیان بود
یعنی مؤمنان خالص که ترک دین باطل کرده بیزاری از اهل آن
مینمودند پس از زمین او بسیار خوشش آمد از وزیر خود پرسید که این
زمین از کیست گفت از بنده است از بندگان پادشاه که فلان
رافضی است پادشاه او را طلبید و زمین او را از او خواست گفت
که عیال من باین زمین محتاج ترند از تو پادشاه گفت بمن بفروش
من قیمت میدهم او را گفت نه میبخشم و نمی فروشم ترک کن ذکر این
زمین سوی پادشاه در غضب شده متغیر و غمناک و متفکر بسوی اهل خود
برگشت و او زنی داشت از ازارقه و او را بسیار دوست میداشت
در کارها با او مشورت میکرد چون پادشاه در مجلس خود قرار گرفت
آن زن را طلبید که با او مشورت کند چون زن او را در نهایت غضب
از او پرسید که ای پادشاه چه واقع شده ترا که عارض شده است
که چنین اثر غضب از روی تو ظاهر است پادشاه قصه زمین را

با او نقل نمود

با او لطف می‌نمود و آنچه او صاحب زمین گفته بود زن گفت ای پادشاه که
غم مخور و غضب مکن که قدرت بر تغییر و انتقام نداشته باشد و
اگر نمی‌خواهی او را بی‌حجت بکشی من تدبیری در باب کشتن او می‌کنم که زمین
در دست تو در آید و ترا نزد اهل مملکت خود در این باب
عذری هم باشد پادشاه گفت که این تدبیر چیست زن گفت جماعتی
از ازارقه بود که اصحاب منند میفرستم نزد او که او را بیاورند
و نزد تو شهادت بدهند که بیزاری جسته است او از دین تو پس جائز
میشود که تو او را بکشی و زمینش را بگیری پادشاه گفت پس بکن این کار را
و آن زن اصحابی چند داشت از ازارقه که بر دین آن زن بودند
و حلال می‌دانستند کشتن رافضیان را از مؤمنان پس آن جماعت را
طلبید و ایشان نزد پادشاه شهادت دادند که این رافضی بیزار شده
از دین پادشاه پس بسبب شهادت او را کشتند و زمین او را گرفت پس
حقتعالی در آن وقت برای آن مؤمن غضب کرد بر ایشان و وحی کرد بادریس
که برو نزد آن جبار و بگو باو که راضی نشدی بآنکه بندهٔ مرا بسبب
کشتی تا آنکه زمینش را نیز برای خود گرفتی و عیال او را محتاج

[illegible] الهی

١١

و گرسنه گذاشتی بعزت خود سوگند می‌خورم که در قیامت از برای او از
تو انتقام بکشم و دنیا پادشاهی را از تو سلب نمایم و شهرت را خراب
کنم و عزت ترا مبدل بذلت نمایم و بخورد سگان بلادهم گوشت زنت
ترا آیا ترا مغرور کرد امهال کرده شده علم من پس آمد ادریس برسالت
شاه داخل شد در وقتیکه در مجلس نشسته بود و جماعتی بر دور او نشسته بودند
و گفت ای جبار من رسول خدایم بسوی تو و رسالت او را تمام کردم جبار گفت
بیرون رو از این مجلس من ای ادریس که از دست من جان نخواهی برد
پس زنش را طلبید و رسالت ادریس را باو نقل کرد زنش گفت که مترس
از رسالت خدای ادریس که من کسی را می‌فرستم که ادریس را بکشد و باطل بود
رسالت خدای او و آنچه پیغام برای تو آورده بود پادشاه گفت پس بکن
و ادریس اصحابی چند داشت از رافضیان مؤمنان که جمع میشدند در
مجلس او و انس میگرفتند باو و ادریس انس میگرفت بایشان پس خبر داد
ادریس ایشان را بآنچه خدا وحی کرده بود و رسالتیکه بآن جبار رسانیده
بود پس ایشان ترسیدند بر ادریس و اصحاب او ترسیدند که او را
بکشند و آن زن چهل کس از ازارقه را فرستاد که ادریس را بکشند

چون آمدند

چون آمدند به آنجملکه ادریس با اصحاب خود در آنجا مینشستند او را نیافتند
دلگیر شدند و چون اصحاب ادریس یافتند که این قصه کشتن ادریس آمده
بودند متفرق شدند و ادریس را یافتند و با او گفتند که ای ادریس در حذر
باش که انجبار اراده کشتن تو دارد و امروز چهل کس از ازرقه برای کشتن
تو فرستاده پس از این شهر بیرون رفتند ادریس چون سحر شد منا
جات کرد و عرض کرد پروردگارا مرا فرستاده بسوی جباری و رسالت
تو را رسانیدم مرا تهدید بکشتن کرد و اکنون در مقام کشتن من آ
اگر مرا بیابد پس خدا وحی کرد باو که از شهر بیرون رو و بگذار
و مرا با او بگذار بعزت خودم سوگند که امر خود را در او جاری گردانم
و گفته تو و رسالت تو را در حق او درست گردانم ادریس گفت پروردگارا
کارا حاجتی دارم حقتعالی فرمود سؤال کن تا عطا نمایم ادریس عرض کرد
سؤال میکنم که باران نبارد بر اهل این شهر و حوالی و نواحی آن
تا من سؤال کنم که بیارد خدا فرمود که ای ادریس شهر ایشان خراب
میشود و اهلش



میشود و اهلش بگرسنگی و مشقت مبتلا میشوند ادریس گفت هر چند میشود من
همین سؤال میکنم خدا فرمود عطا کردم بتو آنچه سؤال کردی و با
ران بر ایشان نفرستم تا از من سؤال کنی و من سزاوارترم از همه
کس بوفا کردن بعهد خود پس ادریس خبر داد اصحاب خود را آنچه از خدا
سؤال کرده از منع باران از ایشان و با آنچه خدا وحی نموده بسوی او
و گفت ای گروه مؤمنان از این شهر بیرون روید بشهرهای دیگر پس
بیرون رفتند و عدد ایشان بیست نفر بود و بعد پس پراکنده
شدند در شهرها و شایع شد خبر ادریس در شهرها که از خدا
همین سؤال کرده است و ادریس رفت بسوی غاری که در کوه بلندی
بود و در آنجا پنهان شد و پروردگار ملکی را با او موکل
گردانید که نزد او هر شام ملک از برای او طعام می آورد
و حقتعالی پادشاهی انجبار را سلب کرد و او را کشت و شهر
ش را خراب کرد و گوشت زنش را بخورد سگان داد بسبب غضب
کوبرآن

برای المؤمنین و در آن شهر چهار دیگر معصیت کننده هلاک شدند پس بیست سال بعد از
بیرون رفتن ادریس ماندند که یک قطره باران بر ایشان نبارید تا بمشقت و تنگی رسیدند
آنگروه چون بیتاب شدند و از شهرهای دور آذوقه میآوردند و چون
کار بر ایشان تنگ شد و از شهرهای دور آذوقه میآوردند با یکدیگر گفتند این
بلا که بر ما نازل شده است بسبب نفرین ادریس از خدا خواسته است که تا او
سؤال نکند باران از آسمان نبارد و او از ما پنهان شده است و جای او را
نمیدانیم و خداوند بما رحیم تر است از ادریس رای همه بر این قرار گرفت که
توبه کنند بسوی خداوند و بجا آورند تضرع و استغاثه کنند و سؤال کنند که باران بر ایشان ببارد
و حوالی آن بلاد پلاسها پوشیدند و در روی خاکستر ایستادند و خاک بر سر
خود ریختند و بازگشت بسوی خدا کردند بتوبه و استغفار و گریه و تضرع پس خدا
وحی کرد بسوی ادریس که ای ادریس اهل شهر تو صدا بلند کرده اند بسوی من
بتوبه و استغفار و گریه و تضرع و منم خداوند رحمن و رحیم و قبول میکنم

توبه را و عفو مینمایم



و عفو مینمایم از گناه و جرم ایشان و مانع نشده مرا از اجابت ایشان در سؤال باران
جز آن ملکی در اطاعت تو که سؤال کرده بودی که بر ایشان نبارم تا تو سؤال نمائی پس سؤال
کن از من تا باران ببارم بر ایشان ادریس گفت خداوندا سؤال نمی کنم
حقیقتاً فرموده که ای ادریس پس سؤال کن حق خلق خود خداوندا سؤال
نمیکنم پس خداوند وحی فرمود بسوی آن ملکی که مامور بود که هر شب طعام ادریس
ببرد که حبس کند طعام را از ادریس تا ببرد پس چون ادریس شام شد طعام او را نیاورد
محزون و گرسنه شد و صبر کرد چون روز چهارم شد باز طعام نرسید گرسنگی و اندوه او
در بیشتر شد و صبرش کم شد مناجات کرد که پروردگارا روزی را از من باز
داشتی پیش از آنکه جانم را بگیری پس وحی شد که ای ادریس جزع آمدی
از آنکه سه شبانه روز طعام تو را حبس کردم و جزع نمیکنی و پروا نمیداری از آن
گرسنگی اهل شهر خود در مدت بیست سال پس از تو سؤال کردم که ایشان
در مشقتند و من رحم کرده ام بر ایشان سؤال کن که من بر ایشان باران ببارم

سؤال نکرد و مجمل کرد برای آن سؤال گفتن پس که سنگها از تو خواهم
و جبرئیل گم شد و جز غیبت خدای نگوید پس از آن غار بیرون رود و طلب
معاش از برای خود بکن که ترا مخفی گذاشتم که چاره روزی خود کنی و طلب
نمائی پس ادریس از جای خود فرود آمد که طلب روزی نماید برای رفع
گرسنگی چون نزدیک شهر رسید دودی دید که از خانه‌ای بالا
میرود پس بسوی آنجا رفت دید پیره زالی را که دو نان در تنگ گذاشته
و بر آتش انداخته گفت ای زن مرا طعام ده که از گرسنگی بی طاقت
شده‌ام زن گفت که ای بنده خدا نفرین ادریس برای ما زیادتی
نگذاشته است که بدیگری بخورانیم و سوگند یاد کرد که مالک چیزی غیر از این
دو گرده نان نیستم و برو طلب معاش از غیر مردم این شهر بکن ادریس گفت
آنقدر طعام بده که جان خود را بآن نگاه دارم و در پایم قوه
رفتار بهم رسد که طلب معاش بروم زن گفت که این دو گرده





یکی از من و دیگری از پسر منست اگر قوت خود را بتو دهم میمیرم و اگر قوت پسر خود را
بتو دهم او میمیرد در اینجا زیادتی نیست که بتو دهم ادریس گفت پسر تو خورد
سال است و نیم قرص برای زندگانی او کافیست که زنده بماند و من و او مرا باین
یک گرده نان اکتفا مینمائیم کرد پس زن گرده خود را خورد و گرده دیگر را
میان ادریس و پسر خود قسمت کرد چون پسر دید که ادریس از گرده نان او
میخورد اضطراب کرد تا مرد مادرش گفت ای بنده خدا فرزند مرا کشتی
ادریس گفت تشویش مکن که من او را زنده میکنم باذن خدا پس ادریس
بازوی طفل را در دست گرفت گفت ای روحی که بیرون رفته
از بدن این پسر برگرد باذن الله و منم ادریس پیغمبر پس روح طفل برگشت
بسوی او چون زن سخن ادریس را شنید و پسر خود را دید که بعد از مردن
زنده شده گفت گواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری و بیرون آمده

و بعد از آن بلند فریاد کرد و در میان شهر ندا کرد بشارت باد شما را بفرج که ادریس در شهر شما
در آمده است و ادریس رفت در موضعی که شهر جبّار اول در آنجا بود
و آن بالای تلّی بود پس آمدند نزد او گروهی از اهل شهرها و گفتند ای ادریس
بر ما رحم نکردی درین بیست سال که ما را در مشقت و تعب گرسنگی انداختی [illegible]
که ضرر بر ما باران نبارانید ادریس گفت دعا نمیکنم تا بیاید پادشاه جبّار شما
و جمیع شهرها همگی پا برهنه و عذر گناه کنند تا دعا کنم چون این پادشاه جبّار این سخن را
شنید چهل کس فرستاد که ادریس را نزد او حاضر گردانند چون نزد او آمدند گفتند
جبّار ما را فرستاده که تو را نزد او بریم پس ادریس نفرین کرد بر ایشان و همگی مردند
چون این خبر به جبّار رسید پانصد نفر دیگر فرستاد که او را بیاورند چون آمدند
گفتند ما آمده‌ایم تو را نزد جبّار بریم ادریس گفت که نظر کنید بسوی
این چهل نفر که چگونه مرده‌اند اگر برنگردید شما را نفرین کنم گفتند

ای ادریس



ای ادریس ما را بگرسنگی کشتی در مدت بیست سال و الحال نفرین مرگ بر ما میکنی آیا
ترا رحم نیست ادریس گفت که من نزد آن جبّار نمی‌آیم و دعا برای باران نمیکنم
تا جبّار شما با جمیع اهل شهرها پا برهنه بیایند بنزد من آن گروه برگشتند بسوی جبّار
و سخن او را به جبّار نقل کردند و از او التماس کردند که با اهل شهرها پا برهنه
بنزد ادریس برود پس با تمامت آمدند بنزد ادریس و التماس نمودند با خضوع و شکستگی
و زاری کردند که دعا کند باران ببارد ادریس قبول کرده و از خدا طلبید
پس ابری بالای سر ایشان بلند شد و رعد و برق از آن ظاهر شد و در همان
ساعت بر ایشان بارید بحدّی که گمان کردند که غرق خواهند شد و روزی
[illegible]
گریه و آواز الجوع گرسنگی ما استغفار نمودند و با وجود این بر ما
ترحم نکردید تا خداوند او را بگرسنگی مبتلا فرموده [illegible]

رافت و رحمت حامی مظلوم شوم با وجود آنکه صدای العطش ... کافر خود را میشنید
که از تشنگی بیقرار و قرار شده‌اند بر آن قوم ظلوم ترحم فرمود و چون ظلم ... عدو
شیرخواره خود را با کمان پاشید که مبادا بر زمین واقع شود و جد رسول الله
آن اشقیا را دریابد و هم چنین در منزل اشرف آن اشرف با شما امر
فرمود که آب بسیار بر دارند که نسل عدوان که به حرب آن آقای مظلوم آمده‌اند
بیایند شاید از سیراب ... و حضرت ... در نفس نفیس علیهم صلوات

صبر یونس پیغمبر

زیرا که ... بدانکه پیغمبر کریم یونس نبی و محل وقیعه آن پیغمبر آنکه
در سن سی سالگی مبعوث بنبوت شد و مدت سی سال قوم خود را دعوت
نمود و در آن مدت دو نفر متابعت او نمودند یکی روبیل ... که از اهل
علم و حکمت بود و دیگری تنوخا زاهد قلیل العقل و الحلم که ... حرف
میاورد و ... شکایت

شکایت کرده بخداوند



شکایت کرده بخداوند علی علا از اذیت قوم و خوف قتل خود طلب ارسال
عذاب بر ایشان نمود خطاب الهی رسید یا یونس تعجیل در توبه ایشان کمی
زیرا که ایشان بنده و روزی خوار منند رفق و مدارا با ایشان ... علی
اذاهم بحلم انبیاء و فیهم نساء ضعفاء و اخص العقول و شیوخ
و اطفال صغار ... صبر ... صبر کن بر اذیت ایشان
بحلم نبوت زیرا که در میان ایشان زنان ضعفا و ناقصات عقول و پیرمردان
و طفلان خورد سال میباشند بنده من نوح صبر کرد از تو بیشتر بعد از آن دیگر که
الهی غضب من برایشان بجهت مخالفت ... تو قسم ... رحم نمیکنم بر ایشان
بعد از آنکه کافر شدند بتو و بر رسل علیهم ... آگاه خطاب دیگر
رسید که یا یونس ایشان را زیاده از صد هزار بنده ... کافر از ایشان متولد شود عالم تو
با ... ایشان ... وطن ... و عواقب امور ... مطلع نیستی یا یونس
مبالغه و الحاح زیاده در ارسال عذاب نمود خطاب رسید ... آنجا

کردم که فرستادن عذاب باید در روز چهارشنبه وسط شوال بعد از طلوع شمس یونس
مسرور شده نزد عابد آمد خبر بقوم داد و گفت بیا و برویم اعلام قوم نماییم عابد
گفت بیا باید اعلام نمود تا در فکر خود باشند تا عذاب برسد پس یونس با آن
عابد نزد عالم آمدند و خبر باو دادند عالم گفت ای پیغمبر خدا در شفاعت نما
نزد خداوند که رفع عذاب شود زیرا که خداوند دوست میدارد مدارا
با عباد را آنگاه عابد گفت ویل لک هذا المصلحه یا یونس
فی شفاعتهم بعد کفرهم بعد یعنی وای بر تو این چه مصلحت که دیدی
از برای یونس در شفاعت بعد از آنکه کافر شدند باو و اخراج او از خانه اش
و خوار شدند او را سنگسار کردند عالم گفت ساکت باش تو از علم عاری هستی
بعد متوجه یونس شده پرسید که آیا حلف کرده که عذاب بر جمیع خلق برسد
در حینی وعده شده گفت بلی گفت شاید توبه نمایند و خداوند رحم
نماید در رفع عذاب یعنی آنگاه تو را دروغگو خواند عابد گفت وای بر تو کس
عظیم گفتی پیغمبر مرسل بتو خبر میدهد از جانب خدا از آمدن عذاب و تو شک

میکنی بر او که عمل تو



میکنی بر او که عمل تو خبط است عالم گفت عقل تو ضعیف است پس یونس مبالغه
در شفاعت نمود یونس قبول نکرد تا عابد از شهر بیرون رفت پس رجوع
بشهر نمود و خبر العذاب نمود تکذیبش نمودند و لعنت و اهانت او را
از شهر بیرون کردند پس یونس ملحق شد بعابد در موضعیکه انتظار عذاب
میکشیدند چون هلال شوال دمید عالم بصوت بلند آواز داد که ای
بشما شفقت نمیم بدانید که یونس پیغمبر است و خبر ارسال عذاب حق است فکری
بحال خود کنید اینکه امر در القوم تاثیر نمود دویدند بسوی او که تو در علم
اعلم از همه و حکیم و مشفق بر ما هستی بیان علاج نما تا عمل نمائیم گفت
چون صبح یوم الاربعا نیمه ماه شوال شود پیش از طلوع آفتاب زنان
و اطفال شیرخواره را از هم جدا کنید و زنان بدامن کوه و اطفال بیابان
درها و راهها باشند و از مادرها جدا کنند چون چنین کنی باز زرد
نمایید صغار کبار کلا صدا را بناله و گریه بلند سازید و بتوجه و ندبه

و استغفار
۳۸۷

واستغفار نمایند و سرهای خود بر آسمان بلند کنند و بگویند
ربّنا ظلمنا انفسنا فی تکذیبنا نبیّک و نتوب الیک من
معاصیک و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکوننّ من الخاسرین فا
رحمنا یا ارحم الراحمین و تا غروب آفتاب و زیاده تضرّع و ناله
نمایند و موافق روایتی یوم اوّل هور رنهای ایشان زرد شد روز
دوم سیاه شد عذاب الهی رسید نزدیک سر ایشان که نیزه های
ایشان با آن نیز رسید و بصدق قلب رو بخداوند نمودند و حقیقة توبه
یلدا بکردانیدند ردّ نمودند حتی مردی سنگ از راه غیر بدر خانه نقب نموده
ردّ نمود بدستور العمل سابق عمل کرده فرزندان و اطفال شیرخواره
از مادران جدا نمودند و همه سر و پای برهنه و بلاسها و جامهها پوشیدند
ریسمانها در گردن و خاکستر بر سرهای خود میریختند و همه بیکبار صدا بگریه
و استغاثه بلند کردند و بتعلیم روبیل شبان عالم جمعی این دعا را خواندند
یا حیّ یا قیّوم یا حیّ حین لا حیّ یا حیّ المحیی الموتی یا حیّ لا اله الا انت
بار شاه ایشان بجای اقتدار و بناله میگفت الها بعزّت یونس زحمتهم

وسیله نمائیم



وسیله نمائیم در دفع عذاب که نازل گشته از میان ما رفت بدرگاه تو آمده ایم
و خود را بتو سپرده ایم بعزّت یونس بما رحم کن جمعی میگفتند الها یونس میگفت
خدای من امر نموده که سائلان را محروم نکنید ما سائلان درگاه توایم ما را
مکن جمعی میگفتند الها یونس میگفت خدای من امر نموده که بندهگان زرخرید را
آزاد کنید تا مستحق اجر عظیم باشید ما بندهگان بیچاره توایم ما را از شمساق(؟)
عذاب خلاص نما قوم دیگر میگفتند الها یونس میگفت هرجا درمانده به بلند
بفریاد او برسید ما مقهور آن جهد توایم و بجز تو فریادرسی نداریم قومی میگفتند الها
یونس میگفت خدای من امر نموده که هر کس بشما ظلم کند عفو کنید ما نیز ظلم
بنفس خود کرده ایم عفو نما اطفال بطلب باران صدا بلند نمودند و گریه بلند نمودند
شیرخواران کان مجموعه شیر و حیوانات برای آب و علف صدا بگریه بلند نمودند بلند
تسبیح الهی و نوحهای زاهد رسید تغیر بکردند که جزاء عذاب ایشان نزدیک زنانه نما
آمنا هنگامه صدای از زاری ایشان بسمع ملکوت الهی رسید بالطاف التفات
خداوند و دریای مرحمت متلاطم شده در اوّل چاشت توبه ایشان قبول شد
خطاب الهی رسید با سرافیل که برو بقوم یونس بگو که بناله و زاری ایشان

رحم نمودم

مرحمت کردم و منم خداوند مهربان و قبول کننده توبه کنندگان و رسولم یونس را از
ارسال عذاب ممنوع و خالی وعده باشد و شرط نکرده بود از من که ایشان را هلاک نمایم
برو برهای عذاب را از ایشان بگردان اسرافیل عرض کرد الها علامات عذاب ایشان
ایشان رسیده نزدیک است که ایشان را هلاک نماید تا قوم یونس هلاک شده اند
خطاب رسید که ملائکه را مقرر داشته ام که عذاب را بالای سر ایشان نگاه
بدارند تا امر من برسد اسرافیل نازل شد عذاب را بر کوه انداخت و کوه ناحیه موصل
زد بهم آهن شد آنگاه القوم بحیوات جدید و نعمت عظیمه مسرور شدند
از کوه نخالهای حق آمده بحمدالله و استغفار مشغول شدند الی شنیعه یابی
تفاوت ره از کجاست تا بکجا پیغمبر گذاشت در آتش غضب سالکی صدای ناله
و شهقه و خفقان توبه کنندگان که از خوف خدا خاکستر بسر ریخته
بارها میشنید و با وجود این اوضاع در حق ایشان نفرین کرد و خدا
عذاب ایشان را برگشت و حال آنکه در پیش روی تو این تشنه‌های
غرقه بخون از اعوان و اولاد بود و منع آب از اطفال او میشد
و صدای العطش میشنید و چهار هزار زخم تیر و نیزه بر بدن او زده بودند
اما مظلوم



اما مظلوم کربلا در حالتیکه نوجوانان او چون علی اکبر و قاسم و عباس و سایر
اعوان بر روی ریگهای گرم کربلا با بدن پاره پاره غرقه بخون افتاده
و با بدن پر از تیر و صدای العطش زنان و اطفال از خیمه‌ها بلند * طفل
شش ماهه یعنی علی اصغر در روی دست آنحضرت گذار و پیکان تیر کافران
گلوی مبارک او را بریده خون جاری شد و آنحضرت بکف مبارک آنخون را از حلق
و بجانب آسمان میپاشید که مبادا از رسیدن خون الطفل بیگناه بر زمین
کربلا فی الفور عذاب بر آنگروه اشقیا و اهل زمین واقع شود حضرت بزرگوار
در روز عاشورا خندیدند اول حضرت عباس بود در وقتیکه بمیدان اشقیا آمد
و پیغام برادر مظلوم خود را رسانید فرمود که ای قوم برادرم میفرماید که مرا
واگذارید و دست از من باز دارید تا بروم بجانب روم یا هند و ملک
حجاز یا عراق را بشما واگذارم و شرط میکنم با شما که فردای قیامت
با شما خصمی ننمایم نزد حقتعالی و خداوند عالم بلغت الیک نسبت بشما حجة
که خواهد چون حضرت عباس پیغام از امام غریب را با آن اشقیا رسانید

ص

بعض سالک بودند و پاره جواب نگفتند و لختی گشتند و مکر گشتند لیکن بعضی
و شیعت بیدین چون حال را بدین منوال دیدند به نزد حضرت عباس آمدند
و گفتند ای پسر ابوتراب به برادرت بگو اگر جمیع روی زمین آب بوده باشد
دور است تا باشد قطره از آن آب را به شما بنوشانیم تا با طاعت یزید در
آئید پس حضرت عباس تبسم فرمودند و آنچه را که از آن جماعت شنیده
بود بالنزور عرض نمود فطاطا الحسين راسه الى الارض و بكى
حتى بل اذياله يعنى النزور سر مبارک حضور را به زیر افکند و آنقدر گریست
که دامن مبارکش از اشک دیدهایش تر شد صحیح حضرت امام حسین تمام بود
که موافق روایت عوالم در وقتیکه در بالای خاکهای گرم کربلا با بدن
مجروح جسم غلطیده مجنون خاک افتاده بودند در وقتیکه شمر ملعون لنقصه
شهادت آن امام مظلوم ببالین النزور آمد و چشم مبارک النزور
بر شمر افتاد خندید و سر خنده النزور شاید از سه جهت باشد خنده
در امواج البکاء نفتی بنحو ام و سر خنده حضرت عباس در آن مقام
شاید قطع بوصول شهادت و رسیدن بدرجات و مقامات

بالنه



باشد که گریه النزور به جهت زخم بر آن شقیا باشد به جهت مستحق شدن ایشان
خلود در درکات نار و غضب خداوند قهار را در روز غزوه احد حضرت
پیغمبر و فاطمه زهرا را یاری نمودند اول لغیه دختر کعب بن مازنیه بود
که مجروح حاضر آمده و امداد نمود در آن غزوه سینه حضور اسیر نموده بود
دویم زنی بود که پسر و شوهر حضور را مجروح دیده و اعتنا بایشان ننمود
و حضور را بحضرت پیغمبر رسانید و خبر النزور را بحضرت فاطمه
رسانید سیم زنان در جهاد کربلا مردانه وار در یاری سید الشهدا کو
شیدند و فرزند حضور را از عقب جهاد نمودند که فرزند ایشان شهید گردید
اما در وهب بن عبد الله کلبی بود سیم زوجه مسلم بن عوسجه موافق
روایت تحفة الحسينيه سید عطشان در دو وقت انگشتر حضور را
در دهان هر نوجوان نهادند که عطش ایشان ساکن شود اول
در دهان علی اکبر بود دویم در دهان قاسم بود امام مکی

با مادر عبد الله

باید عبدالله بودند اول حضرت امام حسین ع دویم حضرت امام جعفر
صادق ع دو سرور ملقب بشهید سید الشهدا بودند اول حمزة ابن
عبد المطلب دویم حضرت امام حسین ع دو زوجه پیغمبر دو وصی
پیغمبر اولوالعزم در مقام نزاع و جدال بر آمدند اول
صفورا دختر شعیب بر وصی حضرت موسی یوشع ابن نون
دویم عایشه بر حضرت امیر المؤمنین در جنگ جمل حضرت امام
حسین بعد از شهادت دو دختر صغیره خود را از مصائب الم
دلداری دادند و از گریه و ناله ساکت نمودند اول سکینه خواتون
را در قتلگاه موافق روایت مشهور که در حال غشوه بآواز
فرمود که شیعیان این کلام را برسانید شیعتی ما ان
شربتم ماء عذب فاذکرونی الخ دویم دختر صغیره
که در شام سر انور آنسرور را بر بالای شاخه درخت خرما
آویخته بودند قریب بصبح در پای آن درخت آمد و گریه مینمود
آنشاخه خم شد و آندختر را دلداری داد دو زنجیر

او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

در پای دو امام



در پای دو امام مظلوم بظلم و ستم نهادند که پای آنحضرت امام مجروح شد اول زنجیر که
بپای سید الساجدین گذاشته شده موافق روایت زید بن صوحان که در جلد
ثانی تحفة الحسینیه نقل نموده ام و مجمل از این روایت اینست که زید بن صوحان
میگوید سه سال بعد از شهادت امام حسین ع بمدینه طیبه بمعبد خانه سید
سجاد مشرف شدم دیدم آنسرور پاهای مبارک خود را بطرف بالای
دلیل بسیار حرکت میدهند عرض کردم که بر شما چه وارد شده که چنین
بیقرار و مضطرب میباشید آنسرور فرمود که جراحتی بر پاهایم رسیده
که مرا بسیار آزار مینماید عرض کردم آنچه جراحت است با وجود
اینکه سالها است که از زمان اسیری شما گذشته و هنوز خوب نگردیده
آنسرور فرمود ای زید وقتیکه حرکت شد مرا بر شتر برهنه سوار نمودند
چون بیمار بودم و تمیز نداشتم بر شتر برهنه قرار گیرم هر چند مرا
سوار مینمودند میافتادم آن اشقیا از خدا و رسول شرم ننمودند
و پاهای مرا بزنجیر ثقیل محکم بر شتر بستند و آن شتر را در جلو نهادار

در افتاد

در فغان سیر می‌ایند شده آه آه بقسمیکه از حرارت فغان ایشان بحر مانند قطعه
آتش شده بادها همه را میسوزاند ایرید اگر منع اهلکه جهان بحر را نشامدی
تمامی بنا بقسمی ایشیگوید انفوذ تا رنیا بکلی ماماله نمود دیدم از بحر
کوت ایتها مانند نیزه بر را میسوزانیده بود و پسنخوان علم
انسرور مغوارت حجت از اطراف ان بحار ریخته و منورشد جراحت
مندمل شکرده بود زاید میگویید بر زدم فرزند با برادر ودم شعیب نبه
بزر کرد بلکه مکرر زیاده بلکه معظمه مرحله بیان نوع و عادتش ان باشد که
علانیانی را در غرفات آزاد نماید و برایشان می‌گریستم تر حم نماید
اما حکویه ان اشقیا جرات کرده که زنجیر از آن دریان مقدس
منورش گذارند بلکه با بنی اشقیا نکرده و در رفتاب گرم در جسد
هر کیان را ابد وانند آه آه در روز محرم که دریای یعنی فاطمه را بر حدود
الرشید نهادند در عروس عالم بر افشانده از سرور و شادمانی



عروس عالم امکان مسرور کردیدند و ازشور و کدورت دیکر عالم مکافات سرور و
خرمی حسیده کردید اما در عروس فاطمه کربلا جمیع عالم ملکان لباس عزا پوشیدند و
لب طاماتم کستر انیدند در عروس فاطمه زهرا جبار بزینتی که سلسبیل
تسنیم و کوثر طهور و عسل مصفی باشد بر حوض کوثر جاری کردید اما در عروسی
فاطمه کربلا بند حیرتیکه حد بلارشی فاطمه زهرا بود بر روی عروس فاطمه بستند
در عروس کربلا تشنه بود در عروس فاطمه زهرا درخت طوبی بار بجلوه در
آورد بقسمیکه شاخهای آن حمور از شدید سرو حرم در آند و برات بیزاری
از آتش جهنم بجهة شیعیان از آن درخت آمد در عروس فاطمه کربلا نور دیده آن
باغ علی حسن و حسین از دلیه به بند بسته کرده و تیغ جفا قطعه کرد در
عروس فاطمه زهرا در باطن علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا در روی تخت کرسی
سه روز نشسته‌اند از باغ وصل یکدیگر گلها چیدند آه در عروس فاطمه کربلا
بدن داماد سه روز در بیابان خاک کرم کربلا با بدن پاره پاره و جسم



عروس عالم امکان

عریان شنه اوزرینی لکدکوب ستم اسبان اشقیا نقاب حنظله نموده که پهلوی او را از کفته
دیدن انوریش در عروسی فاطمه زهرا امیر بسته و زره و خاتم امیر المؤمنین را ارمغان
تحفه اما عروسی فاطمه کربلا قاسم جانرا خود را ارمغان نموده که پهلوی او را اشکافتند
و بدن انوریش را نه بر بلا ساختند در عروسی فاطمه زهرا هیچ از هر نوع
هدایا و تحف بیشکش تحیه ولیمه عروسی آوردند اما در عروسی فاطمه کربلا تیر و
شمشیر و خنجر و سنگ و چوب تعارف کوفه و شامی جانب نوداماد بود در عروسی
فاطمه زهرا هیچ داعی در خدمت او زنان قریش و زوجات حضرت پیغمبر
میخواندند چنانچه حضرت رسول خدا دو بار حضرت بتول اما در عروس
فاطمه کربلا اهل کوفه و شام در وقتیکه داماد از بالای اسب بزمین افتاد
سنگ جفا او را میزدند و میگفتند بکشید این حرامزاده را و بعد از ان همه
کمان بیار از طلب میکردند ایکروه اشقیا سبحان الله با سر او را اورا میکشند
در عروسی فاطمه زهرا از روایت نور الابصار هفتاد و دو نفر در مطبخ ولیمه عروسی



مهیا ساختند اما در عروسی فاطمه کربلا هفتاد و دو نفر بابدنهای پاره پاره
و جسدهای پرخون در صحرای کربلا افتاده بودند در عروسی فاطمه زهرا
جبرئیل دست بر مجمع دقرنفل محبتة فاطمه زهرا را آورده که بخود
زینت نماید در عروسی فاطمه کربلا خلخال از پا و گوشواره از گوش
عروس نقیجه کشیده اند که گوش او پاره گردید در عروسی فاطمه زهرا
روپوش ردای عروسی که متعارفست از ارجوان قرمز لعل که تعبیر
از جمیع اعیاس بهشت است که جبرئیل آورد اما در عروس فاطمه
کربلا روپوش روی عروس خون داماد بود چه نیکو گفته است شاعر
ترک این مضمون را اشعر ترکی حقیقت زبانی و نه خلایق نوشتی علقمه
قاسم قدم قوبلیده عروسند او طاقتنه حلب باشلکه نقابی او نور
قانلر کلمه چون قرمزی پاراشو کلی لر در اقته در عروس فاطمه
زهرا روپوش حیای فاطمه زهرا را جناب رسول خدا صلعم دست
عروس را بدست امیر المؤمنین داد اما در عروسی فاطمه

کربه عروس روپوشی برداشت مگر اینکه با آستین خود روی خود را می‌پوشید
حور مجلس بزم را از خواهش کنیزی نمودند در عروسی فاطمه زهرا رکابت
بر یخبن جبرئیل از جنت آورد اما در عروسی فاطمه کربلا از زر کیسمان
شمر و خولی بود که بازوی عروس بسته بودند در عروسی فاطمه زهرا آن مهر
حضرت رسول با اصحاب شتر و گاو و گوسفند جهت ولیمه ذبح نمود
اما در عروسی فاطمه کربلا حضرت سید الشهدا سرو قد را قربانی
نمود در عروسی فاطمه زهرا آنحضرت را بر ناقه صهبا یا دلدل سوار
نموده سلمان در جلو و اولاد زنان پیغمبر بودند اما در عروسی
فاطمه کربلا عروس را بر شتر برهنه سوار و در بعضی از منازل
عروس را در جلو مرکبان میدوانیدند در عروسی فاطمه زهرا
در و مروارید نثار مینمودند که حوریان از یکدیگر میربودند
اما در عروسی فاطمه کربلا قاسم را سنگ باران نمودند و
یکقطعه سنگ ... را در عروسی فاطمه زهرا چراغ و مشعل

درپیش روی



در پیش روی عروس در ظاهر شمع و مشعل الا در باطن محمد رسول خدا و علی امیر المؤمنین بود در
عروسی فاطمه کربلا در جلو عروس شمع و مشعل نبود مگر آنکه پیش روی از سر نیزها در میان بالا و چراغها
میگردانیدند از جمله نور از سر مبارک جناب امام حسین بود و عروس زهرا [illegible]
اشبه الناس برسول الله در دو وقت حضرت علی اکبر جناب امام حسین را [illegible] و دلداری [illegible]
اول وقتیکه آنسرور از منزل ثعلبیه در گذشتند و [illegible] نزول نموده [illegible]
قیلوله نموده و از خواب [illegible] جناب امام حسین معلوم شد که آنسرور در حال سوار [illegible] دیدند
[illegible] علی اکبر عرض نمود [illegible] آنسرور فرمودند در خواب دیدم
منادی ندا مینمود که [illegible] بسوی بهشت [illegible] امام
زاده عالی مقدار عرض نمود که آیا ما بر حق نیستیم آنسرور فرمودند که بلی [illegible] گرامی
[illegible] که ما [illegible] بسوی [illegible] که ما بر حقیم [illegible]
باطل شدند علی اکبر عرض کرد پس از [illegible] کشته شدن چه پروا داریم حضرت فرمود
[illegible] خدا [illegible] وقتی بود که آنسرور بر سر نعش [illegible] علی اکبر گریه [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible] گریه و ناله پدر را شنید عرض نمود که [illegible] ازآب [illegible]

[illegible]

در دست داشت یکی را می‌داد و دیگری را نخست ذخیره نمود و شاید انتقام آن از جان [illegible] کام

حضرت سکینه و دلاور آن امام باشد که از پدر اگر حضرت عطش می‌گرید نه جدم مرا سیراب نموده

و هر گاه از مفارقت می‌گریستی غربت فراق او حال مبدل خواهد شد نیز آن شیعه

در کتاب مسائل و محل نقل شده در دوری لعنت عالم امکان متغیر و متبدل گردید اول آن که

شیطان [illegible] خدا و [illegible] علی را در سجده [illegible] و این مخالفت باعث عداوت آن

شد [illegible] که ایشان را از راه حق منحرف سازد و [illegible] خود کرده اند [illegible] از علما

محقق و مدقق که معتقدند ان عبادی لیس لک علیهم سلطان شیطان را بر ایشان

تسلیط نخواهد بود دوم مخالفت خلیفه ثانی بود در رد قول حضرت پیغمبر و قتی که آن سرور

در مرض موت قلم و دوات طلب [illegible] از برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه

نشوید چون خلیفه ثانی میدانست [illegible] مقام آن سرور را امیر المؤمنین و [illegible] در حقوق

خلافت و وصایت آن سرور خواهد نوشت لهذا مانع شد و گفت [illegible] الکتاب حسبنا

بلکه [illegible] نسبت هذیان [illegible] علیه السلام و حی [illegible] آن برگزیده ملک علام که معروف

و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی در حق او نازل شده داد و در آن

می گفت و از این جهت عالم امکان را متغیر و امت آن سرور را گمراه نمودند [illegible]

اذیت و آزار

٢٥ ظ

اذیت و آزار بردن فرقه ظاهر شد و گردید موقوف [illegible] از جمله [illegible]

[illegible] فی یوم الحشر ظاهر [illegible] حقیقی [illegible] این بود

که در روز عاشورا آن سرور تشنه لبان به ادبی [illegible] که با چنین [illegible]

نقطه [illegible] که [illegible] قطره از آن نخواهی چشید تا وارد [illegible]

[illegible] از [illegible] حضرت [illegible] تفاوت [illegible] آن حضرت این بود که در

وقتیکه حضرت قاسم [illegible] سر [illegible] بدن [illegible]

مجروح ساختند [illegible] این [illegible] نعلبه [illegible]

[illegible] این بود در وقتیکه اهل بیت آن سرور را [illegible] موافق [illegible]

و لقد صنعت اهل بیت الحسین [illegible] وارد شام نمودند [illegible] بریده

در پیش روی اهل بیت عصمت و طهارت [illegible] و نقل [illegible]

بالتمام [illegible] در [illegible] عالم [illegible] واقع شد اول [illegible]

که [illegible] تا [illegible] عالم [illegible]

[illegible] روایت [illegible] که حضرت رسول [illegible] فرمودند که

کرسی در حجر المعمور خوابیده بودم ناگاه جبرئیل با من برافشرد چون بیدار شدم کسی را ندیدم و چون
بخواب رفتم بار دیگر با من برافشرد چون بیدار شدم دست مرا گرفت و مرا بر روی کرسی
گذاشت مانند آشیانهای مرغان و [illegible] بر [illegible] دیدم که در مکان دیگرم گفت نمیدانی
در کجایی گفتم نه گفت این بیت المقدس است که حشر خلایق باینجا خواهد شد
پس جبرئیل انگشت شهادت را در گوش راست گذاشت و اذان گفت دو تا دو تا و گفت
در اذان حی علی خیر العمل گفت و اقامه دو تا دو تا و در آخرش دو مرتبه قد قامت الصلوة
گفت چون فارغ شد نوری از آسمان ساطع شد و با آن نور قبرهای پیغمبران گشوده
شد و از هر طرف ملک [illegible] سوی بیت المقدس آمدند پس صد و بیست و چهار هزار
پیغمبر جمع شدند و صف کشیدند و جبرئیل بازوی مرا گرفت و پیش داشت و گفت یا محمد
نماز کن با پیغمبران که برادران تواند و تو خاتم ایشانی و خاتم اوصیاست [illegible] و چون
بجانب راست خود نظر کردم پدرم ابراهیم را دیدم که دو حله سبز پوشیده بود و در
جانب راستش دو ملک و در جانب چپش دو ملک ایستاده بودند و چون بجانب

تا چپ خود نظر کردم



چپ خود نظر کردم برادرم و وصی خود علی بن ابی طالب را دیدم که دو حله سفید پوشیده
و از هر طرف دو ملک ایستاده بودند چون او را دیدم بسیار شاد شدم و چون از نماز فارغ
شدم پدرم ابراهیم [illegible] و با من معانقه کرد و دست راست مرا با دست راست گرفت و گفت
مرحبا ای پیغمبر شایسته و فرزند شایسته و نزد علی بن ابی طالب آمد و بهر دو
دست دست راست او را گرفت و معانقه کرد و گفت مرحبا ای فرزند شایسته و وصی
پیغمبر شایسته و چون صبح شد پس [illegible] در ابطح بودیم و [illegible] بودیم و دوم
نمازی بود که حضرت امام حسین در صحرای کربلا بجا آورد [illegible] مکرر
دوام امام مظلوم [illegible] و [illegible] و از [illegible] از آن دو [illegible]
که همیشه عداوت امیر المؤمنین در دل [illegible] از حضرت امام حسین [illegible] و از [illegible]
همچو [illegible] از [illegible] از کنز الفوائد کراجکی نقل شده که بعد از [illegible]
جمعی از [illegible] در حضور حضرت امام علی نقی در نزد متوکل [illegible] سعایت نمودند

و آن ملعون را از قتل آن امام مظلوم واداشتند آن ملعون جمعی از غلامان ترک خود را مأمور نمود
که بخانهٔ آن حضرت بریزند و آن سرور را با هر چه در خانهٔ ایشان است نزد آن ملعون بیاورند وقتیکه
آن غلامان بخانهٔ آن سرور داخل شدند از آن متاع دنیا هیچ ندیدند و آن حضرت را دیدند
که بر روی خاک در حجره نشسته و در را از روی خود بسته و با خدای خود مناجات مینمایند
و آیات چند از قرآن تلاوت مینماید آن حضرت را بهمان حال نزد آن ملعون حاضر کرده آوردند
در وقتیکه آن شقی مشغول بلهو لعب بود چون چشم آن لعین بر آن حضرت افتاد تعظیم نمود
جعبه از آن سرور در پهلوی آن سنگی و از قدحی آن سرور را تعظیم نمود در پهلوی خود نشانید
و جام شراب بود و بنوش تکلیف نمود آن سرور فرمود بخدا قسم که هرگز در جوف
و گوشت و پوست من شراب داخل نشده مرا معاف دار پس آن لعین معاف داشت
و گفت شعری چند بخوان فرمود من کم شعر میدانم گفت البته قبول باید نمود
امر را قبول نمود آن سرور چنین فرمود باتوا على قلل الأجبال تحرسهم
غلب الرجال فما أغناهم القلل واستنزلوا بعد عز عن
معاقلهم فأودعوا حفرا يا بئس ما نزلوا تا آخر اشعار

مؤلف کتاب در دیوان



مؤلف کتاب در دیوان این شعر را نسبت بامیر المؤمنین داده اند شاید امام علی نقی از کلام آن سرور
ادا نموده باشد پس متوکل ملعون گریست از کلام این بزرگوار بحدیکه ریشش تر شد و مجلس از
آن حضرت برچیدند و تمامی حاضران مجلس گریستند و جام بر زمین زد و آن سرور را روانهٔ منزل
خود نمود شیخ ... یزید ملعون بود در وقتیکه مجلس شراب منعقد نمود و با حریفان
بشرب خمر مشغول بود امر نمود که حضرت سید الساجدین را با اهل بیت با دستهای بسته و در زنجیر
کشیده بمجلس آن شقی حاضر ساخته وارد نمودند و در وقتیکه حضرت را بار زینت در مجلس
صفحه ... اهل بیت در الحمد لله که آن زمان ... جا نزد او در زنجیر ...
بسته بودند و بمجلس حاضر ساخته حاضر نمودند صلوات الله علیهم ... معتبر روایت
که حضرت امام زین العابدین فرمودند که چون ما را بمجلس حضرت ... را بمجلس یزید پلید آوردند
در آن مجلس یزید ... و باندی ... شراب ... و با ... مملکت
مکلف ... که ... مبارک ... و با سر آن حضرت ...
و جد و پدر بزرگوارش ... در ... حضرت ...
زهر مار ... آن ... آن حضرت ... در آن ...

آه آه بسبب آنکه سر مقدس منور آنسرور در فرمان برداری خداوند اکرم ترحم با لئیمان
و فقیران کوتاهی ننموده بود و آنسرور آنحضرت در همه حال از فرمان برداری حضرت
باری تعالی کوتاهی ننموده بلکه بعد از شهادت بلبهای منور حزن آلود خویش تلاوت
قرآن کریم مینمود با وجود اینمرحله آن امیرزاده مدح صبا نمود و در حضور حجت خدا که
سید الساجدین در مجلس مبارک آنسرور که ایستاده و شنوا بود و قاری کلام الله بود مرتب
حکم مینمود باین اکتفا ننموده چوب خیزران بلبهای مقدس منورش را آزرده مینمود

باب ششم

**باب ششم** در بیان اخبار این آیات قبل از وصول آنسرور بزمین کربلا
کربلا سه رسول آنحضرت را در کوفه شهید کردند و خبر شهادت این سه بزرگوار در منزل
بین راه کربلا بآنحضرت رسید اول عبدالله یقطر که برادر رضاعی آنحضرت بود دوم
قیس بن مسهر صیداوی بود که حصین بن نمیر او را گرفت و نزد ابن زیاد فرستاد و آن شقی او را
با دست بسته حکم نمود که از فوق قصر بزیر اندازند و چون خبر شهادت او بآنحضرت
رسید گریست سیم مسلم بن عقیل بود و کیفیت واقعه جانسوز او مجملاً اینست که بعد از آنکه
منافقان گرفته آن سید جلیل را با دست بسته و لب شکسته و بدن مجروح و تشنگی
از ضرب شمشیر بکیر بن حمران شکست و کثرت صدمات آنسرور جدا شده و دندانهای

افتادن آن مظلوم



افتادن آن مظلوم در دهانش غلطید باین حقیقت او را بدر قصر ابن زیاد آوردند و در آن وقت
انقلاب تشنگی بر آنجناب غالب شد دید در آنجا کوزه آبی نهاده بودند که آب سرد میداد
لب آن مظلوم را بجمع انجماعتیکه بر در قصر بودند منتظر اذن بودند و کوزه آب سردی
در آنجا بود فرمود که مرا از آن آب دهید مسلم بن عمرو در جواب گفت ملاحظه میکنی این
چه آب بسیار سرد است مخدر اگر کند که قطره از آن نچشی تا آنکه وارد جحیم شوی و از
آب گرم جهنم بچشی آن مظلوم فرمودند وای بر تو کیستی تو ای ملعون گفت منم مسلم بن عمرو
باهلی آن مظلوم فرمودند مادرت بعزایت بنشیند چه قدر جفاکار و بدخو غلیظ القلب
میباشی تو سزاوارتری باهلی بجحیم و خلود آن از اولاد رسول پس عمارة بن عقبه در ورود حال
آن سید جلیل آنجناب تشنه بود مظلومانه بسبب عمارة از قدحیکه در جلدی آب طلبید و در جواب
تشنه کامان آب آشامیدند و در روایتی که از شیخ مفید نقل شده این است که چون ضعف و تشنگی
بر مسلم غلبه نموده بود و بر در قصر تکیه کرد چون عمرو بن حریث آن حالت را مشاهده نمود
بغلام خود گفت که قدح آبی از برای آن مظلوم آوردند چون خواست بیاشامد قدح مملو از
خون شد پس قدح دیگر آوردند چون خواست بیاشامد او نیز پر از خون شد

و دو دندان آن مظلوم در میان قدح آب فتاد فرمودند که بی‌قدر شده امروز آب
بیاشام ای شیعه چه بسیار شجاعت دارد دلاور با این که تشنه بود در حالت رعب
فرار شد صورت آب بیا شاید که ترس الله در برو ف مبارکش وارد شد و خون
مثل فواره از دهان آن بزرگوار جاری شد بقسمیکه نتوانست از آن آب بیاشامد
در المثال رسول انی زیارا الا الحقات ... چون آن مظلوم غریب وارد مجلس ابن زیاد
شد سلام نکرد مردم گفتند چرا سلام نکردی برای امیر مسلم گفت سلام بر کسی باید که متابعت
راه حقیقت نماید و از عقوبت الهی بترسد و طاعت خدا نماید پس بعضی از
یاران ابن زیاد گفتند بمسلم که امیر بر تو خشم دارد چرا سلام نمیکنی مسلم فرمود
بخدا سوگند که امیر نیست از جانب من ندارم و کسی از ابن زیاد متنفر است که از نزدیک رسیده
پس ابن زیاد ملعون گفت که ای مسلم کیف رأیت و یک گفته که کشته خواهی شد پس مسلم
فرمود بگذار وصیت کنم و طریقه وصیت آن مظلوم غریب در المقتل الطیبه نقل شده
در رسته وقت جدا کردن سر از بدن و آشفته احوال از ... آمد اقوال

[illegible]

اول و قتیله جلیل الحسنی



[illegible]

اول قتیله جلیل الحسنی از فوج عسکر ابن سعد نزدیک بان رسید دوم قتیله
ضربت بر فرق مبارک حضرت امیرالمؤمنین زده شد سیم قتیله مظلوم
صحرای کربلا در میان خاک و خون غلطان بعد از او بجهت ظاهر شد ... که در روز عاشورا
سه بزرگوار را سنگ باران کردند اول عابس بن ابی شبیب عابس غلامش شوذب با آن
غلام خود فرمود یا شوذب یا فی نفسک ان تصنع قال ما اصنع اقاتل معک حتی
اُقتل قال العابس ... عابس بعد از شهادت غلام خدمت سید الشهدا رسید
و عرض کرد که امروز در روی زمین کسی عزیزتر و محبوبتر نیست از تو و هرگاه میتوانستم
که دفع نمایم از شما سر و تیغ را بهتر از جان عزیزتر میکردم السلام علیک یا اباعبدالله
و روانه میدان شد و شمشیر از غلاف کشید بجانب اعدا روانه شد ربیع بن تمیم گفت
که چون دیدم عابس را با تیغ برهنه و خشمناک او بشناختم ... 
در جنگها دیده بودم بلشکر گفتم هذا الاسد الاسود یار عابس
میدان طلبید کسی مبارز نشد ... الا رجل لرجل ... منصرف

که بعبارت او بیاید چون عمر سعد حال زینب را دید گفت او را از خیام جانب سنگباران
کنید چون عیال بنی هاشم مردی را دیدند که بر اسب سوار شده بدست زره و زره از تن خود را برآورده و مانند
شیر یابی برهنه بر ایشان حمله نموده ربیع گوید که محمد از قسم با پیچان (...) از دو سپاه نظر را در
پیش انداخته و میدید ایشان آخر الامر او را سنگباران نموده آنقدر سنگ بر بدنش
زدند که از جنبش و حرکت افتاد و دوم قاسم ابن الحسن بود در وقتیکه در میدان
مقاتله مشغول جهاد بود عمر بن سعد نفیل ازدی ضربتی بر فرق مبارکش زد که بر رو
در افتاد و برادر نورس شهید شد بعضی از اشقیا آن امامزاده را سوای سنگ چنان میخواندند
و می گفتند بکشید این را که این امیرزاده را در انحاب سعید بن عمر عبد بشکم مبارکش او را در ریگ
و یحیی بن وهب نیزه بر پهلوی او زد و کشته شد بن سعید نیزه بر پشت او زد و له از اسب
او بیرون آمد سوم حضرت امام حسن بود که در خیمه مقاتله با اعدا از سوار
بنی عقیل الفرزند بزرگ حضرت سعد گفت بعمر سعد که این بیرون شد بکشید لشکر را سه فرقه
نمائیم یک فرقه بنیزه ها زنند و فرقه با شمشیر با تیرها در خون فرقه با نیزه و تیر
اولاد امجاد از دلیل الاعمال نقل شده که در روز عاشورا در معرکه ...
حمل عقیل عقیل ... او


چنان عفیف غضنفر امام مظلوم روی نمود که نزدیک بود که از شدت الم روح از
بدن مبارکش مفارقت نماید اوّل وقتیکه برادر بزرگوارش حضرت عباس بر زمین
افتاد و فریاد برآورد یا اخی ادرکنی از شدت غم فرزندان امام در خاک و خون
دستشان او را زالغرفه بخون غلطان چنانچه بران امام مظلوم روی نمود که شمشیر از
غلاف کشید و حمله بر آن قوم نمود و فریاد وا اخاه و اعباسا برآورد و بازگشت
بسر نعش الغرقه بخون رساند از مرار الفوت برادر مجهم قرار عمل نمود دوم وقتی بود
که علی اکبر از اسب بر روی خاک افتاد همینکه صدای علی اکبر را شنید بخیال شمشیر کشید و حمله بر آن
نمود و فریاد برآورد یا ابتاه یا علی برآورد ناگاه که شمشیر را کوتاه کرد هفتصد نفر از آن اشقیا
بدرک واصل نمود در آن وقت زینب و ایشان را گرد و غبار گرفته همینکه گرد و غبار فرو نشست
دیدند که امام مظلوم در آن بیابان در برابر جسد پاره پاره فرزند خود نشسته و فریاد وا ولداه
و وامهجته قلباه و واقرة عیناه از دل برمیکشید و لبهای مبارکش بر روی لبهای او
نقیصه امام آن امام در منقلب شد که شمشیر را آورده در میان ایشان جنگ و انقدر

خ

از آن سرور گذشت که چون نسل سیلاب جاری شد و هر لحظه فریاد می‌نمود یا علیا یا علی ابتدا

بعد کشف العطا بعد برکشت بر سر جسد عزیز و چون علی اکبر آمد سیم وقتی بود که به میدان

انتقال آمد و بسیار از موعظه نمود در آن وقت جمعی از اشقیا زبان به سب علی مرتضی

و ضربه گرز گشادند و چنان آثار غیظ و غضب بر آن سرور روی نمود که از جمله آن سرور دور از

نفر فرار نمودند و صفت صف از ایشان را ایدر کشف قربانی و دیگر از متفرق ساخت و البرزی

مجروح رو به فرار نهادند و بعضی از جمله آن سرور فرار نمودند که به پشت کوفه بعضی از آن

اشقیا رسیدند سه اسب در مصیبت سید مظلوم کربلا نشدند اول اسب خیل اسد جمن

در صحرای کربلا دویم ذوالجناح بعد از شهادت آن سرور سیم اسب ناقه جانفشان زبان

رفو اهل بیت به قتلگاه سه دفعه علما اصحاب زینب خواتون سر برهنه و مضطرب الحال

حضرت امام حسین را از صورت بیلک از جمله اول در شب نزدیم با مبارک دویم

در لیله وفات حضرت امام حسن سیم در عصر عاشورا در سه موضع علما اصحاب

زینب خاتون از فرط غم و هم و الم غش نمود اول وقت وارد بر زمین کربلا دویم

لیله عاشورا سیم روز اربعین بر سر قبر حضرت امام حسین سه نفر از شهدا

داخل سر بقعه قرات

---

۳۱

ف

داخل سر بقعه قرات شدند و لیکن قسمت بر ون آمدند اول حضرت عباس بود دویم علی اکبر

و قتلگاه صورت لحمه علی اصغر طفل آن بابه سیم سید العطشان آقای مظلوم آن و قتلگاه در داخل

سر بقعه قرات شد با وجه عطش بر روی آن مبارکش وارد شد و تبرکات بر اسب بابا اند

از صفت سه نور از شهدا رسیده شدند اعش نمود اول در مصیبت قاسم در شب وداع دویم

در مصیبت علی اکبر در دو موضع سیم در مصیبت عباس در قتلگاه با لبی آن سرور آمد سه سر در

مصیبت امام حسین کربلا رسیدند اول شیر که در صحرای کربلا سر راه صفت عیسی سیر گرفت

دویم شیر که فضه بجا حفاظت جای سر شهدا آورد سیم شیر که زار ار نهر علقمه دید در

در سه موضع سید الشهدا چون بجانب لشکر آن یا لیت اول خون گلوی علی اصغر دویم

وقتلگاه داخل سر بقعه قرات شد و در غنچه بن شریک بر جانب آن سرور انداخت

که بجنگ شیر نفس وارد شد سیم وقتلگاه بر سه شعبه زهرا آلود بر سینه مقدس منور آن مظلوم

وارد گردید سه فضیلت و منقبت در حضرت امام حسین روحی له الفدا می باشد که

با بقیه پیغمبران و ائمه اطهار نباشد اول آنکه آن سرور قبله هفتم است بر کسی

توجه بمرقد منور آن سرور مستقبل القبله باید ادراک هفت قبله نموده و تفصیل هفت

قبله در باب هفتم ذکر خواهد شد دویم آنکه در محاورت آن سرور وارد شده

منه زیارة اولیائه عند الله کان کمن زار الله فی عرشه اگر چه اخبار فضیلت
زیارت حضرت امام حسین زیاده بر اخبار فضیلت زیارت سایر ائمه است چنانچه در
نجات الحق وغیره تفصیل آن بیان شده لیکن در بعض اخبار چنانچه وارد شده که اذا
زرت فانصرف ولا تتخذه وطناً و در خصوص حضرت رضا حدیث مسطور صریح است
در مطلب سیم آنکه هر کس معتقد باثبات ائمه در زیارت باشد از شیعیان خصوص اثنا عشری
خواهد بود چنانچه در حدیث جواد وارد است که لا یعرفه الا الخواص
من الشیعه و در زیارت جواد مسطور است که السلام علی من جعل الله
امامته ممیزة بین الفریقین سه مرتبه بعلی از روضات را کسب حجه
هلاک شوند اول باقر رسول الله دوم باقر سیداء جدیه مزار قبر
سیم در اطباع بعد سه بزرگوار را در بیت دفن کردند اول فاطمه زهرا دوم حضرت
امیر المؤمنین موافق روایتی که در جلد ششم بحار الانوار است سیم حضرت امام رضا
موافق روایتی که در عیون اخبار الرضا است سه مرتبه از آسمان خون بارید
اول در شهادت یحیی دوم در شهادت امیر المؤمنین موافق روایت بحار الانوار



مخلوقی که از گل خلق شده و گل را آتش میخورد حجاج گفت پس چرا نمیخندیم سعید گفت
قلوب متساوی نیستند بعد از مطالبات دیگر حجاج گفت وای بر تو میخواهی ترا بچه نحو بقتل
آورم سعید گفت تو اختیار نما که هر نحو بقتل آوری حجاج مرا که خواهی پس خدا ترا بکشد که
بهر نحو که مرا بقتل آوری خدا ترا بقصاص در آخرت بقتل خواهد آورد حجاج گفت
میخواهم ترا عفو نمایم سعید گفت اگر عفو باشد از جانب خداست نه از جانب
تو حجاج گفت ببرید او را بقتل آورید پس او را چون بیرون بردند خندید پس خبر
دادند حجاج را از خندیدن او حجاج بسعید گفت چه چیز ترا بخنده آورد سعید گفت
از جرأت تو بر خدا و حلم نمودن خدا بر تو حجاج امر کرد که بساطی از پوست انداختند
و گفت بقتل آورید او را پس سعید گفت وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض الآیه پس حجاج گفت رو او را از قبله بگردانید
سعید گفت فاینما تولوا فثم وجه الله حجاج گفت بر رو افکنید او را
سعید گفت منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری

پس حجاج گفت ذبح نمایید او را از قفا پس سعید گفت اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و بعد گفت خذوها و لا تسلطنا او را از قفا جدا بعد از آن پس سر او را بریدند
بر بالای آن فرش گویند که سر او بعد از قطع میگفت لا اله الا الله
و در روایت دیگر نقل نموده که حجاج بعد از قتل سعید چهل روز یا پانزده
روز یا سه روز زنده بود چون از خواب بیدار میشد میگفت مرا با سعید چه کار بود
و کرم در شکم او پیدا شده و کرم در جگرش متکون گردید طبیبی نزد او آوردند
طبیب قدری گوشت بر ریسمانی بست و آن ملعون فرو برد چون ریسمان را از جوف او
کشیدند بر آن کرم بسیار چسپیده بود و از مجمع البحرین نقل شده که در شکم او مار
بهم رسید تا بجهنم واصل شد و ظلم و ستمکاری آن شقی بشیعیان و طالبین و سادات
دیگر نموده و بسیاری را بظلم بقتل رسانیده گردید مثل کمیل بن زیاد و قنبر غلام حضرت
امیرالمؤمنین ع در کتب سیر و تواریخ مسطور است

باب بیستم

باب

دروازه حجاز



زیارت نمودم و بمنتهای آرزوی خود رسیدم پس چون که شب در رسید
بخادم مرقد منور التماس نمودم که امشب مرا در این مکان فیض
بنیان بگذارد خادم التماس مرا قبول نمود و در را بست و کلید را بمن
تسلیم نمود و بعقب کار خود رفت و موافق روایت کشف الغمه زن
خادمه مرقد منور بود باری الغرض میگوید از شوق شعف در آن شب مرا خواب
نه برد و بنماز و تلاوت قرآن مشغول شدم و هر چه تلاوت قرآن نمودم
آواز دیگری شنیدم که با من در قرائت نمودن موافقت می‌نماید و قطع
قرائت نمودم و اطراف روضه را گردیدم از صاحب آن آواز اثری نیافتم
باز مشغول بتلاوت قرآن شدم از اول قرآن بار دیگر همان آواز را شنیدم
که با من در تلاوت قرآن موافقت مینماید پس اندکی آرام گرفتم و گوش فرا داشتم
که ببینم این صوت دلربا از کجا می‌آید شنیدم که آن آواز از مرقد آنحضرت بود پس
بیتابانه بجهت شوق استماع آن آواز روح افزا بیطاقت شدم و قرائت
قرآن می‌نمودم تا بسوره مریم رسیدم همینکه باین آیه رسیدم یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا

استماع نمودم که از سر فرزند منوّر النور حسین قرائت بلند شد یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفداً و نسوق المجرمین الی جهنم ورداً بعد از ختم قرآن که صبح
طالع شد بقریه نوغان آمدیم و از قرّاء آنمکان سؤال نمودم از این قراءة
قرّاء آنمکان گفتند این قراءت از جهة لفظ و معنی خوبست ولیکن ما
در قراءت هیچ یک از قرّاء ندیده ایم بعد از آن به نیشابور آمدیم و از قرّاء
آنمکان سؤال نمودم جواب درستی از ایشان نشنیدم تا اینکه بشهری رسیدم
و از بعض قرّاء آن شهر سؤال نمودم جواب گفتند این قراءت را از کجا شنیدی
گفتم احتیاج دارم بسوی شناختن این قراءت گفتند این قراءت از رسول
موافق روایت اهل بیت اظهار بعد از آن مبالغه در سبب پرسیدن
نمودند قصه خود را بتمامه نقل نمودم بر ایشان و اعتقاد ایشان کامل
شد در صحت این قراءت از سه سیلی اهل سموات بلرزش آمدند اوّل
سیلی که بر صورت ابراهیم خلیل الرحمن آزر که عمّ آنحضرت بود زد که از خدا
پرستی بسوی نمرود رجوع نماید دوم سیلی که بر صورت یوسف بر سر قبر راحیل
که غلام سیاهی که موکّل او بود زد سیم سیلی که بر صورت سکینه مظلومه در قتلگاه
بر سر نعش غرقه بخون سیّد الشهدا شمر ملعون زد که روز از ترس بازویش (?)
النور را جدا سازد از سه لگد در عالم امکان اضطراب و انقلاب پدید

اوّل لگدیکه



اوّل لگدیکه خلیفه ثانی بباب بیت علم امیر المؤمنین زد و از آن لگد ارکان
عالم را اضطراب نمود دوّم لگدیکه شمر شریر در وقت شهادت بر بدن مطهّر
سیّد الشهدا زد سیّم لگدیکه اسبهای(?) شقیان لشکر شقاوت اثر عمر سعد
بر ابدان پاره پاره شهدا واقع ساختند پادشاهی بنی امیّه هشتاد سال
بقدری که لذّت طول کشید پادشاهی بنی عباس بالفه(?) پانصد سال طول کشید
پادشاهی یزید غدّار که از سلسله خبیثه بنی امیّه بود سه سال بود از اوّل سال قتل
حضرت امام حسین شد سال دوّم مدینه را قتل و غارت نمود سال سیّم مکّه معظمه را
خراب نمود سه محاسن غرقه بخون گردید اوّل محاسن حضرت پیغمبر در جنگ احد
وقتیکه منافقین سنگ انداختند و دندان مبارک آنسرور را شکستند و خون
بر محاسن انورش جاری شد دوّم محاسن حضرت امیر المؤمنین در صبح نوزدهم
شهر رمضان از ضرب ابن ملجم لعین سیّم محاسن حضرت امام حسین در روز عاشورا
وقتیکه مالک ابن یسر(?) ضربتی بر فرق آنسرور زد که عمامه مبارکش پر از خون گشت
آنسرور بدر(?) رحیمها(?) از دختران حرم پارچه طلب نمود که بر سر مبارک خود را
بان ببندد چنانچه تفصیل این مطلب در آخر این نسخه خواهد آمد ان شاء الله

سنه مقام فیض ارشاد رسیده روحی له الفداء التحاق می‌رسد که از مدح نبی و وصی و ولی او ابن عقبات
رسیده اوّل مرتبه آن سرور است که به فضیلت و رتبت خامسه آل عبا و ذکر خواهد شد در باب نهم
دوّم زیارت آن سرور است که در روضه مقدّسه زیارت بر زیارت آن حضرت می‌شود فی مشهد هفتاد
هزار بار روز قیامت ثواب زیارت تا نشان بمرسد و چهار هزار ملک گرد قبر آن سرور مجاورانند
الی یوم القیمه و در هر شب جمعه جمیع پیغمبران اولوا العزم به زیارت آن سرور می‌روند بلکه در اللیل بروز بر ضریح
لیلة الجمعه جعفر بعض جهان زیدو ایشان مقال است سیّم معرفت دارای آن سرور است که هرکه وارد
درجه وارد [illegible] نجه در صفینة النجات بتفصیل ذکر کرده‌ام و بسیار کمست
از محبان و مؤمنین که از فیوضات الٰهیه مقام فیض مستفیض نرسند
یا بعضی از آن بهره ور نشده باشند و از این جمله است که اگر خلایق ... قدرت
آن سرور واصل نکنند خواهند شد

## باب چهارم

در ذکر احادیث ابیات شهادت روحی فداه در مصیبت جناب عباس در چهار موضع کشیده‌اند
اوّل در وقتی که عباس جوان است که آن زنده باشد سرا وداع نماید و در حقیقت
حاصل باید موافق احادیث منتخب آن سرور در کامل الغدر است که او تن مبارک
از دیده دوم وقتی که آن زنده باشد از موعظه ... حسین شناس ... بعد گشته

[illegible]



آن سرور آمده جواب ثنا برا عرض کرد و در کامل الزیارات نعم و نعمت موافق است
منتخب کرده است فطالما الحسین یهید الی الارض و یکی حتی
مال و یا بد مسلّم و فیکه ناله یا اخا ادرک اخاک از حضرت عباس شنید
موافق روایت محرق القلوب و فیکه ببالین حضرت عباس رسید دید
که بدن پاره پاره عباس بر روی زمین افتاده یا دو دست بریده و سر شکافته
مجروح بدن چاک چاک در میان خاک و خون و مشک یکباری افتاده و موافق
روایت منتخب فریاد و درد ناک از دل زار کشید و فرمود وا اخاه و اعباساه
وا مهجة قلباه وا قرة عیناه وا قلّة ناصراه الیسر فرمود یا اخی بعد علی واله و افک
مهب رام قلبی بود که بر سر نعش عباس نوحه و زاری می‌نمود چنانچه در کتاب
بحار الانوار مسطور است که امام مظلوم واعداره و فیکه بر سر نعش حضرت عباس
دارد گردید فرمود الآن انکسر ظهری و قلّت حیلتی و آن امام مظلوم بر سر نعش او را
خود چنان نالید و از غم الم چنان مضطرب گردید که لهوف شد و الشهادت
آن بزرگوار چنان از غم و به گریه فرود که کلام انکسر ظهری و قلّت حیلتی را از
جاری فرمود و موافق روایت بحار الانوار امام مظلوم واعدا بدن پاره پاره او را در
... حضرت فرمودای برادر کسر الفقار ظهر سبط محمّد و بکره انکسرت ...

الاسلام قطعوا بقطع یدیک ایدی السبط و
انقطعت به ایدی النبی السامی انتظوم موافق
روایت منتخب بر سر نعش پاره پاره آنقدر ریخ و تعب
اینقدر گریست که بیهوش شد چون بهوش آمد آن نعش پاک را
و خون آلود را در بر گرفت و گریه بی نمود چهار زن در قتلگاه
بر سر نعش برادر و اقوام خود آمدند وا گریه و ناله عالم را منقلب نمودند
اول مرضیه خواهر عمرو بن عبدود که برادر خود را در میدان کشته
دید و زره او را از بدنش بیرون نکرده بود دوم صفیه دختر
حیی ابن اخطب بود در حضرت نبوی به بلال عتاب فرمود
که چرا صفیه را از قتلگاه یهودان آنقدر بنظرش بجسد غرقه
بخون برادرش افتد و چنین مضطرب شود سیم صفیه خواهر حمزه
ابن عبد المطلب بود که بدن برادر خود حمزه را در بیابان احد
پاره پاره دید چهارم علیا جناب زینب خاتون بود در قتلگاه

دربعضی



در بعضی جسد غرقه بخون برادر خود بود ناگاه نظرش به بدن
پاره پاره برادرش افتاد و شاید آنحضرت حزینه نعش برادر خود را
بیکی از سه علامت شناخته باشد آه آه آه آلت سه خواهر همینکه بر سر نعش
برادر خود واله شد نعش برادر خود را شناخته ولکن علیا جناب
زینب نعش برادر خود را شناخت از شیعه همین شناختن
آنحضرت نعش پاره پاره خون آلود برادر خود را و متحیر بودن آنزمان
در قتلگاه از اعظم مصائب است چهار سوزش بحرارت سوزناک
در روز عاشورا در قلب مطهر سید الشهدا ارواح العالمین فداه شعله ور
گردیده از استماع آنها قلوب شیعیان و محبان شعله ور گردید
و آه سوزناک ایشان از سینه های دردناک عالم امکان را زیر و زبر نموده
چنانچه مرحوم بحر العلوم میفرماید هذه الزفرات الصاعدات
اسی کانها شعل ترمی بها شعل اول از چهار سوزش

و حرارت پی قلب مطهر آن سرور تشنه لبان شعله ور گردیده
داغ نوجوانان از بنی اعمام و برادران و برادرزادگان و فرزندان
بود و آن جان نثاران چنان رتبه و مقامی داشتند هر گاه یکی از
ایشان در زمان حضرت رسول خدا از دار دنیا رحلت مینمودند
آنحضرت بر رسم تعزیت داری بجا میآوردند سیما عباس وفادار
و علی اکبر ماه رخسار در شهادت حضرت عباس آنحضرت ناله
انکسر ظهری فرمودند و در شهادت علی اکبر علی الدنیا
بعدک العفا کلام میفرمودند چنان صیحه سوزناک از دل
دردناک کشیدند که عالم امکان را منقلب نمودند و توهم از آنها
گرمی روز عاشورا بود و گرمی آنروز در وقتیکه شبقان رجیم با خداوند
حکیم در خصوص قرابت فضایل و مناقب آن سرور تشنه لبان عرض
نمودند در آنزمان سلطان معشوقان جمیع عالم از احوال دگر دارد
آن سرور تشنه لبان و شاهنشاه سربازان بود که امر حرارت و سوزش
چشمه



چشمه خورشید فرمود بتقسیم حرارت آفتاب با تو نمو که محرر روز قیامت باآن
گرمی رسیده و نخواهد شد و چنان گرمی بر تشنگی آن سرور تشنه لبان افزود
که اگر ذره از تابش عطش آن روز الخلق جهان قسمت می نمودند احدی را
طاقت و تاب و تحمل آن نبود زخمهای تن انورش چنان بسوزش در آید
بنحویکه اگر الم یک زخم آن سرور بر ثقلین قسمت می نمودند همه هلاک میشدند
که دوباره در هیچ عالمی زنده نمیماند چشمه خورشید بحر بار شد ذره ذره
ابر آتش بار شد تافت از ذرهای تن بر تنش سخت یکبار از شررها
روشنش زخم زخمش آنگهی شد شعله ور بند بندش را ز دار ز خلق سر
گاه از تاب عطش میکرد غش گاه گفت آهسته ای قوم العطش واندر آن
شور و تب تاب و تب امتنا را بدر کردی زیر لب پس بدرا لطف رحیم
از سر حجت بر اسیر رجیم کی بعضی از شفاعت حیف گر حاشا هم ذره زعالمین
از عطش گردند جمله چاک چاک از عطش افتند بر خاک هلاک این جلیل است
کاندر عشق سوخت شعلها از جان زارش بر فروخت نسیم سوزش و حرارت

آتشهائی بود که در خندق دور خیام مشتعل بود به نحوی آتش شعله ور شده بود که راه اعدا (?)
مسدود نموده که هجوم بر اهل حرم آن امام انام ننمایند و از مقابل خیام حرم اولو
الالباب و یا اصحاب انصار فرقه بدنام و ننگ و بدتر از کفار روم و فرنگ
حمله ور گردیدند و جمع کثیری از آن جان نثاران را شهید نمودند تا آنکه آن شهید
غربت متغیر و حواس منقلب گردید نوعیکه آثار شکستگی در احوال آن سرور ظاهر گردید
و اشقیا قران (?) حمله بنا آوردند بر اصحاب آن سرور مظلومان و بر ایشان تیر زدند و ایشان را
شهید می کردند چهارم مقام سوزش عطش و تشنگی آن سرور بود زیرا که در آن روز برای (?)
جمیع اصحاب عطش بحرا و اولو الالباب بدرجه کمال رسیده بود و بمقال یحول العطش
بینه و بین السماء کالدخان رسیده بود که گویا جگر مبارک ایشان از التهاب
عطش مثل قطعه از آتش شده بود در چهار موضع خیمه آتش عطش از قلب جگر گداخته
آن سرور تشنه لبان شعله ور گردید که جمیع اهل عالم را کباب نموده خاکم در دهن (?)
ذکر کنم چهار زن از زنان آل محمد را در مجلس یزید حرامزاده کنیز نمودند
که تا بکه از اهل اسلام میراث (?) خواستند حمله را اول فاطمه دختر امیر المؤمنین موافق

روایت صدوق



ن

روایت صدوق دوم سکینه دختر سید الشهدا سیم ام کلثوم موافق روایت طبری چهارم
فاطمه دختر امام حسین ع موافق روایت شیخ مفید چهار آتش در عالم روشن گردید (?)
برای اهل ایمان افروختند اول آتش فرعون بر زوجه خربیل (?) که از زن ماشطه دختران
فرعون بود و بابای او فرعون او را در آتش انداخت اول دو دختران
(?) او را در پیش روی او در آتش انداخت طفل شیرخواره او لب گشود آمد (?)
و گفت ای مادر ما بر حقیم و حق با ماست بالاخره آن زن نیز در آتش انداخت
دوم آتش نمرود بر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن سیم آتش عمر بدر حرامزاده حضرت امیر المؤمنین
چهارم آتش عمر سعد لعین بر خیمه های حضرت امام حسین در چهار وقت (?) از زمین خون رسید
اول در شب قتل یوشع بن نون وصی حضرت موسی دوم در شبیکه حضرت عیسی را
باسمان بردند سیم در شب قتل حضرت امیر المؤمنین چهارم در روز شهادت
امام حسین و در آخر جلد هشتم بحار الانوار روایتی است که (?) در محرم از کربلا به جهت
بیرون نمودن (?) در بریدند اول صفیه دختر مظلوم امام حسین موافق روایت
منتخب سیم فاطمه دختر دختر امام حسین موافق روایتیکه در اکثر کتب معتبر

مسطور است چهارم زینب خاتون موافق روایت منتخب مجتبی و شعبان خلیص ایام حسین
در چهار وقت عنان زینب از اختیار میشود که سر رشته صبر و قرار از کف قیدار ربایی می‌یابد اول
چهار طفل صغیر از حضرت امام حسین در روز عاشورا بتیر بلا شهید شدند اول علی اصغر که
دوم جعفر بود که در وقتیکه نعش علی اکبر را بدر خیام حرم آوردند آن طفل سراسیمه از خیمه‌ها بیرون
دوید و از غایت حیرت و وحشت میلرزید تا بسر نعش علی اکبر رسید ناگاه تیری آمد و بر
آن طفل صغیر وارد آمد از ضربت آن تیر شهید شد سیم طفل صغیری که علی اکبر بجهة او از شریعه
فرات آب آورده و قبل از آنکه آب بطفل خشک لب رسد تیری زدند و او را شهید نمودند
و ظاهر اینست که نام آن طفل محمد باشد چنانچه در کتاب جلاء العیون مسطور است چهارم عبدالله
بود در وقتیکه حضرت امام بر زمین افتاده بودند آن طفل را در مقابل آن سرور شهید نمودند و از حضرت
امام محمد باقر روایت شده که چهار مسجد بجهة شکرانه قتل امام حسین بنا نهادند یکی مسجد اشعث
یکی مسجد جریر یکی مسجد سماک یکی مسجد شبث بن ربعی و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام
جعفر صادق روایت نموده که فرمودند که بنی امیه و کسانیکه اعانت نمودند ایشان را در
کشتن امام حسین از اهل شام نذر کردند که هرگاه خلافت با آل سفیان قرار گیرد آن روز را
عید بنمایند و روزه گیرند چهار نفر در صحرای محشر سواره خواهند آمد اول حضرت پیغمبر
دویم امیرالمؤمنین سیم صالح پیغمبر چهارم حمزه بن عبدالمطلب چهار نفر از کوفه

چهار نفر از کوفه قبل از ورود



چهار نفر از کوفه قبل از ورود بکربلا مجمعاً با پدر و برادران شکوه آن سرور ملحق شدند اول حر بن یزید
ریاحی او لا مانع ایشان شد که با آن سرور ملحق شوند لیکن بالاخره با آن سالار مشمول شرف شهادت شدند دوم
نافع بن هلال و عمرو بن خالد صیداوی و سعد بن مولی و مجمع بن عبدالله مذحجی بودند و در خدمت آن
سرور بودند تا شهید شدند چهار قربانی در عالم واقع شد اول قربانی هابیل بود دوم قربانی اسمعیل بود
سیم قربانی عبدالله چهارم قربانی صحرای کربلا بود و در قربانی اسمعیل مردم آن روز را
عید نمودند و در قربانی شهدای کربلا بنی امیه آن روز را عید نمودند چنانچه وارد شده است
و فی هذا الیوم تبرکت به بنو امیة و بنو المطلب چهار زن عالی
محبت مردی بر حقد داشتند اول زلیخا با محبت یوسف دوم رحیمه
دختر یوسف که زوجه ایوب بود سیم خدیجه کبری که زوجه حضرت پیغمبر بود چهارم رباب
دختر امرء القیس که مادر سکینه و علی اصغر بود در بشارت گرفتن چهار نور خداوند عالم
میفرماید اول نور در قلب او دوم نور در صورت او سیم نور در قبر او چهارم
نور در روز قیامت و کسیکه بشارت او بلند باشد معاقب نشود مثقال مثقال خداوند او را
به چهار اول آنکه شفاعت پیغمبر نصیب او شود دوم آنکه از حوض کوثر سیراب شود سیم مسلط
نشود بر او منکر و نکیر و شدت سکرات موت و یکی آنکه در مصائب بدر نشد چنانکه

زبان چون الشمر بر رسید و بنابر بزدن تا شتوع در شهادت الله بحجته و انذار ذکر شد
در چهار موضع بود چون آب از لشکر طلب نمود اول وقتی بود که بروایت منتخب [illegible]
فرموده با عمر اجر [illegible] ثلث خصال مطلب اول آنسرور آن وقت که فرمود ا
اسقونی شربة من الماء فقد نفت کبدی من الظماء یعنی شربت آب
بمن دهید که جگرم از تشنگی خشک شده دوم وقتیکه از کثرت مقاتله و مبارزه انگروه
اشرار و جاری شدن خون از بدن آنسرور در چهار بعد از عطش بر آنسرور در روی داده
بود وقتیکه بلنکار بسر شریعه فرات رسیده و نظر مبارکش بر آب افتاد کادت تطلع روحه
من شدة العطش یعنی بآن نزدیک شده که روح از بدن مقدس مطهرش پرواز
نماید سیم وقتیکه داخل شریعه فرات شد و نظر بدست عطشیله در شهادت بحجته [illegible]
تشنه بود بآب فرمود انت عطشان و انا عطشان والله لا اذوق الماء حتی
تشرب چون دیدند که ذو الجناح منتظر است که آنسرور اول آب بیاشامد چون شنید که
لعینی آب بردارند که ناگاه بیرون آمد و در بیت شکسته آنسرور فرار کرده و چون
اراده آن تشنه لب چار در شد آنسرور از آن خون [illegible] بکف [illegible] خود [illegible]
در جانب [illegible] [illegible] یا [illegible] الملک المشتعل [illegible]

من قوم [illegible]



چهارم وقتی بود که در آن نفس آخرین آنشهید عطشان بر روی زمین کربلا افتاده بود که شمر
غدار موافق روایت بحار الانوار بقصد قتل آنشهید بزرگوار قدم جرأت پیش نهاده
وکان علیه السلام یاخذه حتی یلوک لسانه من العطش و یطلب الماء
چون شمر پلید ظالم طلب آب از آن امام سعید شنید بپای نحس خود لگد بر آن تشنه لب
مجروح زد که از صدمه لگد اشقی آن امام متقی برنشست در حقیقت آه آه [illegible]
و بسخنان ناصواب بآنجناب ذلک الکلاب عتاب نمود که یا ابن ابی تراب الست تزعم
انّ اباک علی حوض النبی یسقی من احبه فاصبر حتی تأخذ
الماء من یده یعنی ای فرزند ابو تراب آیا نیستی تو که گمان نمائی که پدرت ساقی
حوض پیغمبر است که تو را بلند و آب میدهد بدوستان خود پس صبر نما که از دست پدرت
آب بنوشی [illegible] سعید بن جبیر از تابعین و در شهادت [illegible] دارد و نقصه عالم [illegible]
سید مظلومان و سرور تشنه لبان اول آنکه در وقت شهادت تشنه بود دوم آنکه
او را در وقت قتل بر رو در انداختند و سر او را از قفا جدا ساختند سیم آنکه
بعد از آنکه سر او را از بدن جدا نمودند تکلم نمود و بذکر لا اله الا الله
گویا شد چهارم آنکه حجاج بن یوسف بعد از آنکه امر بقتل او نمود و او را کشت

مصیبت سعید [illegible]

بعجم آنکه هر بار که در شکم حجاج میکوفت شد و تمتع از دنیا ببرد و هلاک شد و علی
نقیه سعید بن جبیر است که چون او را نزد حجاج بن یوسف آوردند موافق آنچه
کشی و جامع المقال وغیره روایت نموده اند حجاج با سر در عتاب نمود و گفت اسم
تو چیست سعید گفت اسم من سعید بن جبیر حجاج گفت تو شقی بن کسیر سعید گفت مادرم
دانا تر بود باسم من از تو حجاج گفت تو و مادرت هر دو شقی میباشید سعید گفت
غیب را خدا میداند حجاج گفت البته بدل خواهم کرد حیوة ترا با آتشی که بر افروخته
سعید گفت اگر میدانستم که آن در دست تو است هر آینه ترا خدا میکردم حجاج گفت
چه میگوئی درباره محمد گفت نبی رحمت است حجاج گفت چه میگوئی درباره علی
در بهشت است یا در آتش سعید گفت اگر داخل بهشت شوم و نار را ببینم و بشناسم
اهل آنها را بتو خواهم گفت [illegible] حجاج گفت چه میگوئی
درباره خلفا سعید گفت من وکیل ایشان نیستم حجاج گفت کدام محبوبتر اند
نزد خدا سعید گفت علم او نزد کسی است که میداند علانیه و پنهان ایشان را
حجاج گفت کرا دوست داری که راست بگوئی سعید گفت که بلکه دوست
ندارم که دروغ بگویم [illegible] حجاج گفت چه سبب نمی خندی سعید گفت اما

چگونه بخندد



ق

سیم در شهر رحمت امام حسین ع سه انگشتر در نزد خدا محبوب تر اند اوّل
انگشتر سلیمان بن داود دویم انگشتر امیر المؤمنین سیم انگشتر امام حسین سه
او حجر الاسود دویم مقام ابراهیم سیم سنگ حضرت موسی که دوازده چشمه
از او جاری شد سه اسم باعث [illegible] اوّل نام امام حسین دویم
نام زینب سیم نام کربلا در سه مجلس سر انور امام حسین را حاضر آورده گردیدند
اوّل مجلس عبید الله بن زیاد در کوفه دویم مجلس یزید در شام سیم مجلس مروان
در بقیع سه بزرگوار بعد از رحلت از دنیا در بدن [illegible] [illegible]
اوّل حضرت [illegible] [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] آوردند
[illegible] که با خلیفه اوّل بیعت [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] که دیدند [illegible] و این آیه را تلاوت نمود
اکفرت بالذی خلقک من تراب دویم حضرت امام حسین ع

قصه سه انگشتر
سه سنگ [illegible] آورده
سه اسم [illegible]
در سه مجلس [illegible]
سه بزرگوار [illegible]

بوده چنانچه در باب و هم اشاره خواهد شد که این مبارک اثر در موضع ولادت
قرآن وارد شده کرامات فرموده سیم حضرت امام رضا بوده چنانچه در عیون اخبار الرضا
منقول است که دو نفر رسالت بعضی از بلاد طی از ری ببلخ را روانه شدند
یکی شیعه و از اهل ری بوده و دیگری بر خلاف مذهب اثنا عشری چون آمدند دو نفر بمقابل آن دیار
طوس رسیدند آن شخص بر رفیق خود گفت بیا اول بزیارت حضرت امام رضا مشرف
شویم رفیق او چون از مذهب اثنا عشری نبوده زیارت گفت پادشاه ما را امام موسی
نخواهد است یا مرتبان زمان او فارغ شویم حاضر نیست که با هم دیگر مشغول شویم بیادی
این دو نفر به قریه بخارا رفتند و امر خود را که مأمور بان بودند تمام کرده در وقت
مراجعت چون بمقابل شهر طوس رسیدند باز آن شخص شیعه بر رفیق خود گفت بیا برویم
بزیارت حضرت امام رضا رفیق او در جواب او گفت وقتیکه از منزل خود
بیرون شدم مرجئی بودم و حال دوست ندارم که چون بمنزل خود روم شیعه باشم
آن شخص شیعه گفت دو و آن اموال خود را بتو میسپارم و میروم زیارت میکنیم
و بر میگردم آن شخص قبول نموده میگوید چون بروضه منوره حرم امام رضا رسیدیم

در ذکر اخبار این باب که پنج امام از ظلم معاندین و مخالفین ترک نمودند در مدینه طیبه
توطن نمایند و از مدینه هجرت نموده‌اند اول جناب امام حسین علیه السلام بوده که از خوف
از مدینه با اهل و عیال خود بیرون آمده و بطرف مکه روانه شدند و در مکه معظمه نیز از خوف
معاندین ترسیدند که مبادا هتک حرمت خانه کعبه نمایند در روز هشتم ذیحجه از مکه بجانب
عراق روان گردیدند دوم حضرت امام موسی کاظم بوده که آنسرور را با امر هارون
الرشید از مدینه بعنف و در حال نماز بیرون کشیدند و بالاخره در بغداد شهید نمودند
سیم جناب امام رضا که آنسرور را با امر مامون ... از مدینه بجانب خراسان
آوردند چهارم حضرت امام محمد تقی است که آنحضرت را با امر معتصم عباسی از مدینه بیرون
نمودند و وارد بغداد کردند پنجم حضرت امام علی النقی علیه السلام بوده که یکی از اعاظم
بنی عباس که متوکل ... بود بامام نوشت بسوی متوکل که هرگاه
حرمین از تو باشد و کسی در آن رخنه ننماید علی بن محمد را از آنجا بیرون نما زیرا که
مردم را بسوی خود میخوانند و جمعی تابع او شده اند و با و بیعت نموده اند چون متوکل
نامه را خواند فرستاد ... سیصد روز در مدینه آنسرور را مهلت داد بعد از آن

[illegible]

روز باتفاق لشکر روانه شدند و در عرض راه معجزات بسیار از آن بزرگوار ظاهر شده
نمودند حضرت امام حسین در شهادت قاسم در چند مورد گریستند موضع اول وقتی بود که
آن نوجوان ناکام در حضرت عم بزرگوار آمد و اصرار نمود که او را اذن جهاد دهند
چنانچه از بحار الانوار نقل شده که حضرت قاسم مانند آفتاب [illegible] می درخشید و
هنوز بحد بلوغ نرسیده بود شاهزاده عالیمقدار در خدمت عم بزرگوار خود آمد چون
نظر آنحضرت بر آن جوان گلعذار افتاد که قصد میدان دارد دست مبارک خود را
بگردن او انداخت و جعلا یبکیان حتی غشی علیهما یعنی آنقدر مظلوم [illegible]
گریستند که هر دو بیهوش شدند موضع دویم وقتی بود که نعش آنسرور در مخیم اشرف برادرش
انداخت چنانچه ناله و افغان برآوردند یکی [illegible] و ناله و واویلا [illegible]
از جگر برآوردند و بجهت قاسم نظر [illegible] و بار اشک چشمش جاری شد موضع سیم وقتی بود
که آن نوجوان ناکام فتح نمایانی نموده بود ازرق شامی را با چهار پسرش بدرک فرستاده
بود از کثرت عطش و تشنگی طاقت رفتار نداشت عذر تشنگی بر آن جوان نو کدخدا از روی [illegible] داده بود و در
آن حال روی بجانب آن امام تشنه لبان نمود چون نزدیک آنحضرت رسید [illegible]
رکاب عم خود را بوسید و عرض نمود یا عم العطش العطش ای عم بزرگوار تشنگی کار مرا

[illegible]



ساخته و آتش عطش ربوده امان صبر و شکیبائی مرا گرفته و در نوبت دیگر از ظلم
آن نوجوان زار زار گریست و گفت هیهات عم بزرگ نزدیک شده که از دست جدت شربتی
بنوشی و لباس سندس و استبرق بهشت در پوشی آنگاه [illegible] خود را در دهان حضرت قاسم گذاشت
قال قاسم فلما وضعه فی فمه کانه عین ماء فارتویت منه
موضع چهارم وقتی بود که بر سر نعش قاسم آمد حمید بن مسلم میگوید که من در لشکر عمر سعد بودم
دیدم که قاسم بن الحسن متوجه لشکر ما شد و در روی او مانند ماه میدرخشید و نعلین در دست
داشت و پیراهنی و ازاری پوشیده و نعلین در پا داشت که بند یکی نعلین او گسیخته بود
و فراموش [illegible] که بند نعل پای چپ او بود در آن حال عمر سعد ازدی گفت بخدا
سوگند که من میروم باو و او را بقتل آورم گفتم سبحان الله چه میخواهی از او و بخدا سوگند
که ~~من میروم باو~~ و اقسم اگر بر من ضربت زند من دست خود را بجانب او نمیگشایم
واگذار او را همین جماعتی که دور او را احاطه نموده‌اند کفایت او است او گفت از
این امر که برون روم نیستم [illegible] گفت بخدا سوگند بر او حمله [illegible] پس
الفور اسب خود را بجانب او تاخت و از آن جوان رو بر نتافت تا آنکه شمشیر خود
[illegible] بر فرق همایون او زد که آن گل بوستان [illegible] برو در افتاد پس

سعید بن عمیر عبد شکم آن نوجوان ناکام را درید و یحیی بن وهب هبیره بر پهلوی آن مظلوم زد
و موافق روایتی که از مخنف نقل شده شیبة بن سعد شامی نیزه بر پشت آن امامزاده زد
که از سینه اش بیرون آمد آه آه آه و در بعض از کتب معتبره مسطور است آن اشقیا آن امامزاده
مظلوم را سنگ جفا بر سر زدند و مهلت ندادند که بخارج راه رود در این حال آن مجروح غدار
در میدان کارزار فتاده بود چون از زخم نیزه بستر در میان خاک و خون غلطان بود
بصدای ضعیف فریاد برآورد یا عماه ادرکنی حمید میگوید چون صدای استغاثه آن مظلوم بگوش
آن سرور رسید فالله باز خشمناک بر اطفال بسته بسرعت حمله نمود و مانند شیر جوان که حمله آورد از دی
که قاتل آن مظلوم بود بر سر آن شقاوت پیشه رسید دست عمرو را بدم شمشیر آبدار داد که از مرفق
جدا شد آن ملعون چون دست خود را بریده دید صیحه کشید چون لشکر آن شقاوت اثر
آواز صیحه او را شنیدند سواران اهل کوفه تا بداد او آمدند آن ملعون را از دست
آن سرور نجات دهند که در اثنای تاخت و تاز مستعجل شده و جنگ مغلوبه شد بنحوی که آن امام
زاده مظلوم در زیر سم اسبان پایمال شد و آن اشقیا هر چند سعی نمودند که عمرو ملعون
از دست مخوف نجات دهند ممکن نشد تا آنکه بروایت مخنف آن امام در کلاب
انحراف تا بگریه لعنت رسانیده و دل ابرار حضرت را از داغ غم او فارغ نمود

وموافق روایت



و موافق روایت ارباب سیر آن بدنهاد در زیر دست و پای اسبان تحت هم و در هم شد تا رب گرد غبار
انکار ز رازدار رفته بود حمید بن مسلم میگوید چون غبار فرو نشست دیدم که آن امام مظلوم
بر نعش قاسم ایستاده و قاسم دست و پای میزند پس موافق روایت ابی مخنف الحق
در آن حالت زار زار گریست که بیان شده بدن و فرمود بعداً للقوم علی عمک
ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا یغنیک او یغنیک فلا تغنی
عنک بعداً للقوم قتلوک بعد از آن بر کند که بسیار دشوار و گران است بر عم
تو که او را ایشان بخواند طلب یاری و او را اجابت حق نتواند و یا اجابت تو نتواند
و لیکن اعانت تو نتواند یا اعانت ترا و لیکن دفع ضرر از تو نتواند دور باشند
از رحمت خدا و تو ملکه ترا بقتل آوردند صورت و الآیه کشتن ایشان و قاتل ایشان
بعض او از من او از کسیکه بیارند چون زاران او و کشند فریاد رسان او درس
المظلوم و لکتاب بعض آن ناکام را بر داشت حمید بن مسلم میگوید گویا میبینم آن سرور
را که سینه قاسم را بسینه خود چسبانیده بود و پاهای آن طفل بر زمین میکشید پس هر بر نعش
حضرت گفتم آیا این بزرگوار ... از بنی فعل چه در نظر دارد و دیدم آن طفل را آورد

وبر وفق روایت مخنف آن نوجوان الکتاب را در میان خیمه گذاشته و منور رتق از قاسم
تا آن بود پس آن مظلوم مجروح در آن نفس آخرین چهار عمود الشوق و نعاه حسرت نمود و بد
که آن مخنوقه او را در بر گرفته و میگریید موضع الجم و فتق بود که آن مظلوم عزیز نعش
نوجوان را به خیمه آوردند چنانکه زنان و دختران و باقی مخدرات فهمیدند که نعش
قاسم را آن مخنوقه بخیمه آورده همه بر دور نعش او گریبان چاک نمودند لیکن مادر آن
دلفگار زار زار میگریستند در آن وقت آن سرور نگاه حسرت آمیز بر آن نوجوان
آغشته بخون نمودند و فرمودند یا بنی اخی قتلوک الکفار کانهم ما عرفوك
ولا عرفوا من جدك و ابوك پس آن حضرت گریستند آنچنان که گریان شدند و ضجیج
زنان اهل حرم بلند گردید و طپانچه بر روی خود میزدند و گریبان الم در ان ممکن
چاک نمودند و ناله وا ویلاه و وا ابتاه بر آوردند یحیی بن یعمر با ابی عبدالله
از آن جهت شباهت داشت که آن سرور بر سر وقت آن بزرگوار ذکر قصه
یحیی را بیان میفرمودند اول آنکه یحیی پیغمبر شش ماهه متولد شد چنانکه آن سرور نیز شش ماهه
تولد شده بود دوم آنکه فرزندان قوم یحیی را با آسمان ناپروردند که ملائکه او را زیارت

تا باید چنانکه

[illegible]



نمایند چنانکه فرزند آن سرور در حنین نمودند حدیث شیعه مفصل در حلیة اول نجم الجحیم
نقل نموده ام سیم آنکه در هر حالت که حضرت یحیی بعد از نزول صورت او امحانه زد پس
میکردید مجلس حضرت امام حسین ع موافق روایت عوالم بلکه بعد از شهادت
سر منور مقدس آن سرور در بالای نیزه مثل ماه شب چهارده میدرخشید و ملعات و آثار انوار
از آن سر انور ساطع و لامع بود چهارم آنکه چون آن سر یحیی را در میان طشت بر بدند
آن سر بر حرف در میان طشت طلا تکلم نمود با آن یهودی جابر بار از سیل نمود و
فرمود که ای پادشاه مملول زنهار خبر از حرکت زشت او خطاب یا جابر
سر حضرت سید الشهداء در آن مجلس که آواز جعفر جعفر را از صوم ام سلمه شنید
در مجلس یزید پلید بلند گردید و در هوا ایستاد و چنین ابر بهار گریان و نالان
حزین رو بجانب خلق آسمان و زمین نمود و عرض کرد اللهم
هؤلاء اولادنا اکبادنا و هؤلاء عیالنا
ونساؤنا و بعد از آن رو بجانب یزید نمود و فرمود که ای لعین
من در حق تو چه بدی نموده بودم که تو اینهمه ظلم بمن نمودی پس متوجه خداوند
شد و عرض کرد الهی داد مرا از یزید بستان پس تازه بانگ ام

آن لعین اسند و حکایت طاهر بن عبدالله دمشقی مشهور است بلی مگر ز منبر در بالای
نیزه ظالمین نهی از منکر مینمود پنجم آنستکه بسبب قتل یحیی در
آسمان حمرت ظاهر شد چنانچه از حضرت امام محمد باقر (ع) روا
یت شده است که آنسرور فرمودند که قاتل یحیی بن زکریا
و حضرت امام حسین هر دو از زنا بهم رسیده بودند و آسمان سرخ نشد مگر از برای
شهادت این دو مظلوم و این سرخی تا قیامت خواهد بود و کیفیت حمرت آسمان
در روز عاشورا از سه جهت بود اول وقتیکه خون گلوی علی اصغر را بجانب آسمان پاشید
دوم وقتیکه آنسرور را شهید کردند سیم وقتیکه سر نعش اطهر آلوده ترتیب محترف
داغ کردند و چون مثل ناودان جاری گردید و آنخون را آنحضرت بسوی آسمان پاشیدند
و بعضی از علمای متاخرین در کتاب فائدة المعلمین خود نقل نموده و نسبت بروایت کرده
که علیا جناب زینب خاتون دختر علی بن ابیطالب در تاریخ موضع تمنای مرگ خود نمود
اول در شهادت علی اکبر بود و چون در اینجا اینهمه عظمی طاقت بر آن صدمه کم طاقت کرد
و دلبند و جگر خسته از را شنیده خیمه را از خیمه بیرون دوید چنانچه در روایت حمید بن
مسلم وارد است و قال کانی انظر الی امرأة خرجت مسرعة کانها
الشمس الطالعة تنادی بالویل و الثبور و تقول یا حبیباه

فی ادواه

علیا جناب زینب [illegible]



فی ادواه یا قرة عیناه لیتنی مت قبل هذا و لم القی انی اری
در باب ششم مذکور خواهد شد موضع دویم و وقتی بود که حضرت (ع) امام حسین بعقیقه
خادمه خود فرمودند که پیراهن پاک را بیاور که در بین تحف و هدایا و علامات
پیراهن است در فلان موضع وا زار در لفافه پیچیده اند آن پیراهن را از برای من بیاور
بطوریکه خواهرم زینب مطلع نشود و آن پیراهن بود که حضرت جبرئیل از برای حضرت خلیل
آورده بود در وقتیکه در نار نمرود انداختند که آتش او را نسوزاند و از حضرت ابراهیم
باسحق و از اسحق به یعقوب ارث رسیده و همان پیراهن را حضرت یعقوب بیازوی
حضرت یوسف بسته در وقتیکه برادران حاضر شدند که او را بصحرا ببرند همان پیراهن
بود که حضرت یوسف ببرادر خود داد و گفت از مولد بیرون شدی او را با
بابوی آن مشام پدرم یعقوب برسد و چون بنزد پدرم رسیدند او را بر صورت او
بیندازند تا چشمهای او روشن شود و از هیجده منزل یا هفت منزل حضرت بوی او را
شنید و چون بر صورتش افکند چشمش بینا شد و آن پیراهن در نزد انبیا بود تا
رسیده بود تا بخاتم انبیا رسید و آنسرور بحضرت فاطمه زهرا دادند و مخدره علیا
جناب زینب دادند و فرمودند که خرقه تن من برادرت است این پیراهن را

ارزو خواهید بلند از آنکه چه خبر زنده فانی او در دنیا می باشد و یک ساعت پیش مهمان ... 
فضه از جانب شمر در مامور شد که آن سر منور را بیاورد علیا جناب زینب
خاتون مطلع شده بودند فرمودند الفضه چه اگر به سر برادرم متوجه فرموده
فضه عرض کرد که از من چه حرارت که پس مطلع شود علیا جناب زینب فرمودند
محبی برادرم صورت سر [illegible] که بهان [illegible] برادرم از تو چه حرارت فضه عرض کرد که سر
با پس او [illegible] از من [illegible] همینکه علیا جناب زینب سلام الله علیها [illegible] کشیده
بر زمین [illegible] نمود چون صورت [illegible] از احوال علیا جناب زینب [illegible]
مطلع شده بود سر او را آوردند و سر او را از روی خاک بر داشته و در دامان نموده
افتند و انقدر گریه نمودند که اشک [illegible] در بر صورت آن مظلوم [illegible] چون آن مظلوم
مجروح آلوده بود [illegible] چاک نمود و گریه آغاز کرد عرض کرد برادر [illegible] تصور
خواهید فرمود که خواهرت در عالم غربت و تنها در میان این [illegible] باشند
و معین و یاوری [illegible] باشند [illegible] فرمودند
الجواد [illegible] الارض [illegible] مقدر شده است و واقع خواهد شد [illegible]
القطا لنام زینب خاتون عرض نمود ای برادر [illegible] تو بیشتر [illegible]

قلب می نمود

٤٧

قلب می نمود [illegible] علاج [illegible] شده و [illegible]
تربیت [illegible] مظلوم [illegible] گریه و ناله نمود و عرض کرد لیت
[illegible] مرا تربیت نموده
[illegible] مرا تربیت نموده [illegible]
در وقتی [illegible] مظلومه [illegible] کشیده
[illegible] صورت [illegible]
انه فقال یا عمتاه فما اجابته فقال یا ام الایتام فما اجابته
فقال یا باکیة القتیل فما اجابته فقال یا [illegible]
فی فما اجابته [illegible]
انور [illegible] وارد شد در الحال [illegible]
نمود و فرمود یا حبیبی و یا ابن اخی یا لیت عمتک مات [illegible]
فرمود یا عمتاه انت عارفة کاملة والجزع من عادة
الجاهلین الناقصین علیا جناب زینب خاتون عرض کرد که

که ای نور چشم و امید دلم گریه و ناله ام در این حال از حد رفته و حسینی است که پدرم مرا
فرموده از وصیت او بجا آوردم آورده اند و چنین منقول است امام حضرت سجاد فرموده
که آنچه وصیت بود بجا آورده فرمودند پدرم مرا فرموده ای پسر چون برادرت حسن
روانه میدان شد در روز عاشورا هنگامی که زمین بلرزه درآید بدانکه برادرت
از اسب بر روی زمین افتاده و در وقتیکه بیدی بادهای زرد و سرخ و سیاه پدید آید بدانکه
قاتل او بر روی سینه او نشسته و هرگاه دیدی آفتاب منکسف و منکدر شد بدانکه برادرت را
از بدن جدا نموده اند و هم چون دیدم که زمین بلرزه درآمد از وصیت پدرم بجا آوردم
حضرت سجاد فرمودند مرا بیرون خیمه برید چون آن سرور را از خیمه بیرون آوردند
شروع بگریه و ناله نمودند و فرمودند ای عمه اسب پدرم را وارگون و در اثنای میدان
بعجب و شیهه زنان دیدم سفید یالی که خاک بر سر میریزد و آن خبر بیلب که در
التهاب بود اسب سرخ و زرد و دویدند علیا جناب زینب از خیمه بیرون دوید و ناله نمود
انت اخی از قلب زار و دل افکار برکشید چون نزدیک برادر رسید
دید که شمر با خنجر خونین بر سینه مجروح آن امام واعظم نشسته و خنجر در دست دارد

آن مظلوم



آن مظلوم بی قرار فرمودند ای شمر مهلت بده که بپایم و برادرم را مجاب قبل نمایم و
دیدار آخرین او را بیاشامدم که همینکه امام تشنه لبان آواز آن مظلومه خواهر را شنیدند
با آن جناب بنحو اهل التفات فرمودند و با دلی حزین با و فرمودند یا اختاه
ارجعی الی الخیام ولا تشمتی الاعداء وعلیک بالصبر علی
نوائب الایام وایاک الجزع لجهلة الانام چون آن
مخدره بفرمایش برادر بخیمه ها رجعت نمود دیدند که آفتاب گرفت و عالم تاریک شد
فریاد برآورد که آه آه برادرم را شهید کردند و مرا بی برادر نمودند موضع چهارم
وقتی بود که لشکر اعدا وارد خیمه ها شدند و خیمه ها را غارت نمودند و آتش بخیمه ها زدند
و جمیع دختران و زنان شاه مظلومان را اسیر نمودند و وارد قتلگاه شهیدان
شدند همینکه آن زنان سوخته جان وارد قتلگاه شهیدان شدند زینب ناتوان در تفحص
نعش بخون غلطان شاه شهیدان در میان قتلگاه حیران بود تا آنکه نعش برادر
شناخت فریاد برآورد هذا حسین یعنی این حسین منست که او را چنین
عریان بر روی خاک فکنده اند و شروع نمود بگریه و ناله و جهان تا آنکه در لهوف
مسطور است بیان نموده و چهار بند از آن جناب بر روی نعش غرقه بخون آن مظلوم نموده که

که عالم سلطان را منقلب نمود بلکه از گریه و ناله آن فرزند جمیع دوست و دشمن گریستند
موضع ماتم در مجلس یزید بود و قبلیکه آتش مجلس جعفر را آراسته بودند در اهل بیت او وارد
مجلس آن حرامزاده نمودند با نقیصیکه در کتب ذکر شده چون چشم علیاجناب زینب بر سر
افتاد که در طشت طلا در مقابل آن پلید نهاده اند و چوبی از خیزران در دست او در و
بر لبهای مقدس آنسرور میزند علیاجناب زینب بیقرار شد منقولست که در دو موضع
دیگر علیاجناب زینب آرزوی مرگ و فنای خود را نمودند یکی در وقت ورود در صحرای
کربلا که آنسرور صلاح شمشیر خود مینمودند این اشعار را که دهر اف لک من خلیل
میفرمودند و دیگر در شب عاشورا بهمین قسم در روز دهم در صحرای کربلا پنج پیغمبر را خداوند
مبتلا ببلا نمود اول نوح نبی بود که دو هزار و پانصد سال عمر کرد خداوند نمود
هشتصد و پنجاه سال که از عمر ایشان گذشت مبعوث شد بنبوت و خلق را دعوت
نمود و اسم آن حضرت عبد الغفار بود یا نهصد سال گریه و نوحه نمود او را نوح گفتند
پس صد سال قوم حضرت را اذیت کردند دعوت نمود اجابت او ننمودند و این
قدر چوب و سنگ بایشان زدند و اذیت نمودند و شبانروز در دعوت
او را میزدند و ایشان جواب نمیکردند سه قرن گذشت از عمر او گذشت که پدران ایشان
مردند و فرزندان ایشان باقی ماندند و هر یکی از ایشان پیران خود را یاد دادند

در هفتاد ملکه



در هفتاد ملکه آن پسر خورده بود و آن طفل را در بالای سر نوح بازی میداشتند و میگفتند
ای پسر اگر بعد از من بالغ شدی اطاعت این مرد را نکنی و چوب و سنگ بر او میزدند
تا آنکه هر کودکی میدید با این همه اذیتها شکر الهی را بجا آورد و حضرت
ستمیکه پیغمبر ما میفرمودند هیچ پیغمبری کس آموخته شد جدا از آدم و نوح و حد
از فرزندان یعقوب و در قرآن در وصف نوح میفرماید انه کان عبدا
شکورا دوم ابراهیم بود که ببلای نمرود مبتلا گردید و در آتش انداختن میخواستند
از منجنیق رو بآتش میرفت قلب حضرت را توجه بخدا نمود و مشغول بذکر اله و خالص
از توجه باغیار نمود حتی آنکه ملائکه باران و آتش و دریاها و کوهها و سایر ملائکه
حتی جبرئیل بحضرت اعانت از او طلبیدند قبول نفرمود و توجه و توکل
خالص بخدا نمود سیم یوسف ببلای چاه و زندان و فرقت شد از لقای محروم
جمال او در حقیقت حضرت بود و حکایت خداوند در زندان و زندان نمود و جمال او
انکه زن عزیز مصر بود که یوسف را از زندان بیرون میآورد و بر چوب
میزدند تا تسکین عشق بصورت او نماید چهارم ایوب بود که مبتلا

زمان که چند سال دوازده هزار زوج کرم بر بدن او مسلط شده گوشت و
پوست او را خوردند و همان استخوان و عروق باقی مانده بود چنانچه در مجالس المتقین ا
ذلک عظم ما ابتلای زوجه ایوب رحمه نام زن بنیل او در اطراف ... او را ... نموده
تا صبح بنماز مشغول بود پنجم یونس بود که در شکم ماهی مبتلا شده بود
چنانکه تفصیل او در باب دوم ذکر شد از شیعه مصیبت مظلوم
کربلا از همه اعظم است و بزرگتر باب ششم در احادیث و اخبار
این است آنچه از روایات ظاهر میشود این است که در روز ... هشتم
محرم اجتماع لشکر شقاوت اثر در دور آن شافع محشر شده
در عدد جنود نامسعود خلاف است روایتی سی هزار و موافق روایت
دیگر صد هزار و موافق روایت دیگر چهل هزار روایت دیگر مختلف
صد و بیست هزار موافق روایت این شهد الوس صد و
هشتاد و چهار هزار لشکر در وقتیکه آن سرور را با آن جمله ... ان
اشقیا بر آن سرور احاطه نموده بودند آن مظلوم را تنها بازا آن
نمودند موافق روایت شیخ مفید جمیع مرد و مسلسلا ... اولاد را
فراز ... بود

باب ششم در [illegible]



آنگاه هیچ چنانچه از پدر بزرگوار منقولست که ... نوجوان خود علی اکبر او را پاره پاره
و خرقه مجروح و بدر چهره را با او مینالید و برادر ابراهیم گرفت و در بیت از حصار میبارت
او را که میکرد و این اشعار را بیان میفرمود یا کوکبا ما کان اقصر عمره و کذا تکون
کواکب الاسحار یعنی ای ستاره با تابانی چه بسیار کوتاه بود عمر تو آری چنین کوتاه عمر بند
ستارهای سحرگاهان ... علی اکبر را ستارهای سحرگاهان ... با کثرت نوار
صورتی معنوی فتات ملک ابانت فاذا انطقت فانت اول منطقی
و اذا سکت فانت فی صفائی ... مرحله نطقم ملکم بود و آنهنگام ... 
من از تو است ... سکوت میکنم ... دلدار ... 
... در هیچ حال از تو ... عیانست ... 
علی اکبر را مشاهده نماید که سینه آن سرور مقابل سر علی اکبر است ... آن سرور را ... 
... این نوجوان که هر سینه ... و جراحت ... 
... شعبان و روز ... مطلب واقف میشوند ... 
... ذو ... آن ... و ... 

بفیض عظیم عزاداری نشر و در شرف ثواب شوند شش پسر از امام حسن ع در جوار کربلا حاضر
بودند چنانچه از حدیقة الشیعه نقل شده علی اکبر و علی اوسط و محمد و عبدالله و جعفر و عمر از علی
اوسط که امام زین العابدین است باقی همه در کربلا شهید شدند شش نفر از فرقه ظلام
در شام برکت اهل بیت سید انام مسلمان شدند سه نفر از آن دو یهودی و نصرانی
اول نصرانی که در روایت سهل بن سعد در وقت ورود اهل بیت به شام بود دوم
نصرانی مجلس یزید که حکایت [illegible] حضرت بر یزید بیان نمودیم سیم نصرانی مجلس یزید
در خصوص بیان حکایت کنیسه الحافر و بودن آن نصرانی از عظمای اهل روم و [illegible]
او چهارم یهودی [illegible] و قبله سید [illegible] خطبه ادا نمود و بعد از [illegible] او را
یزید شهید نمود پنجم یهودی مجلس یزید که از احفاد داود [illegible]
اهل بیت را شناخت و [illegible] تقیت و بعد مسلمان شد در [illegible] از علی بن
ابراهیم قمی روایت کرده که بعد از آنکه [illegible] مخالف نمودن در [illegible]
شد عرض نمود خداوند [illegible] ظلم و جور [illegible] بعد [illegible]
و [illegible] که [illegible] هزار سال [illegible] خداوند
فرمود [illegible] خداوند [illegible]

با وجود آنکه

حضرت عباس میان لشکر در آمده و آن [illegible] را متفرق ساخته و برادر
خود حضرت عباس را طلب می‌نمودند که ناگاه ذوالجناح گام از گام بر
نداشت گاهی سر خود را بسوی آسمان بلند می‌نمود گاهی بر روی خاک نظر
می‌نمود حضرت امام حسین دانست که ذوالجناح مطلبی دارد فرمود
ای ذوالجناح چه مطلب داری ذوالجناح بقدرت کامله الهی به تکلم در آمد
و عرض نمود که ای آقا من [illegible] عرض نمایم لیکن نظر بر روی زمین
انداز آن سرور [illegible] نگاه کرد دستهای برادرش حضرت عباس را
خود را از ذوالجناح بزمین انداخت و آن دستها را برداشت و بوسید
گریست و بر صورت خود کشید [illegible] که آن سرور قدری راه
رفت باز ذوالجناح موافق روایت سابق ایستاد و آن سرور چون بزمین
نگاه کرد دید مشک پاره پاره برادرش بر روی خاک افتاده و آبهای
آن ریخته حضرت [illegible] گریست [illegible]
نعش برادرش حضرت عباس [illegible]

که آن سرور

که آنسرور بر ذو الجناح سوار شد و از وداع اهل حرم فارغ شده بود و قدری
از حرم دور شده بودند ذو الجناح با چشم گریان سر خود را بالا نمود عرض
کرد که السید و صاحب من میدانم که این دفعه آخر است که بر پشت من سوار شده
زیرا که شنیدم با اهل بیت خود وصیت فرمودی التماس دارم که چون روز قیامت
شود در صحرای محشر بر اسب دیگر سوار نشوید بلکه اسب سواری شما باشم آنسرور
دست بر سر و صورت او کشیده فرمود خوشحالی دار که اسب سواری تو خواهی بود
پنجم وقتی بود که ذو الجناح خبر شهادت امام را بخیمه های اهل حرم آورد و در روایات
چنانچه تفصیل این مطلب را در تحفة الحسینیه نقل نموده ام الخبر از اخبار و روایات
معلوم میشود اینست که حضرت در مصیبت نوجوان خود علی اکبر در شش موضع
موضع اول وقتی بود که علی اکبر بخدمت آنسرور آمد از وی اذن جهاد حاصل نماید
چنانچه در کتاب لهوف روایت شده که چون علی اکبر بخدمت پدر والا گهر
آمد که اذن جهاد حاصل نماید آن مظلوم مأیوس موافق روایت سید طاوسی
نظر مأیوسانه بصورت آن جوان گلعذار انداخت اشک از دیده های

مبارک



مبارک فرو ریخت و انگشت سبابه خود را موافق روایت بحار الانوار بطرف
آسمان بلند نموده فرمود اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم
اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولك و کنا اذا
اشتقنا الی نبيك نظرنا الی وجهه موضع دویم وقتی بود که وصیت
مادرش لیلی را بحضرت امام حسین نمود چنانچه در امواج البکاء روایت
نموده ام روی عن زینب بنت علی انها قالت فلما مات
جدی النبی بکی الحسین بکاء شدیدا و ما صاح و لا صرخ
و کذا فی موت ابی و امی و اخی فلما اراد علی الاکبر
المبارزة قال کلاما فصاح الحسین و صرخ و خر مغشیا علیه
فوثبت و عانقته و اخذت راسه من التراب فلما
افاق سألته عن سبب صراخه و صیحته فقال وصانی
ابنی فی امه لیلی و انها ما کانت من اهل بیت النبوة
فصار الروح و الاختیار منی و رایت ما رایت
منی چنین روایت شده است از حضرت زینب و حضرت امیر المؤمنین

که فرمود در وقتیکه جدّم حضرت پیغمبر رحلت فرمود از دنیا برادرم امام حسن
کم بسن بودی نمود ولیکن صیحه و صراخ نکشید و هم چنین بود احوال
او در زمان پدر مادر و برادرم ولیکن در وقتیکه ع اکبر روانه
میدان شد شیخ نادعلی گو که آنسرور بی اختیار صیحه کشید و بر زمین
افتاد و غش نمود پس من از جا جستم و سر آنسرور را از روی خاک
برداشتم در دامن گرفتم چون گفت ادعونی کوم اسرار در بچه سبب
چنین صیحه کشیدی و غش نمودی آنحضرت فرمود ای خواهر علی اکبر مرا
وصیّت نمود در حضوری لیلی مادرش گفت ایپدر لیلی غریبست و از اهل
بیت نبوّت نیست اورا ایپدر از دلداری و پرستاری نما زیرا که مرگ
من مراد تاثیری بسیاری خواهد نمود لهذا از وصیّت او بی اختیار
شدم و نتوانستم طاقت آورم درد و دلم غم الحجه دیدی مؤلف
گوید سرّ اینکه آنسرور بر مظلومان در آنجا بی اختیار شدند و صیحه
و غش نمودند شاید این باشد که چون پدر مهربان طالب اینست
که هر گاه فرزندش از او مطلبی بخواهد در انجام آن بکوشد چون

علی اکبر



علی اکبر این مطلب را از آنسرور خواست بخواطر آنحضرت رسید از عجز تکلم
بر لیلی مادر رو وارد شود که سر انجوان را بر سر نیزه بنمایند و از مقابل
کمان لیلی بگذرانند و بان همه مصیبت که بر لیلی وارد شود آنسرور
نتوانستند که رفع اذیت از او بنمایند موضع ستم و قتل بود که ان نوجوان
ناکام تشنه کام از میدان کارزار برگردید و تکلمت آنحضرت
نمود عرض کرد یا ابة العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی
فهل الی شربة من الماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء
پس آنمظلوم بگریه درآمد و فرمود یا بنی یعزّ علی محمّد و علی
ابیطالب و علی ان تدعوهم فلا یجیبوک و تستغیثهم
فلا یغیثوک و موافق روایت بحار المعدن رحم و احسان نمود خوارزا
خود فرمودند یا بنی هات لسانک پس آنمظلوم زبان ع اکبر را
در دهان خود نهاد و مکید و در بعض روایات وارد شده که ع اکبر
عرض کرد یا ابة انت اشدّ عطشا منی بغیر ایپدر بزرگوار
تو از من تشنه تری و موافق روایت محمد ازدی و عوالم انگشتر

خود را

خود را در دهان ع اکبر گذاشت و فرمود ای نور دیده این انگشتر را در دهان
خود نگاه دار و برگرد بسوی قتال دشمنان امید دارم که شام ننمائی مگر
اینکه بیاشامی بهتر احمد تو از جام اوفای خود شامیدنی که بعد از آن
هرگز تشنه نشوی موضع چهارم دفن بود که صدای استغاثه ع اکبر را
شنید و خود را بر سر نعش آن نوجوان رسانید حمید بن مسلم گوید
در وقتیکه ع اکبر از بسیاری جراحت بر روی زمین افتاد در انوقت
ان نوجوان مجروح بر روی زمین نشست و روی خود را بجانب خیمهای اهل
حرم گردانید و گفت یا ابه علیک منی السلام ای پدر اینک جدم
محمد مصطفی و جد دیگرم ع مرتضی و جده ام فاطمه زهرا و عمم حسن مجتبی آمده اند
و مشتاق تو می باشند و بعد از آن نوجوان صیحه از دل دردناک
بر آورد که صدای او بگوش امام رسید پس امظلوم قرین رنج و تعب
بروایت منقول از منتخب بیتابانه روانه گردید ع اکبر را دید در
انوقت جبه خز دکنی پوشیده بود و عمامه گلناری بر سر بسته بود
که دو طرف آنرا انداخته بود اول آنگز در متوجه القوم بیجا

کردید



گردید و ایشان را مستغرق ساخت و بعد از آن ببالین نوجوان خود آمد
چون نظر آن امام بر آن مجروح بیقرار افتاد که در میان خاک و خون
دست و پا میزند صبر و قرار از کفش رها شد چنان صیحه از دل دردناک
و قلب افکار کشید که صدای صیحه امظلوم بگوش زنان اهل حرم رسید
که در انوقت موافق روایت ابی مخنف اهل حرم از خیمه بیرون
دویدند و در آن مصیبت عظمی بیکبار صیحه از دل افکار بر آوردند و
صداها باستغاثه بلند نمودند چون آنحضرت صدای ناله و فریاد زنان
حرم را شنیدند برگشتند و بر ایشان بانگ زدند و فرمودند اسکتن
فان البکاء امامکن یعنی ساکت شوید و گریه و ناله منمائید زیرا
که بعد از اینکه گریه در پیش روی شما است یعنی بعد از این گریه بسیاری خواهید
نمود حالت وقت گریه شما نیست موضع پنجم دفن بود که بر سر نعش
ان جوان نشستند و صورت بصورتش گذاشتند چنانچه در کتاب منتخب
روایت شده که امظلوم ع سر او را دید و سر را بسینه خود از کنار
گرفت و خون از روی مبارکش پاک مینمود و میفرمود قتلوک

یا لیتنی آخر برگشتند بعد از دیدن بر روایت ملهوف روی مبارک جعفر را بر روی او نهاد و فرمود
قتل الله قوماً قتلوک خداوند بکشد جماعتی را که ترا کشتند چه بسیار جرأت نمودند
بر خداوند و هتک حرمت رسول او بعد از آن موافق روایت ارشاد شیخ سدید ... رخسار
مبارک خود را بر آن نهاد و فرمود علی الدنیا بعدک العفا یعنی ای فرزند بعد از تو خاک بر سر دنیا
و زندگانی دنیا پس آنحضرت دست لطف بر سر و گیسوان آن نوجوان میکشید و جای
اندرست که نظر با هر که ابرو و پیشانی چشم ... مظلوم در محاسن شریف ... مظلوم ...
رسول خدا و عزیز دل فاطمه زهرا ... و ... لتوار فاطمه ... یا ...
و امیوه دل ... امید وارث ... و ... بدر و ... فرمودند
اما انت یا ولدی فقد صرت و استرحت من هم الدنیا و غمها و صرت
الی روح و ریحان یعنی اما تو ای فرزند من راحت شدی از هم و غم دنیا و بسوی
روح و ریحان بهشتی خرامیدی و بقی ابوک لهمها و غمها و ما اسرع اللحوق بک
یعنی ... در هم و غم دنیا باقی ماند چه بسیار زود است که ملحق خواهد شد بتو حمید بن مسلم گوید
من در لشکر عمر سعد بودم در وقتیکه آن امامزاده عالیمقدار از اسب غلطید و بخون خود
غلطید ... دیدم خواتینی بیرون آمدند ... در ...

گریبان ...



گویان ... و ... نعش آن نوجوان ... و ... اقرة عیناه یا ثمرة
فؤاداه یعنی ای ... من و ای روشنی چشم من و ای میوه دل من پرسیدم که این خاتون کیست گفتند
زینب دختر علی ابن ابیطالب دیدم که آن مستمند بیتاب خود را بر روی نعش آن نوجوان
افکند در آن وقت آن امام مظلوم آمد و دست زینب خاتون را گرفت و بسوی خیمه بر
گردانید و از عماره ... و ... میکوید ... میکردم دیدم که در آن وقت ...
از خیمه حضرت امام حسین بیرون آمد ... ماه ... چهارده ساله ... و ... میکرد که
وا ولداه و وا مهجه قلباه یا لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء او کنت فی ستر
تحت اطباق الثری یعنی ای فرزند من ... کاش پیش از ... شده
بودم یا در زیر خاک پنهان شده بودم و این ... ندیدم چون ... نعش ...
رسید خود را بر روی نعش او انداخت ... او را گرفت و بسوی خیمه برگردانید پس
حضرت با اهل حرم فرمودند نعش ... را بردارید و به نزد کشتگان خود برید در
آن وقت آن نعش پاره پاره را بردند یا بدر خیمها آوردند موضع ... در
بعد که ... بعد از ... اکبر ... خیمه ... شیخ مفید از ... روایت ... که چون ... داخل خیمه شد ... در ... خیمه ... کاپ

و مانند وار خود با وی هر آن وقت که سلکه وی چون بخانه ایشان آید در بزرگوار
خود مشاهده نمود عرض کرد مالی اترک تعنی نفسک و قلبی طرفة عین
اخی علی یعنی اسید رفور امدلیده است که روح مبارک ازیشان حضرت مفارقت
نماید و چشمهای مبارک خود را دور میدهی برادرم علی اگر در کتابت حضور شد ایشان را
در جواب آن ملفن فرمودند قبلوه الکلام یعنی اخر برادر تورا المعصوم الکلام
نهد نمودند چون سکینه خواتون این کلمات را شنود زار از برید مظلوم خود شد بدو فریاد
را اخاه و وا مهجة قلباه بر آورد خواست که از خیمه برون آید حضرت شهید ما را
از عقب امد روانه شد و فرمود سکینه اتقی الله و تشتعل البصر یعنی سکینه از خدا
پرهیز و در مصائب روزگار جزع مکن که عزیز دل ما ابتاه نکنف نصبر من جبل
اخی بعاد بنی حانو صا ابید رحانی جیلر به چه باید کسیکه برادر او را قتل
آورده باشند و چشمهای او را بر آکنده نموده باشند و او را از قتل آورده باشند
از وطن خود آواره کرده باشند حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون
در ... المقضی وارد شده است که چون آدم و حوا از بهشت نزول نمودند در ساعت تعیش



در زندگانی ایشان ذریت شد و اولاد بسیار از ایشان بوجود آمد چون اندختر بحد کمال رسید آن
دختر بسوی هابیل خطبه نمودند قابیل حسد برده و شکایت نمود نزد آدم حضرت آدم فرمود
هذا من الله یعنی امر این تزویج از جناب خداست اگر شما هر دو قربانی کنید از
هر یک که قبول شد قسمتا زوجه او خواهد بود هابیل صاحب گوسفند بود گوسفندی بر در کوه
نهاد و قابیل زارع بود دسته از گندم در کوه نهاد آتش سفید از آسمان فرود آمد و گوسفند را
خورده و قربانی هابیل قبول شد چنانچه در آیه کریمه وارد شده و اتل علیهم نبأ ادم بالحق
اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الاخر هابیل را از مرحله حسد و غضب
قابیل مشتعل شد در مقام قتل هابیل بر آمده لیکن چون اول خلق بود نمیدانست که بچه نحو او را
باید کشت پس شیطان با ماری عظیم ظاهر شد او را انداخت و سنگ بر او زد مقتول شد
قابیل آموخت اتفاقا روزیکه آدم بزیارت بیت المعمور رفت فرصت نمود و سنگ برداشت
نزد هابیل که گوسفندان هابیل آمد وقتیکه او در زیر درخت خوابیده بود بقوت تمام آن سنگ را
بر آن حضرت زد که مغزش پریشان شده مقتول گردید آنگاه ندانست که چگونه او را در جامه بپیچید
بدوش خود کشید و رو به بیابان نهاد تا چهل روز گشت متحیر تا زاغی دید که بچنگال خود گودی
نمود و زاغ مرده را دفن نمود او نیز چنین کرد رجوع بقوم خود نمود اما آدم چون رجوع نمود

از زیارت پس اولاد استدعای او نمودند هابیل را اذن داد تا از احوال او تفقد نمایند
مدتی بود که ندیده ایم او را پس هفت شبانه روز در صحرا گردیدند تا بعضی خوارث دیدند هابیل
در مکانی استراحت فرموده مینماید یا ابتلاء الغیاث که هم احوال او از خوارث بلا ارسید
و ندا میشنید از اشکه جناب اقدس الهی القلوب منکسره است یا پدر و مادر که بمصیبت فرزند
عزیز مبتلا و ممتحن شده باشند ترحم و التفات تام للذریحه نسلی حوا و آدم و تعزیت
گوید خطاب الهی بجبرئیل رسید بنزول و رسید ابلاغ از هابیل خبر داد فقال الان
رایته فی المنام کالمظلومی یستغیث فقال جبرئیل ان ربک یقرئک و
یقول اعظم مصائبک بفقد ای آدم بدانکه قابیل مقتول نموده هابیل را در جبلت
فرزندان تو بعرصه محشر آید فبکی آدم ضاجاً فقال یا اخی جبرئیل علمنی قبره
جبرئیل او را بسر قبر هابیل آورد خاک را عقب نموده هابیل را الکوفته و تمام اعضایش
مجروح گشته آن پدر مهربان باجو را او سجالید و ناله میکرد و نوحه گری میکرد اشعارها مجروس
آمده و این اشعار که در عنوان جنازه از ضا مسطور است بنحو الله تغیرت البلاد
ومن علیها فوجه الارض مغبر قبیح ٥ تغیر کل ذی لون و طعم و قل
بشاشة الوجه الملیح فوا اسفاعی هابیل ابنی قتیل قد تضمنه
الضریح خالیه


فرار کرده بودند موافق روایت علامه مجلسی ره از [illegible] تا قادسیه از لشکر
ضلالت اثر پر بود و الوادی پر بود از ایشان و موافق روایت جمیله فاضل
سمنانی در کتاب ذخیره الشیعه نقل نموده این است که در بلخ طوماری عدد آن اشقیا
ضبط نموده بودند انیقسم که آن گروه هلکه جمع شده بودند در کربلا و احاطه نموده
بودند بسید الشهدا چهار صد و شصت هزار سواره پیاده و علمداران و اهل بازار
دروس و امرا و اهل حرف و صنایع و توشه برداران و مستحفظان طرق
بودند موافق روایت ابی مخنف از اهل کوفه تنهائی هفتاد هزار سواره
و پیاده بودند که در صحرای کربلا بجهت اذیت و آزار آن شفیع یوم
جزا جمع شده بودند و موافق روایت دیگر هفتاد امیر در آن لشکر نفاق
اثر بودند و اهل شام سی هزار نفر بودند و از اهل مداین و بصره هفت هزار نفر
بودند با این همه لشکر و عسکر و این همه تیر و نیزه و شمشیر و خنجر و این همه
بودند و الم بجهت یکنفر بود و ابتر شد اند و الالم بجهت حسینی مظلوم
روحی له الفدا ابو [illegible] سپاه ظلم چه بر کار کو گشت ٥ محیط
حسینی

همین چه نقطه توحید در میان انبیاء و اما اصحاب امیر [illegible] موافق روایت
که از امام محمد باقر روایت شده چهل و [illegible] سواره و [illegible] بودند موافق روایتی که
از مناقب نقل شده جمیع اصحاب آن سرور هفتاد و دو نفر بودند سی و دو نفر از ایشان
سواره بودند و سلاح ایشان منحصر بود بنیزه و شمشیر و موافق روایت شیخ مفید
در ارشاد عدد ایشان سی و دو نفر سواره و چهل پیاده بوده و همین روایت
مشهور است آنچه از اخبار ظاهر میشود این است که ذو الجناح در روز عاشورا
اندرون ملکی و نادر از نصیبت نسبت به [illegible] کردید اول و [illegible] النور
در اهل شریعت وارد شد خطاب به آن حیوان نمود فرمود انت عطشان
وَ اَنَا عَطشانٌ وَ اللهِ لا ذُقتُ الماءَ حَتّی تَشرَبَ فَلَمّا
سَمِعَ الفَرَسُ کَلامَ الامامِ شالَ رَأسَهُ وَ بَکی وَ ما شَرِبَ
[illegible] خطاب فرمودند اِشرَب فَانا اَشرَبُ الی آخر الحدیث
[illegible] استغاثه حضرت عباس را شنیدند چنانچه
در [illegible] الفؤاد روایت نموده که چون آن سرور طلب

حضرت عباس



یاد نمود فرمود اول آنکه هرگاه ملک [illegible] از برای آدم و فرزندان او بوجود آید از شیطان
دو ولد بوجود آید دوم آنکه راه یابد در فرزندان آدم مثل آنکه خون در عروق آن
راه دارد سیم آنکه شیطان ایشان را ببیند و ایشان شیطان را نبینند چهارم آنکه
شیطان بهر صورت که از برای ایشان متصور شود [illegible] پنجم آنکه جای شیطان در سینهای ایشان
باشد ششم آنکه شیطان سلطنت بر بنی نوع انسان داشته باشد [illegible] زنان
در شب زفاف فاطمه رجز میخواندند اول ام سلمه بود چنین میخواند [illegible]
یا جاراتی [illegible] و اشکرنه [illegible] یا رب لنا احفظ [illegible]
[illegible] یا قاضی الحاجات و ها لهذا [illegible] و [illegible]
دوم ام [illegible] دختر [illegible] اِنَّ اَبا ها سیدُ الاَنامِ وَ اُمُّها [illegible]
الایام و بعدها [illegible] الاصنام و کاسر الاوثان و الاصنام
و ها لهذا العیش [illegible] سیم فاطمه بنت [illegible] بن عبد المطلب [illegible]
و ها لهذا [illegible] لنا [illegible] المنی [illegible] ان ابا
ها ابا [illegible] فی المجد [illegible] و ها لهذا العیش
و [illegible] چهارم حفصه دختر عمر بود یا [illegible] الظرف و [illegible] الناس

كلمة النجاة او لم يكن للمصطفى وصيه لیس له في الله كفوا ابو يحيى
وامها الهند لعيش وابوها فداها نجم عائشة ان اباها كان خير الناس
وامها مليكة الاحباش وعمها الحمزة والعباس وابوها الهند
العيش فدوا اباها چون بعایشه در زجر خود مدح امیر المؤمنین نمود حضرت پیغمبر با وی عتاب
فرموده که تو ای حمیرا في حق علي وبعلها ذو الشدة والباس ثم ام ابيها عجبی
طوبى لها سيدة النساء ان اباها خاتم الانبياء وبعلها سيد الاوصياء
ضياء طوبى لاهل الارض والسماء وابوها الهند العيش وابوها ...
ششم امر در مرثیه بیت که در آن سند اول عزا بود که در شهادت المظلوم را ابیانیه طیبه
مخدره فاطمه صغری آورده دوم چون که قسمی از قطعات که بر هاتو تکلم از سیاه چنانکه در
کافی مرویست که زنی از طایفه طلبه باتم سرایی مخدره حضرت امام حسین بر پا نموده که مرغ
چون را از بزرگان او فرستادی که استعانت جوید با آواز او در ماتم امام حسین سیم
حکایه راعیه است که موافق روایت کامل الزیاره داود بن فرقد میگوید در خدمت
حضرت صادق بودم دیدم جامه راعی را که صحیح بسیار نمود پس آن حضرت فرمودند که آیا
میدانی که جامه چه میگوید عرض کردم چه میگوید حضرت فرمود لعن بر قتله امام حسین مینماید
او را در خوابها نگاه دارید



او را در خوابها نگاه دارید چهارم نوحه است که مبنیه در عموم منزل و بیت و بعد ایام اهل
بیت مختصه بعد از شهادت پیغمبر و در زیارتها و صحراها و کوهها منزل نمود بطیم عصافیر است
راوی میگوید هر روز ریان چوزه می نمودم و آن طیور میخوردند همینکه روز عاشورا شد دیدم که آن عصافیر
از آن نان نمیخورند دانستم که بجهت شهادت المظلوم است پنجم عسکر و جوالی مدینه در باغ ابیات
سبب شقاوت و جزع حضرت کی بود و از بالها آن قطرات خون میچکید و چشم اندختر بلبلانکه ...
ششم دیگر که در اول نماز مستحب است که مشهور تکبیرات هفتگانه است بجهت این مستحب شد که ...
پیغمبر در اول نماز تکبیرة الاحرام فرمودند که نماز کنند چنانکه امام حسین در بالای سر ...
کرده بود چنانکه عادت اطفال است که الحمد ... و پدر و مادر میگویند و نیز میگویند که ...
و چون حضرت پیغمبر تکبیر گفت صدای آن شنیدند که آواز امام حسین را شنیدند تکبیر از روی تکرار فرمود
تا هفت دفعه بجهت شنیدن آواز آن سرور را تکرار نمود عالم این تکبیر را در اول نماز مستحب
فرمود چنانکه در کافی و تهذیب و فقیه الحدیث مسطور است یا ایها المسلمین در ذکر
در ذکر جناب امام حسین مصیبت در ماتم اهل بیت سید انام وارد گردید
که در هیچ منزل و مکان چنانکه مصائب بر ایشان وارد گردید چنانکه نعمان بن منذر
مداینی نقل نموده میگوید سه سال بعد از شهادت امام حسین در مدینه طیبه بزیارت
پیغمبر مشرف شدم چون داخل مدینه و مسجد حضرت پیغمبر شدم دیدم که مردمان و اقوام

حضرت سید الساجدین در بزم در مجلس آن ملعون حضرت سید سجاد را و دستهای حضرت را التهابی ای
در مجلس ملعون زده بود و خطاب نمود که ای جد بزرگوار به تحقیق که معقب ما از ان
امت که بر دور ما جمع شدند و هتک حرمت ما نمودند و راه را بر ما بستند و
ساحت خدا و امید ما را قطع کردند و مردان ما را کشتند و کودکان ما را ذبح نمودند
و زنان ما را اسیر کردند و ما را در بلاد جفا گردانیدند و همه خوار کردند و اراده
شدند پس باقی ماندند از روی حرمتی کرد الله هتک نمودند و قرابت و خویشی ما
بجناب مصطفی ملاحظه ننمودند و در مجلس شتم و ضرب و حقی که خود شد در حق ما بجا
آوردند نعمان میگوید که آن مظلوم بعد از شکایات آواز مجلس را گریه بلند
نمود و ملعون و الهفاه شنید کسی را که از اهل بیت و حرم ذریت او
امان و تاج عزت و گفت آه آه ثم رفعوا ای راسه علی السنان
و ممنوعات الجاهلیه یعنی بلند نمودند سر مقدس منور او را بر نیزه نمودند و از اهل
بیت ماجرا نمودند وا اضحیتاه از این ظلمیکه بر ما وارد شده بعد از آن
مظلوم غریب کشتند و غش نمود فاجتمع علیه الجماعه و علمائه
فاخذته فاخذ هجوم الی ... و گفت منهم جمع شدند بر دور آن سرور
غلامان و اصحاب او و بر دور آن ... بر او بردند ... او و حرم ان

نظم و نثرانه



بودم چونکه آن حضرت را وارد حجره مبارکه نمودند و از رخامت عشوه ... آمد من مرد ... کتف
آن سرور را بوسیدم و عرض نمودم ای آقای من از همه این مصیبت که بر شما وارد گردید
کدام صعبتر بود حضرت فرمودند ای نعمان ندیدم مصیبتی را که شدیدتر باشد از آن
زمانیکه ما را وارد مجلس شام نمودند عرض کردم ای مولای من چگونه بود آن مصیبت
بنی امیه بر ما وارد آوردند مصیبت که از زنان اسیران ما را وارد شام مثل
... بر ما وارد دنیا آوردند مصیبت اول این بود که آن کافران بر دور ما حافظه
نمودند در حالیکه شمشیرهای خود را کشیده بودند از غلاف و نیزهای خود را ... کفی
بودند و بر ما وارد میشدند و بلعب ... ما را میزدند و در میان جمعیت اهل اسلام
ما را ایستاده داشته بودند و ذلیکه از اهل طرب طنبور میزدند در دور ما جمع شدند از
فرح و خوشحالی مینمودند و بخنده بلند میگفتند اسیران ما دف و طنبور میزدند تا الا فک
اجمعی یعنی الرؤس فی الاساری فحملوا راس ابی الحسن و عمی
العباس فقام عن یمینه عمتی زینب و ام کلثوم و راس اخی علی فی
ابن عمی قاسما محاذیا بالناقه عمتی سکینه و فاطمه و قوم از آن
مصائب این بود که سرهای شهدا را در میان اسیران آورده بودند و سر بزرگوار پدرم
و عم عالی مقدارم حضرت عباس را مقابل بکی و عمه ام زینب ... ام

کلثوم را دارا داشته بودند و سر برادرم علی اکبر را و پسر عمم قاسم را مقابل ناقه خواهرم
سکینه و فاطمه را داشته بودند سرهای شهیدان را صاحبان های اسیران قسمت نموده بودند
مصیبت سیم آن عذار زنان بر پا اسیران وارد آوردند آنی بود که آتش آتشی از بالای
خانه‌ها و خیمه‌ها بر سر ما ریختند و آنقدر آتش بر سر ما ریختند که تمام آتش گرفت
و مشتعل شد و قدرت نداشتم که آتش را از عمامه ام خاموش نمایم زیرا که دستهای
ما را با ریسمان محکم بسته بودند پس آن را بر خاک بر زمین مالیده نمودند و آتش از عمامه ام خاموش
نگردید ظلم چهارم که در شام محنت ایام را بما نمودند این بود که ما را در خرابه شام ساکن
گردانیدند از طلوع آفتاب تا نزدیک غروب در جائیکه محل اجتماع مردم بود و جائیکه
اهل طنبور و طرب بودند طنبور میزدند ما را وا میداشتند و میلرزیدند [illegible] طاغی را
بلکه احترامی برای ایشان در دعوت اسلام نداشت ظلم پنجم که بنی امیه وارد
آوردند وقتیکه ما را از شتران بزیر آوردند ما چهل اهل بیت را با یک ریسمان بستند
برهنه بودیم و نقاب را میکشیدند و بانگ میزدند که این گروه اسیران از خانواده
هستند که پدرانشان را کشتند و دین شما را باطل نمودند و ارکان آن را منهدم کردند
پس ای امروز تلافی باید از ایشان [illegible] بجهت [illegible] اذیت و آزار برایشان
خاموش [illegible] رسانید حضرت سید الساجدین فرمودند [illegible] وقتیکه [illegible]

بقایای شهیدان



بقایای شهیدان و نفر اینها آن ظلمها را ابتدا نمودند با قرآنی احدی که اینکه خاک و خاک
و چوب لحاف بما افکندند که جمیع رسیدند و ظلم ششم آنی بود که ما را ابتدا در آن که غلام
کنیز شمر و چند نفر نموده بودند و قصد آن نموده بودند که ما را بفروشند صدا و ندای عالم از برای
ایشان میسر نفرموده مصیبت هفتم این بود که آن شهیدان ما را در مکانی جا داده بودند
که سقف نداشت ما را از سرما و گرما نگاه نمیداشت پس برای چه حتی ما را
رعایت نمیکردند و ما اهل بیت از شدت جوع و سرما و خوف گشتی تا صبح مضطرب بودیم
و آرام نداشتیم الا لعنة الله علی الظالمین هفت مکانات که در روی زمین
قبله اهل آفاق است اول مکه معظمه زادها الله شرفا دویم مدینه مشرفه که موضع
دفن حضرت پیغمبر و فاطمه زهرا است و امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهم السلام است سیم نجف اشرف که موضع دفن حضرت امیر
المؤمنین است چهارم کربلای معلا است که محل مرقد حضرت امام حسین و باقی شهدا است
پنجم کاظمین که محل دفن حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی است ششم سر من رای
که محل دفن حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری و محل غیبت حضرت صاحب الامر
عجل الله فرجه است هفتم مرقد مقدس منور حضرت امام رضا است و اینکه حضرت امام
رضا را قبله هفتم میگویند بجهت اینست که هر کس مکه معظمه نتواند رفت [illegible] مقبله

هفت مکان قبله

نمود و هر کس در مدینه مشرفه است ادراک سیم قبله نموده و هر کس در کربلای معلی است ادراک چهار قبله
نموده است و هر کس در کاظمین است ادراک پنج قبله نموده است و هر کس در سر من رای است
ادراک شش قبله نموده و هر کس در مشهد منوّر است ادراک هفت قبله نموده است اولاد
پیغمبر هفت نفر بودند سه پسر و چهار دختر اوّل قاسم دویم ابراهیم سیم طاهر چهارم
زینب پنجم ام کلثوم ششم فاطمه هفتم رقیه بودند سوای ابراهیم جمیعاً از خدیجه
بنت خویلد بودند و ابراهیم از ماریه قبطیه بودند که جاریه بود زینب را با ابی العاص بن
ربیع تزویج نمود و رقیه را بعثمان بن عفان تزویج نمود در حین حضرت رسول به جنگ
بدر رفت رقیه وفات یافت بعد از مراجعت از آن غزوه ام کلثوم را نیز باو داد بنا
بر مذهب عامه و از این جهت است که عثمان را ذی النورین گویند و جمیع اولاد حضرت
رسول پیش از آن سرور وفات کردند مگر حضرت فاطمه زهرا که [illegible] بعد از آن سرور وفات
یافت باب هشتم در ذکر اخبار است هشت موضع بر علیا جناب سکینه خاتون
دشوار گذشت اوّل در لیله عاشورا بود وقتیکه حضرت امام حسین [illegible] میفرمودند
میفرمودند و ایشان از خدمت آن سرور رفته و علیا جناب سکینه مطلع شد دویم در وقت
شهادت علی اکبر بود سیم در وداع اوّل حضرت سید الشهدا بود که عرض کرد یا ابتاه ردنا
الی حرم جدّنا چهارم وقت وداع دویم آن سرور بود که امظلومه گریست حضرت
او را تسکین نمود پنجم در وقت آمدن ذو الجناح بود بدر خیام حرم ششم در وقت

فرزندان پیغمبر هفت نفر بوده

باب هشتم

وداع امظلومه بود



وداع امظلومه بود با جسد پدر بزرگوارش در قتلگاه و غش امظلومه و شنیدن کلام شقی [illegible] هفتم
تا آخر از حلقوم بریده آن سرور هشتم در مجلس یزید بود در وقتیکه یزید از احوال امظلومه
سؤال نمود و گریه در حلقوم امظلومه گره گردید و جواب سؤال امظلومه با یزید واقع گردید
هشتم در خصوص خوابیکه آن مخدره دیده بود و در مجلس یزید عنید نقل نمود هفت نفر در
صحرای کربلا و در زمین قتلگاه و در دمشق و در ورود بزمین کربلا و در روز اربعین غش نمودند
که غش کنندگان هفت نفر بودند اوّل زینب خاتون در سه وقت غش نمود اوّل در وقت
ورود بزمین کربلا در وقتیکه حضرت امام حسین شمشیر خود را اصلاح مینمودند و میفرمودند یا دهر
افٍّ لک من خلیل الی آخر دویم لیله عاشورا بود موافق روایت تحفة الحسنیه سیم
در ورود بزمین کربلا سیم روز اربعین بود در سر قبر برادر بزرگوار خود غش کرد دویم
از غش کنندگان حضرت امام حسین بود و آن سرور در سه موضع غش نمود اوّل در وقت وداع
حضرت قاسم دویم در وقت وداع علی اکبر وقتیکه وصیت لیلی مادرش را با محذرات مینمود
سیم در سر نعش حضرت عباس وقتیکه با بدن پاره پاره و سر شکافته و سینه مجروح و دستهای
بریده حضرت عباس را دید سیم از غش کنندگان حضرت قاسم بود وقتیکه وداع عمو
بزرگوار خود امام حسن را که چهارم از غش کنندگان فاطمه صغرا بود در وقت [illegible]
پنجم از غش کنندگان ام کلثوم بود وقتیکه ذو الجناح بدر خیام آمد ششم از غش کنندگان سکینه خاتون

بعد در دو قتلگاه وقتیکه آنسرور سکینه خاتون فرمودند که شیعیان سلام مرا برسان هفتم
از غش کنندگان طفل صغیره آنسرور است در شام که رقیه نام داشت و پدر را در خواب دید
و بعد از آن شب از غم و الم فوت شد هشتم از غش کنندگان جابر بن عبدالله انصاری بود
روز اربعین در کربلای معلا در اثبات مواضع سر انور امام مظلومان سید ابرار در تنور گذاشت
اول در خانه خولی دو قسم روایت وارد شده یکی آنست که آن شقی سر انور را مخفی در تنور
گذاشت از ترس زوجه خود پنهان نمود روایت دیگر در صحن خانه زیر طشت نهاد دویم
در مجلس ابن زیاد در زیر دامان نشستم آن لعین ارشاد داده سر پر خون آن امام بیکس را که به چوب
در اطراف ستم در مجلس ابن زیاد حکایت یحیی و بریدن رگهای گردن آنسرور را جنگ کردن
دستهای او چهارم در مجلس ابن زیاد و مخش گفتن زن فلاحه بآن شقی که موضع
قتلگاه حسین علیه السلام پنجم در خرابه عجوزه شامیه که پنج زن در غرفه بودند
اذیت با آنسرور نمودند و الغرض خراب شد و ایشان هلاک شدند ششم در منزل
اول که بجانب شام میرفتند که سر مطهر را میبردند چون نظر از اشقیا در شتر جاری شد خطی از غیب نوشت
اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب الی آخر هفتم در مجلس
یزید لعین بود در وقتیکه آن لعین سر را بر زمین میگذارد و از دو جهت جدا کردند چنانچه
هشتم در مدینه طیبه در بقیع بود در مجلس مروان الحکم که آن شقی چوب بر آن زد و دندان
آنسرور میزد و دهانت نهم در ذکر اخبار دین عالیات از زنان ورود علیا جناب
ام کلثوم بکربلا با زنان ورود به مدینه رسول در این موضع سر آن مخدره بسیار



بدانکه موضع اول ورود به زینب رسید بود که آن مخدره برادر مظلوم خود عزیز محمد که ابن جده و
در هوا لیا کیت که خوف عظیمی مرا عارض شده و جوابا که آنسرور با مخدره فرمودند موضع دویم
لیله عاشورا وقتی که گریه و ناله سکینه را دید و بی ادبی یزید موضع سیم وقت عازم شدن
سید الساجدین بجانب نهی الغاضریه و مانندش موضع چهارم وقت شهادت علی اصغر بود که
با آن طفل کوچک از خیمه بیرون آمدند موضع پنجم در وقت ورود به قتلگاه و دید بدن برادر
خود را در خاک و خون غلطان و آن پیراهن کهنه که پوشیده بود از بدن پاره پاره بیرون
آورده بودند موضع ششم در وقت ورود به کوفه و خطبه خواندن که آتشی فرمود موضع
هفتم در شام در وقت شهادت نوادر موافق روایت سهل ساعدی موضع هشتم در شام
وقت روانه شدن مدینه طیبه بود در وقتیکه یزید عذر از ایشان و التفات گفت به گریه زار
در عوض اهلبیت رسیده است موضع نهم در وقت ورود بمدینه حضرت رسول با دل پرخون
میفرمود مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات والاحزان جئنا الخ
یعنی ای مدینه جد ما ما را قبول مکن ما و ... که ما در غل ... که با قافله حسرت و اندوه
میا ... دهم در این موضع سر آن مظلومان و سرور شهیدان بسیار و سوزناک گذشت و آن
وقتی که آن مظلومه زینب از مدینه حرکت نمود و از قبر و روضه منوره جد بزرگوار و مادر

برادر عالیمقدار حضرت را ... روز ... وقتی بود که از خوف معاندین و منافقین که مبادا
هتک حرمت حرم او نمایند و بنای جدال و قتال در حرم خدا و الخلیل سازند حج را
بدل بعمره مفرده فرمود و در کوه عرفات ... مبارک حضرت را از مناجات با حضرت
قاضی الحاجات خالی نساخته با دل پر حسرت توجه بنواحی ... نمود ... وقتی بود که خبر شهادت
مسلم بن عقیل را بان ... جلیل دادند در حال ... شد و با دختر صغیر مسلم مهربانی نمود
و دست بر سر و صورت آن طفل میکشید و چنان مهربانی نمود با آن طفل که آن دختر عرض کرد
که ای عم مهربان تو با پدر مرا ... کرده ای الله که امروز ... مهربانی مثل ... حضرت ... شد
که حضور اصحاب ... شروع نمودند بگریه نمودن و بعد اطفال مسلم را نیز ... طلبیدند چون
اولاد مسلم ... و زار ... مطلع شدند ... از ... شدند و بر ... زدند ...
گرفتند چون امام مظلوم جان را بدین منوال دیدند ... فرمود در قتل مسلم چهارم وقتی بود
که وارد زمین کربلا شد و اسب آنحضرت ... پا برنداشت و در بعضی ...
که آنحضرت بر پشت اسب سوار شد و هیچیک از آن اقدام پا برنداشتند ...
پرسیدند چون نام کربلا شنیدند فرمودند ... الله ای ارض کربلا ...
بود در وقتیکه ... نمود و ... فرمود و ...
عالم را فرا گرفته ... علی جناب سکینه خاتون ...
که هنوز ... تمام نشده ... بیت ... متفرق شدند و ... از جانب
باقی ماندند ...

مگر قبیله که ... از ... بودند پس ... که پدر بزرگوار ...
بر ... بودند و در ... بودند چون ... امده ... گریه در
... که ... پس ... کرده ... از ... جاری
بود چون ... ام کلثوم ... امده ... نمود ... را با
... و اعتیاد ... و ... نمود و فرمود ...
... از ... شد ... قریب ... روز ...
بعضی ... بودند ... بودند که ... عبدالله ...
... طلبیده
او را با ... که ... را ... ایشان ...
اصحاب ... نمودند و ... نمودند و ...
با ... رسیده ... حمله آوردند بر آنحضرت ...
از ... سیاه ... که از جانب ... حمله ...
و ... بر ... پس ... آنحضرت ...
... حمله ... و ... و ... شهادت
... حمله ... الله ...

پرده حرم از محترم زنان نمودند و از آن در عقب با نیزه حتی احرام بیوت اطفال حتی حجاب
آن مظلوم هیچ حجابی از آن قوم ندیدند بلکه همه را حمله آوردند و فرمودند وای بر این گروه
نخواهیم سوزانیم حرم رسول خدا را آن زنان تحمل نکنند پس آن مظلومان رو بدرگاه خداوند
مناجات نمودند و عرض کرد اللهم لا [illegible] یوم القیمه بالنار
پس لشکر ولدالزنا در غضب شدند و با یکدیگر [illegible] گفتند ای لشکر [illegible] همه حمله بردند بر ایشان
تا آنکه همه ایشان را از خیمه بیرون آوردند پس آن گروه یکدفعه بر حجاب قبیل لشکر حمله‌ور شدند و
و اشقیا همه آن اسرار از هم متفرق نمودند و از ظلم [illegible] بر ایشان [illegible] کردند
و اصحاب لشکر و بعضی از آنجمله مجروح و بعضی [illegible] زدند پس لشکر ولدالزنا تا آن
اشقیا رو بیابت خیمه‌ها [illegible]
از اصحاب [illegible] بر آن قوم حمله آوردند و [illegible] زنان را از خیام حرم [illegible] دور نمودند
اشقیا آیا در آن گروه که لشکر کفار کشتی شکسته آن نوع بیابان کربلا را
[illegible] نمودند و از [illegible] حمله بر آن لشکر [illegible] و اصحاب [illegible]
بر آن مظلوم [illegible] قتل اصحاب و انصار که [illegible]
آتش خندق [illegible] خیمه‌ها و [illegible]
و انصار [illegible] روز [illegible] هفتم [illegible] عاشورا [illegible]
از لشکر [illegible]

کتاب محرم

حرم محترم نمودند که از خیمه‌ها بیرون آیند و اصحاب و جوانان [illegible] از زنان [illegible]
مشاهده نمایند و اهتمام لشکر در [illegible] قدرت عصمت و طهارت
زیاده‌تر شود و تحقیق این بعد از این ذکر خواهد شد هشتم در وقت [illegible] مظلوم
آن اشقیا را موعظه نمودند و ایشان صدای [illegible] بلند نمودند که آواز موعظه آن امام
مظلوم را نشنوند چنانچه لشکر از میان خیمه‌ها بیرون آمدند و [illegible] آن قوم [illegible]
شد موعظه [illegible] ایشان [illegible] امام [illegible] حضور [illegible] نمودند
که کلام لشکر را نشنوند پس لشکر [illegible] ساکت شوید آن گروه [illegible] نمودند
از ساکت شدن و از استماع کلام آن امام [illegible] تا آنکه [illegible] عباس
[illegible] نمودند [illegible] ساکت نشوید [illegible] اشقیا [illegible]
[illegible] خداوند باید که در وقت مناجات او [illegible] رسد که
مشتاق صوتک ملائکتی الخ و نهم [illegible] سبب شده [illegible] آن آواز که
تکبیر در اول نماز مستحب [illegible] آن گروه [illegible] موعظه آن [illegible] ذوالجلال [illegible]
نهم وقتیکه لشکر [illegible] کربلا [illegible] روز پنجشنبه [illegible]
محرم الحرام نامه ابن زیاد [illegible] مشتمل [illegible] العمر
سعد [illegible]
و نه آنکه [illegible]
[illegible]

و از لعنت عمر سعد [illegible] الملائکت بفرزند پیغمبر آمدند که اگر قبول نمود و بندا امر را
ایشان شک کرد تا اینکه بقتل درآورد و زر و مشعله تا خاکی بعضی اخبار و ایراد
ایشان را از بلا که چه ایشانی زیر زره ایشان مشغول میباشند و از انجمله و در آن
کاغذ نوشته بود بعد از کشتن ایشان و [illegible] لسان [illegible] زید العمر سعد اگرچه
ابا ملعون از فرمان ما و الیدر زر امارت لشکر را بشمر [illegible] او و در الحال امر لشکر
[illegible] و مامور شد که [illegible] و سرتر را بر [illegible] شد الشنیع قسم [illegible]
با ضیق نامه و فرمانی در روز تاسوعا وارد صحرای کربلا شد و چون این لعین
از مضمون نامه مطلع شد لعنت الشقی عمر و موافق روایتی [illegible] و انه
پذیرفته بود الا عباس برادر آن حضرت بود از امام حسین جدا نماید غافل از اینکه اگر ایشان
پاره پاره می شدند دست از یاری [illegible] آن حضرت بر نخواهند داشت با اینکه
سعد بد نهاد رو بعمل خود نمود که یا خیل الله ارکبی و بالجنة ابشری [illegible] لشکر تمام سوار
[illegible] بسلک قتل و [illegible] در [illegible] اطفال آن امام مظلوم در
پیش [illegible] که زانوهای مبارک حضرت [illegible] آورده و [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] در پیش زانوهای حضرت آورده [illegible]
و دشمن را [illegible] حضرت را [illegible] جواب [illegible] بود

و این نوع



و این نوع تشنی المصیبة که هم و غم عالم بسیار دارند علیاحضرت شهنشاه صدای
همهمه و ضجه و هیاهو و [illegible] بفرقه ناهوار [illegible] سر [illegible] بیابانی [illegible] محمد
دید عرض نمود یا اخی اما تسمع هذه الاصوات بدانکه نه نفر از [illegible]
[illegible] در صحرای کربلا شهید گردیدند اول عبدالله بن مسلم بن عقیل بود بعد از [illegible]
از [illegible] حضرت امام حسین در آن [illegible] بود و هفت نفر را بقتل آورد و
از عمر بن صبیح [illegible] وارد گردید بنا بر روایت اخبار [illegible]
فقال دست [illegible] را بر سر نهاده بود که تیر الملعون [illegible] رسید [illegible] تیر
[illegible] هر دو [illegible] دو [illegible] نفر [illegible] دوم
محمد بن مسلم بود آن نوجوان بعد از رجز سیزده نفر را از اشقیا [illegible]
آخر الامر بتوسط ابی جرهم اسدی که از کفار روزگار و لقیط بن [illegible] که یکی
بود جام شربت شهادت نوشید سیم جعفر بن عقیل بود بعد از شهادت
فرزندان مسلم [illegible] و بعد از رجز [illegible]
در رجز خواندن [illegible] از آن اشقیا بود [illegible] و آخر الامر بتوسط بشمشیر
بشر بن سوط همدانی یا عروة بن عبدالله خثعمی بدرجه شهادت رسید چهارم عبد
الرحمن بن عقیل بود که [illegible] بعد از رجعت [illegible] رجز [illegible]

نوار را بقتل آورد و آخر الامر بضرب عثمان جهنی بدرجه شهادت رسید و کیفیت
کشتن عبدالرحمن را در اسرار و ابصار العین در کیفیت قبل از قتل عبدالله پنجم عبدالله بن عقیل
بود که بعد از حضرت ورود جمعی را بقتل رسانید و آخر الامر بضرب بشر بن حوط
بدرجه شهادت رسید ششم محمد بن ابو سعید عقیل بود بعد از حضرت او نیز کسی
جمعی را بقتل آورد بضرب لقیط بن یاسر جهنی شهید گردید هفتم جعفر بن محمد بن
عقیل بود و بعد از آن بزرگوار از بنی هاشم اولاد جعفر طیار رسیدند که اول از ایشان
عون بن ... بود هشتم محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بود
بعد از حضرت او کشتن ده نفر از آن اشقیا بضرب ... بتربت شهادت رسید
نهم عون بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بود بعد از او در حضرت ... کسی
کشتن سه نفر سواره و هجده پیاده آخر الامر بضرب عبدالله بن قطبه شهید گردید
السبعه و جنگ بدر یک پسر عم حضرت پیغمبر را که عبیده بن الحارث بود شهید کردند
با وجود اینکه هفتاد سال از سن شریفش گذشته بود حضرت امیر المؤمنین و حمزه
بن عبدالمطلب در آن جنگ مغلوب و مقهور گردیدند اما همینکه چشم حضرت سید بر جسد
عبیده افتاد بقدری ملول و متغیر الحال گردید که وصف آن نتوان نمود
با اینکه مغلوب و مقهور شده بود و قتل جعفر را بدان کیفیت دید چشم ...

حضرت سید در ایام



حضرت سید در ایام پسر عم خود گریان و غلبه بر سر ... حضرت خود نور
... تربت حسین مظلوم را که در آن غزوه کربلا ... العالمین
و طفلان شیرخوار ... اهل بیت ... شهادت رسیدند
... از حلق ... که او خواهران دیگر ... شهادت رسیدند و
... برادر ... برادر ... جان نثار و فدا
... در خاک تربت حضرت سید الشهدا خاصیتی قرار داده‌اند که در خاک
هیچ ... اول آنکه سجده بر تربت آن سرور باعث قبولی نماز
میشود چنانچه حضرت صادق فرمودند السجود علی تربة الحسین یخرق الحجب السبع
دویم آنکه تسبیح خاک کربلا ... بدون ذکر ثواب تسبیح
روایت ثواب تسبیح دارد سیم آنکه هرگاه طفل را بتربت آن سرور ...
چنانچه ... خاک کربلا ... از آفات ...
حقیق که محبت اهل بیت باشند ... الله ... باشد از عذاب خدا
پنجم آنکه دوا الاکبر است که هر مرض ... شفا
آن تربت ... و اجابت دعا ...
بلیات حفظ ... ششم آنکه هرگاه در ...

از سارقین و قطاع الطریق حفظ می‌نماید هشتم آنکه هرگاه اهل دریا و ساکنین کشتی‌ها را
امواج دریا مضطرب سازد و ابواب چاره از همه جانب مسدود گردد چند حبه
و نجات خود را از آن بحر خطر یابند چون قدری از آن تربت معلی در دریا اندازند
و بآن وسیله از انقلاب و اضطراب رهائی یابند نهم آنکه تحفه و هدیه اهل بهشت
و حور العین تربت است در دار دنیا و باعث روشنی و صفای بهشت شده در دار
عقبی زیرا که در بهشت شمس و قمر و کوکبی نیست که باعث روشنائی آن شود در روز
قیامت خاک معطر کربلا را خداوند علی اعلی در درجات بهشت نصب میفرماید
آن خاک پاک جمیع اهل بهشت را روشن می‌نماید چنانچه خورشید عالم را روشن میسازد
زنان پیغمبر بعد از وفات پیغمبر نه نفر بودند و جمیعاً ثیبه بودند مگر عایشه که در سن شش
سالگی معقوده بود در نه سالگی زفاف شد اول خدیجه بنت خویلد بود دویم سوده
بنت زمعه سیم عایشه و این سه را در مکه مشرفه تزویج فرموده بود چهارم حفصه بنت عمر
پنجم ام سلمه بنت امیه ششم ام حبیبه بنت ابی سفیان و این شش زن از طایفه قریش
بودند هفتم جویریه از بنی مصطلق هشتم صفیه بنت حیی بن اخطب نهم زینب
جحشیه و از زنهای حارث بود بعد از پیغمبر وفات کرد از جمله میمونه بنت حارث خاله
بنی عباس و زینب بنت خزیمه و زنی از بنی هلال که نفس خود را به پیغمبر بخشیده بود و زن دیگر
از طایفه بنی الجون و دیگری از بنی کنده پس مجموع زنان پیغمبر چهارده نفر بودند

زنان پیغمبر نه نفر بود

باب دوم



باب دوم در چند خبری که متعلق بآن باب است در تحفه حسینیه ذکر نموده‌ام که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله مشغول مناجات بودند که بدرگاه خداوند عرض نمود الهی لم فضلت امة
محمد علی سایر الامم خداوند مجید فرمود فضیلت داده‌ام پیغمبر آخر الزمان را بر سایر
امتهای دیگر فرمودند فضیلت داده‌ام به سبب ده خصلت که باشند حضرت
موسی بدرگاه الهی عرض کرد که آن ده خصلت کدام است که امر نمایم بنی اسرائیل را که بجا آورند
جناب اقدس الهی فرمودند که آن ده خصلت نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و نماز
جمعه و جماعت و تلاوت قرآن و آموختن علم و عاشورا حضرت موسی عرض کرد که آن
ده خصلت را امر کنم اما عاشورا را ندانستم وحی رسید که ای موسی عاشورا اگر نمی‌دانی وجوه بکا
شبیه بگریه کند یا تباکی نماید در مرثیه خواندن و بر پای داشتن عزای سبط پیغمبر آخر الزمان
ای موسی نیست هیچ بنده از بندگان من در آن روز که بگرید یا بگریاند کسی را بر فرزند پیغمبر
مگر آنکه واجب میشود از برای او بهشت و نیست کسیکه انفاق نماید از مال خود در دوستی فرزند
زاده پیغمبر از طعامی یا درهمی یا دیناری مگر آنکه برکت میدهم من از برای او در دار دنیا
هر درهمی را هفتاد درهم و یک به ده اهل بهشت میشود و آمرزیده میشود گناهان او بدرستی
من و عزت و جلال قسم بعزت و جلال خودم که نیست مرد و زنیکه جاری شود اشک از چشم او
هر چه روز عاشورا یا غیر عاشورا مگر آنکه مینویسم از برای او اجر صد شهید

که در راه مشاهده شده باشد آنچه از جناب مستطاب مصنف است که راس مبارک حضرت امام حسین ع
در ده موضع تکلم بتلاوت قرآن نموده اول در خانه خولی چون سرش را بروی خاک گذارده بود تلاوت
قرآن نموده دوم مقابل غرفه زنی از قوم این آیه را تلاوت فرموده ام حسبت ان
اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا سیم در وقتیکه در بازار سر آن امام را
کوفه آویخته بودند تنحنح فرموده و شروع بقرائت سوره کهف نمود تا رسید باین آیه شریفه
انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی کلم یزدهم الا ضلالا ...
شاید وجه تنحنح آنسرور در آن وقت آن باشد که چون جمعی مردود و کافر آنسرور را در تنور
خاکستر نهاده بود و چنان دارد که چون سر انور خاکستر آلود بود تنحنح فرمود که خاکستر
از لب و دهان منور زائل شود و بعد تلاوت قرآن نماید در وقت تحریر این حدیث
بسوز بنائی متفکر بودم که آن سر مبارک چون آلوده آن برگزیده رب ودود را الخ
سر انور حضرت او آویخته بودند آیا لیهای سر آنسرور را فرو بسته بودند و آویخته بود یا از قفای
یا از حلقوم بریده آنسرور را آویخته بودند آه آه از بیعت بیان شیعیان تا محشر ...
چهارم در وقتیکه در کوفه بر درخت آویخته بود این آیه تلاوت فرموده وسیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون پنجم از خبر الاخرانی منقول است که او از ملکوت دیدم سر منور
آنسرور را بالای نیزه بود قرائة مینمود این آیه را فسیکفیکهم الله وهو
السمیع العلیم ششم روایت ابن وکیده که مشهور است هفتم در وقتیکه
سر انور در دار ...

در ده موضع تکلم بتلاوت قرآن حضرت



سر آنسرور در مجلس ابن زیاد بود شعله‌های آتش از قصر ابن زیاد بلند شد و آن شقی رو بفرار نهاد
ناگاه سر آنسرور به تنحنح آمد بکلام فصیح که همه شنیدند که مکن فرار از این آتش
بسوز آن که در دنیا بتو رسید در آخرت بتو خواهد رسید هشتم در شام موافق روایت
تنحنح تلاوت قرآن نموده تا باین آیه رسید ام حسبت الخ در آنوقت سر مبارک آنسرور
بتنحنح در آمد که اعجب من اصحاب الکهف قتلی و حملی بهم موافق و اینکه ... الد
حران شنیدن آن حدیث بر زید فرموده که ارزو دارم که سر مبارک ... بزرگوار ... تنعم
بر زید در جواب گفت ... بخواهر دید و در آنحال سر آنسرور در میان طشت طلا بود و
تماشای برادر او بود ناگاه اشک ... بلند شد و سر باواز بلند گفت السلام علیک
یا ولداه السلام علیک یا علی دهم در مناقب شعرا روایت کرده که ملعونی سر آنسرور
در راه در تنور ... بود و بوار ... سر مبارک تنحنح آمده فرموده فرقت
بینی الناس و حبیبی فرقت الکلمة بین لحمک و عظمک الخ الحدیث الخ
از اخبار و آثار ائمه اطهار مستفاد میشود که علما جناب زینب ... مرتبه سر ... و جوان
و مضطرب ... از خیمه بیرون آمدند و تزلزل در جمیع مملکت افکندند مرتبه اول
اول در وقت ... در زمین کربلا بود در وقتیکه حضرت امام حسین شمشیر خود را اصلاح
نموده این اشعار را میفرمود یا دهر اف لک من خلیل الخ مرتبه دوم در عقوبه
بود در وقتیکه شمر مردود ... سوار ... حضرت امام حسین ع آورد در آنوقت آنسرور

در حین شهادت علی جناب زینب سلام الله علیها برادر خود آمد وقالت یا اخی اما
تسمع هذه الاصوات فما اقترب بعض از برادر در این آواز را المنسوب کرد با
نزدیک شده اند فرخ الحسن را بسته بی انسرور سر مبارک خود را از بالای
زانوی بالا کرده مرتبه ششم در شرع نور ابو وقتیکه آنسرور متوجه میدان حرب شد ششم
چنانچه سید الساجدین روایت شده که اهل جناب خواتون از کلام آنسرور تفارت شده
گریان شدند وازجا برخاستند ودامان جامه الشان بر زمین کشیده میشد و با لزر منه
از خیمه بیرون رفت یا الله خود را نزدیک آنسرور رسانیدند وقالت وا ثکلاه
فاش میش ازین برده لعدم وموت تلوار مادر و برادرم امروز تازه شد انجا
گذشته گان ونبی وسیاه آمده گانی بزرگوار بسوی خیمه امر فرمود وکشف الحجاب
جابجا علم نور آشفتگان برده ولعضا را لرزاندی پاش وودید آنحضرت آن سر در
برادر اسکی کرد مرتبه هفتم بعد از ادای نماز ظهر روز عاشورا بود هفتم
چنانچه از ابی مخنف نقل شده که چون حضرت سید الشهدا شهادت حبیب ابن مظاهر
دلیر ومبارک آنسرور رسید گردید در ظهر بین فی علی عزمی لیکه الحولی ان یلیه استعبار
شکسته از روی مبارک شبی ظاهر گردیده الشاعر اخی ایا ما رحمی تسلیم
المظلوم فرمودند بلا و الله نمودی ونیکه حلقی را آورده ست می وقتی برو ببحق
بود از کسیم

۷۰
و برادر هی هستیم که خدا و رسول بان راضی میباشد پس خود عطور ندیکر و انعمولا من یسوم امراروه
نمیانی برادر خود فعلا را الا انکه وارد کنیت نعیم و ملاقات نمایم جمعی که در دلها غیوره جهنم
چون آنسرور عالم از نماز جماعت فارغ شدند تحریض و ترغیب نمودند جماعت صغیر را بر قتال
وجهاد و فرمودند ای اصحاب گرامی این بهشت که در زمان آن گشوده است و نهرهای
آن بهم متصل است و میوه های آن رسیده است و ابن رسول خدا و شما منتظر شما یکی آیند
شده اند در راه خدا و جمیع انسان انتظار قدوم شما را میکشند و حور العین منتظر شما اند از
رفتن شما پس حمایت کنید دین خدا و دین رسول خدا و را او دفع نمایند لشکر دشمنان را
از حرم ذریه او بعد از آن کلمات الغریب مظلوم رو نمودند با آن سعی ها از اهل حرم
و با آواز بلند ندا بر آورد و زنان اهل حرم فرمودند که بیرون بیائید از خیمه ها ای ام
زده گان از خیمه ها محرم بیرون آمدند با موی پریشان و گریبان دریده و گریه نمودند
زنان اهل حرم مظلوم در رو نمودند با جناب آنسرور فرمودند یا معشر المسلمین
ویا عصبة المؤمنین الله الله فی حرمة نبیکم غاید علیهم
وحاموا عنهم بعد از آن گروه مسلمانان و الوقت و توحید بطلب ورا آوردند و مندگی کنید بر
دردها را آن ذریه پیغمبر خود و حمایت با آنکه بر او دفع نمایند لشکر دشمنان را
از ایشان بعد از آن حضرت امام حسین با آواز بلند با ایشان فرمودند از امت پیغمبر
و حافظان قرآن حمایت نمائید از خیمه ها در اینها با نو حجه جان با قدر آن گم نمود یه

اگر کسی گوید که امیر و اهل بیت عصمت بجمیع از خمار جرم در مقابل جواب و جفا دار
با آنکه عبارات ظاهرات در امثال ما روی کنایه و کریمان در پرده موافق امیر ورزند
ساقی خارج از خمار شده‌اند و رسیطرتی موافق قواعد منافی با شان امام است
و باید وجهی از برای فعل امام در این محل بیع باشد چند جواب از این سؤال میتوان داد
اول آنکه ائمه اطهار از اشتغال جهره که عوسان در جمیع مقام جهات جفی را از قاطبه انام
خاص و مرحمی ساختند که ابرار کوران در مقام جان نثاری و توجه نفوس جانب حق
بار و انقطاع از لذائذ و حظ ارض دنیوی بمرتبه رسیده‌اند که متصف بصفات اهل
عصمت و رقائل عنایات و فیوضات بلا نهایات رب العزه گردیده‌اند و جان
در مقام توجه بقرب حق بسبب انقطاع از ما سواه و تسلیم امر معبود مطلق بدرجه دور
جان نثاری جازم شده بودند که مجرد لذت الهیات و رسیدن بسعادت لذتی
نمایند و بمرتبه در جلال و جمال و عظمت باری فانی شده‌اند که بهیچ جلاد و جاهلی
نظر ندارند آری نیک دیگر بر او اندر حزن هر که در بدایت سالم الله اکرم مرحوم
نراقی در معراج السعاده نقل فرموده که ان الله تعالی یتجلی لاولیائه
اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طابوا و اذا
طابوا ذابوا و اذا ذابوا خلصوا و اذا خلصوا طلبوا و اذا طلبوا

وجدوا



وجدوا و اذا وجدوا وصلوا و اذا وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا لا
فرق بینهم و بین حبیبهم ترجمه آن ساقیا که عند کوثر شد جنان بالمره از خود غافل
شدند که آن بحر ذخایر و دریای تیز و تشنه آبدار را چون روضه رضوان و نعیم جنان
رضوان میپنداشتند فاضل نراقی آفتاب حسن بر آن آفاق تافته تا قیامت منغز
جانش چلیپ بافته موج بحر در اندرون او منبسط از تشنگی جگر تشنه‌شان او غرق
آن دریا همه جلفشان شدند و اندر آن بیم گوهر چنان شدند در هوای جانان جانان
جان باختند تیغ از سر پا شسته‌اند آب تیغ لب تشنگان آب چشمه‌شان
عذب فرات خلیفان زمزم لبریز شد و بر لب تشنگان شان به از تیغ جان تیز
خوار شان آب روان آهن فولاد شان چون شیر بیابان بهر جان دادن همه
با غلغله یاران کوی زبان شان در هوا له با بانگ با هو دم زدن عشق از درون
مجلس با قوم بحق العالمین عشقر آن فتح و یوسف جان زینب مطلب عشاق جز دیدار
نیست بیچه در روز حرب چو شیران حق کی رسند بهم علی ارض جان بلا
حفا الوفق هر یک جسمی بر آن دلکشی باد بلی یا قوم قتلی فی هوا و ام
جسمی ربها فنا اقتلونی فی هوی فی هوی و فی الحبیب الله حسبی

نعم الحبیب و جعلنی ینبع خضیبا بالدماء و یمضی ابی علی السن الصفا

چون مجنون آغشته گرد دو بلرزم • راز چون آلوده مو با تو خواهد شکرم • زحمتهای

سجده بر تن زنند • و تن زارم بخاک و خون کشند • می تو شدم تاب اندر وستان

یادار آرم بر مجبر چو طفلان غلط غلطان بلرزم تا گور او • در کربلا براهیم کرخی

رو حضرت امام محمد باقر فرمودند که قدم حضرت امام حسین قبل از شهادت فرمودند

یا صحاب و فاداران خود که از طرف خدا امر اجر داده است که زود باشد بروی زمین غرقه

و ارز مین است که ملاقات نموده اند در انزمین انبیا و اوصیا را و از مین را

عمورا مینامند و تو در آن زمین کشته خواهید شد و روز دوباره که شهید شوید با تو من عیسی

اصحاب تو بعد از آیه را تلاوت فرمودند یا نار کونی بردا و سلاما

علی ابراهیم فیکون الحرب علیک و علیهم سلاما الی آخر الحدیث مرتبه

پنجم در معرفت علی اکبر بود جانم جانم با قناعت کور رسید مرتبه ششم در شهادت عید نه

الحق بود جانم در ارشاد شیخ مفید نقل شده است مرتبه هفتم وقتی بود که امام مظلوم عرب

بدن پاره و جسم آغشته بخون بر روی زمین کربلا افتاده بود و معنی و با در ملازمت

و سر مقدس بر روی خاک گرم کربلا نهاده چون زینب با توان از احوال آقا مظلوم با

مطلع شدند ما فتنی خاک کردند و مضطرب الحال با نهایت اندوه و ملال از خیمه

بیرون آمد

پنجم
ششم
هفتم



متعارف است که در وقت قربانی اسم خداوند را ذبح کننده بر زبان جاری می نماید

اما در این مقام آقای شهیدان و سرور سربازان چون قاتل حضور را ظاهر دیدند بجهت ثابت

افکار و عدم قبول تسمیه از آن نابکار خود بسم الله تکلم نمودند و آن تیر از قفای حضرت

بیرون آوردند زیرا از این ابن ریح کور دوباره و قربانی را وقت ازو یا کشیدن آن تیر ز جو

آلوده را بجای از قفا بطریق دیگر مکلف به نجد و بعد از آن حضرت حجر را از مغان برون

رضای خدا نموده و صبر زدند متعال آن ارمغان را قبول نموده بملائکه فرمودند

که خون نسل رسول مظلوم را حفظ کنید و در زیر زانه عرش محفوظ دارید تا در روز قیامت تا این

گشته نسب عروج مباهات تمام بر جمیع شهیدان نماید ملائکه تحریر الفاظ نموده و قطره

از آن خون بر زمین نکردند قال الجوهری بعقیل نقشه از اولاد همه اول کسیکه از آن خون

خون مقتول ارمغان افتاد • جواب داده که اول حسین شهید شد • که معنی ان به

تا کهان افتاده در راه الحال که نخوت و جلال چون نقلت ما کس خود را الحیف

دانستی یا بینه • رستی اقتضی اندرز ملک • حقیقت نغمت با خیل ملک که لبد سیف

رکید تا بر انشوند • تا نمود با نقاه حاجات تا زانو شوید • چون او را هیچ نکرد از بد صفحه • که حلاوه

یکقطره بر روی زمین • گرد آید سراز اید لستور • در زیر زانه عرش روز قیامت • تا که

نمایم بعد نقاه خویش • هم نقیبا تا کسی عشق کشی • تا که بنی هم به خرقه قتیل

هم بالجمیع فرزند صلبی تا که بنا بهم مجلس اولیاء عاشقان بارگاه کبریا مردی شکسته بر زمین
از آن وقت پدید شد و بر چهره آسمان نشان پیدا باید باشد که هرگاه مولای بیت طغیان و معاصی
بنده گمان ضعف باید بر آسمان آثار حمرت بر صورتش ظاهر شود چنانچه بر اهل بصیرت
پوشیده نیست و خداوند متعال که منزه است از جسم و صورت پس ظاهر نمود اثر
غضب خود را بر اهل کوفه طغیان سبب طلوع حمرت در آسمان و آن اثر باقی خواهد
بود تا یوم القیام سبب فتنه بزرگی این مصیبت عظمی [illegible] در ضعف
عالم پیدا شد و آثار آن تا مدت متعددی [illegible] آنکه بلی جاری است که بر این عالم
وارد شود عظیم تر از آنچه بر قوم صالح و یحیی و زکریا و امم الهیان دیگر وارد شود زیرا که
الحزن کمتر از حزن ناقه صالح نبود که جهت آن چندین هزار نفر را خداوند قهار هلاک کرد
و کمتر از خون یحیی نبود که جهت آن چندین هزار نفر کشته گردیدند و الحزن کمتر از
[illegible] چندین هزار نفر [illegible] هلاک ساختند و کمتر از زنا
[illegible] قوم نوح نبود که همه عالم را خداوند قهار غرق نمود و بهتر از معصیت
[illegible] بود [illegible] این مصیبت [illegible] ملائکه شدند [illegible]
و اگر [illegible] سید الساجدین و زین العابدین [illegible]
[illegible] رفع عذاب [illegible] خداوند قهار را از اهل ارض [illegible]
گردید چنانچه [illegible] روایت [illegible]

اعظم



اعظم بود آن بعد از کشیدن آن تیر از قفای مبارک ضعف [illegible] آنحضرت [illegible]
گردید [illegible] موافق روایت [illegible] از زمان [illegible]
[illegible] باشد که موافق روایات [illegible]
که اعظم [illegible] در آن زمان [illegible]
اذیت و آزار [illegible] عدم [illegible]
[illegible] باشد که چون [illegible]
[illegible] ارض و حرکت [illegible]
[illegible] عالم [illegible] جمیع عوالم امکان حتی عوالم [illegible]
جبروت و ملکوت [illegible]
و جمیع [illegible] عالم امکان از ضعف [illegible]
مضطرب [illegible] ارض حرکت [illegible]
[illegible] سید الساجدین [illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] عوالم امکان [illegible]

و شمس و قمر و باقی کواکب از ثوابت و سیاره از حرکت بودند و فلک از حرکت چهار
اختیار نمود مفاد روایتی که از ابی مخنف در بعض از کتب علماء معاصرین نقل شده تا اینکه
فخرّ صریعاً مغشیاً علیه فلمّا افاق من غشیته وثب یقوم للقتال
فلم یقدر علیه فبکی بکاءً عالیاً ونادی وا جدّاه وا ابتاه
وا محمّداه وا ابتاه وا علیّاه وا حسناه وا حمزتاه وا جعفراه وا عقیلاه
وا عباساه وا غربتاه وا عطشاه وا غوثاه وا قلّة ناصراه أُقتل
مظلوماً وجدّی محمد المصطفی وأُذبح عطشاناً وابی علی المرتضی
وأُترک مهتوکاً وامّی فاطمة الزهراء ثم غشی علیه فبقی
ملقیً علی وجهه ثلث ساعات من النهار والقوم فی صرعه
من هیبته الی آخر الحدیث در حدیث کیفیت صبر ... خداوند منان بموسی بن عمران
فرموده است که در ثواب و صلوات ما من رجل او امرأة سال دمع عینیه
فی یوم عاشورا او غیره قطرة واحدة الا وکتب له اجر مائة
شهید ... روایت کرده‌اند که حضرت صادق در حدیث طویلی در اجر آن فرموده
که فمن ذکر مصابنا وبکی لاجلنا استحیی الله ان یعذبه بالنار
و ابا حدیث مسمع بن عبد الملک را در کتب اخبار نقل نموده که حضرت صادق
فرموده


فرموده‌اند یا مسمع وما بکی احد رحمة لنا لما لقینا الا رحمه الله
قبل ان تخرج الدمعة من عینه فلو انّ قطرة من دموعه سقطت
فی جهنم لاطفأت حرها ولا یجد لها حرّ و ابا حدیث بشر که از حضرت
امام رضا رسیده که آن سرور فرموده‌اند فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فانّ
البکاء علیه یحطّ الذنوب العظام و در حدیث دیگر که از آن برگزیده ملک علام
در تفسیر و فدیناه بذبح عظیم است در عیون اخبار و باقی کتب اخبار نقل نموده خبر وارد
در اثبات گریه و احقاق ازین اخبار متواتر بغیر از تقدیر و نیم مثل که کسی نمیتواند نماید چه
موافق روایت سابق آن مظلوم مجروح در میان خاک چون فتاده بود و هر یک از آن
گروه اشرار که نزدیک آن بزرگوار میآمدند میگفتند که مبادا خون این غریب مظلوم
بر گردن ما باشد و بر میگشتند تا آنکه ناگاه ملعونی که از جمله لشکر بود و اورا مالک
بن النسر الکندی میگفتند نزد آن بزرگوار آمد بر زبان جاری نمود و ... دشنام داده
آه آه با یمین شمشیر الفاظ ناشایسته بر سر آن سرور زد و بر فرق همایون آن سید
جلیل زد که عمامه که از فرق قطع شد و شمشیر بر سر آن سرور نشست بنحوی که آن کاسه
پر از خون شد ... چنانچه مراد از عمامه مطهر آن سرور باشد علامه مجلسی در جلاء العیون
که فرمود مالک بن نسر ضربتی بر فرق آن سرور زد که عمامه اش پر از خون شد

الشمر ملعون زنازاده بر محفه و عمامه آنسرور را بر زمین انداختند انگاه بزرگوار از جانب
خیمها روان شدند استغاثه آنها در اثر شان که آقای مظلومان و سرور شهیدان با سر
برهنه و فرق شکافته که خون از آن جاری شد و بر خاک نشسته و از پیش روان گردیده
لبهای تشنه بدر خیام اهل حرم آمدند و چشم زنان فریاد و زاری و فغان و افکار
و خواهران زار بر فرق شکافته و برهنه آن امام علیه السلام را چه دلی داشتند
و چگونه حضور امصیبت عظمی را مشاهده نمودند و چگونه ناله و فریاد مینمودند چون آن سرور
بدر خیام اهل حرم رسید پارچه طلب نمودند چون آن پارچه را آوردند و بدست
مبارک آن سرور دادند آن مظلوم آن پارچه را بر اطراف سر بست و الله اعلم از
بالای آن سر گذاشت و عمامه مطلوبی بر آن نهاد و اهل محمد را ندا در داد
که یا زینب یا ام کلثوم یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام زینب خاتون بعش ابد
در عرض گردید یا اخی العفت بالموت حقیقت نمودند کیف لا ابقی و
لیس لی معین و لا ناصر زینب فریاد برآورد و بر حال که حضرت آنسان بین
زنان کوچه جابر انعم عالیه چه دور باشد آن امام مظلوم فرمودند هیهات
هیهات اگر دستم از من برمیدار شید جعفر را امهال که نمیتوانستم کوتاه گرفتاری
بسیار شدند که کار اختیار بیند قادر بر حلقوم آبی مبرا اند و بسی شهید لبی را

۱۲۴۲





پدر عبد رب چون المخدره النسوان را دیدند فغان از دیدار جعفر جابر نموده فریاد
برآوردند که واوحیداه واقلة ناصراه دست برآوردند و عمامه حضور را جای محفه
و موی سر جعفر را پریشان نمود و حلقه بر صورت انور زده شمر و حرامزاده ها
خواهر یاس سوار دید فرمود مهلا یا اخت المرتقی آنی البقاء طویل یعنی
ابد فرقت مرتقی آرام باش که بعد از این گریه تو بسیار است همیشه گویند اگر چه در
این روایت چون ابا عبد الله المخدره از خیمه ها گذشتند بیکی بعید است لکن آقای مظلومان
و سرور شهیدان با جسم مجروح و قلب مجروح و سر برهنه و شکافته ارشاد تا بود جمیع حرم را جهت
فرمایند و المخدرات زار در خیمه آرام و قرار داشته باشید در هم و قتی بود که آن
جعیه زار و در خیمه نشسته بود که ذوالجناح با سر و یال پر خون جمیع شهادت آن سرور را
باهل حرم رسانید جناب در تحفه الحسنیه نقل این سطور تمام شد آنچه منظور بود که
در این دو جزء شریفه بود الحمد که شروع در این دو جزء شریفه در ماه جمادی الاولی سنه ۱۲۴۳
و اتمام آن در روز پنجشنبه هفتم سلخ ماه مذکور گردید متوقع از برادران

ودوستان جانم که هر جاه بر سهو و خطایی
مطلع شوند بقلم عفو تصحیح فرمایند

المذنب ...
۲۲۲۲
۲۲

از لسان لولو بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله فی موقف سید مجروح العصوم

الشعار عربیه در مصیبت جناب لام حسین ع هذا المصاب الذی جبرئیل خادمه

ناغاه فی المهد اذ یبنطت نائمه یعنی این مصیبت که جبرئیل خادم

وی و در حالت طفولیت در گهواره با آنحضرت لحن لغه تکلم کردی آنرا آنحضرت

را مسرور ساخته از آن لحن و این فقره که خادم یعنی جبرئیل آنحضرت را و لحن گفتی

با آنحضرت در گهواره باشد بر نهجی که زنان با اطفال لحن گویند و نیاز از جبرئیل از

اشاره است بآنکه مکرر اتفاق افتاد که حضرت فاطمه مشغول عبادت بود جبرئیل مروحه

اطفال آنحضرت میشد و گاهواره اطفال آنحضرت را حرکت میداد مخصوص گهواره حضرت امام

این بوده جبرئیل میسیه در این فقره بر میکائیل فخر میکرد هذا المصاب الشهید المستعان و حسن

فوق السموات قد قامت مأتمه یعنی این مصیبت شهید مظلوم که بظلم

وجور بدرجه شهادت رسید و مصیبت کسیست بالای آسمانها برپا شده مجلسهای ماتم او نظم

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است در کتب معتبره

نقل شده که مشهور در عالم ملکوت چهار مجلس مصیبت دارد اول کربلا دوم بیت المعمور

سیم بیت الحرام که در عرش است چهارم بیت المعمور که در آسمان میباشد لله محمد

سما الافلاک مرتفعه ما ذا العلی عندنا قد دت دعائمه

بقی نعم طراز



نور قسم بخدا اگر مرتبه آنحضرت چنان بلند و مرتفع که رفعت آسمانها نمونه ایست از آن

بزرگان و خواب در آمد بزرگیهای بزرگی که آنحضرت را بخواب در آوردند و بقتل رسانیدند

حزن طویل ابد الآبد یحیی ابدا حتی یقوم بامر الله قائمه یعنی حزن

و بر جناب سید الشهدا عجیب میباشد و بر طرف غیر ابدی لحق آمده شد مگر آنکه حضرت قائم آل محمد

فرجه ظهور فرماید و پاک کند العیاذ بالله حزن اهل العادی در این مهمی تمام شد نماید لعن

شاید حزن داند و نمی حرف کند و شنفی قلب جمیل کند کیف العزاء و جسمان

الحسین علی الرمضا و عاری جریح الشرای ترب دین چگونه ممکن جرم روا

و محرمین و حال آنکه جسد الاطهر با رحمه و مجروح تیر گهار گرم کربلا قتلم و رحمه

خون غلطیده و الراس فی راس میال یطاف به و نعم اشقی منه

شامیت طرایت یعنی چگونه ممکن است جرم و جهد دار و حال آنکه سر انور و بر سر

نیزه است و در طول میسر بدیلفر و لشکر و طواف داده بیند آنکه مطلع بر آن بره

با طراف و جوانب و مرو ندیده آن مطهر انور مکور جوب دیت نفر ملعونه که چون خالی

سلسله املی بیت العدو گرد و ساخته است از آن مرتبه ملعون لعنه الله

هر کس بر روز هفتم سه مرتبه بگوید اللهم العن الجبت و الطاغوت هر که بکند

دیدار روز بر او گناه بنویسند هر سه بار آن زدند بیفرغ سه جمع بار

ما تیت دارم از حسین زبان ذاکر قلبش عاشق جوان تا ابد

بسم الله الرحمن الرحیم

فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] الله هر [illegible] الیل که هر شب احیا کند و هر روز صوم [illegible]

فردا [illegible] که [illegible] [illegible] عرض نمودیم که [illegible] [illegible] فرموده [illegible]

دانسته اند فرمودند پیغمبر هر کس [illegible] اول ماه و آخر ماه و چهارشنبه [illegible] ماه روزه بدارد

[illegible] روزه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روزه گرفته ام

تا [illegible] فرمود پیغمبر [illegible] در روز [illegible] [illegible] خوانده ام تا [illegible] فرمود پیغمبر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگرچه [illegible] [illegible] [illegible]

حدیث

سؤال نمودند از امام جعفر الصادق که اهل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کدام است

فرمودند مثل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حدیث سبب [illegible] سجده آدم [illegible] نور محمدی [illegible] [illegible] آدم از الحمره

از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علم ائمه

که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فقد حبه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رفت [illegible] [illegible] از دریا

[illegible] [illegible] گرفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۷۷ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حدیث [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت روزی [illegible] چرا

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible] رفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] حدیث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الله

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] محمد صلی الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد [illegible]

[illegible] محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت

[illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] [illegible] گفت [illegible] [illegible]

گفت پس چرا جلوه چهارم را می‌پرستی گفت موسی پیغمبر است یا محمد پیغمبر گفت محمد گفت از ما ابدا
گفت پس چرا او را پرست کیشه ما حق نیست و او گفت ... که جنس انسان را لایه
منظور از آنکه گفتیم خدا که در جای مخلوق بعضی در ذات اوست و بعضی دیگر باقی است
همه عقل نور مطیع الا ذکر تو نقل او کم همه ابقا حرکت داد الا ذکر حق است
باخبر دریاچه ناله میکرد از خدا او مرا از ذکر میکرد سوال نمودند جواب داد همه احوال
در سر زمین ما را رفته با غم کنند تا اینکه صبح کم وقت ناله خواهد برخواست
خدا لشم بنده کنم بر خواستم در صبح بنده او منبع عقل الله لحم و نور شدم
در روح ما انسانی عشق عالم بشر و شیطان جسمی که مثل هم است در او هرکه را
جاده راه راست از راه او را نه کند هرچه بیند باد دهد چشمان الهم ملک اند در بدن
تو بعوض اینکه تا عقل جاهل راست میرسانی جاده عقل عار روز ما بهشت و انکار الحق
مرتبه جهاد و روح ترا است جاه الحق مثل دام به سوی همیشه کشیده جنگ ما نیست
عقل جهد بر پیک نماند تا نور قیام دارند قیل عقل جنس جهت لگی و جسم را عقل
از جهان نقیض ایشان عقل عرش الحق تا تخته دم دلست مرده ام ای عقل



فرمانی که ایشان مردم را بسیار گمراه کننده با هم جنگ نمایند هر یک الله بشنود با ... قرار کرده
باشند پس باید عوارض از بدن دور گرد عقل غالب گردند راه فرموده اند نعمتی اینه
دایم دیگری فرمود یعنی ما حالت بود روشنی زنی خداوند ولی بهتر در کوه عمل بیرون نا
مشغول شدند لحوم در ارض نشوا الله بتر فانه بودند که همه مرسیدند و قربانی می‌نمودند
می‌گفتند ای خدا از ما قبول نما شفاعت در جلد بت مرفت که طلب بود ... بار او از زرد و
چشم او را قوت بر جسم خدا امکان داد که قبول کنیم قربانی ذبح لسو تا کسی ایست دعوت
بجه او را زدند بر زمین کشیدند بدام نفوانی و او را دور بلای بود و دیگر عالم الحق
باز داد عذاب بر میدر و بلو لوال روز و قیر عذاب دور اول زرد
بود جام سرخ رود بسیار که بد ویران چرم نمود با الله ایشان اسرار ایران جسم
با هر چه حرمتی بود ... بقدر بیکی المشر فالک گفت عالم آمد ای ... قدر به نور ایه
عبادت نور ملک از بیک با جهار نام با خدا ازین کنید بد کردیم الحجه
شده بود سیلاب تا عرض گرد آن پایه در این نسیم معجزه جام حق فرمود الله ازرقانه برد سید
نواز نمودند صفت نهر زد برد از نمود صدا ... میشدیم با الله نما علم و جهان
دریا که گو چون بیگاه کرد در دریا ارا دم شد قرجه از احسن الله اشنو

از در عالم نشنیده باشی چه و نه تمام آسمان و زمین با جمیع آن از حضرت امام خمینی است [illegible]

در حضرت [illegible] عظیم [illegible] او جمیع عرفی [illegible] طول از [illegible]

او [illegible] دیگر [illegible] عرفی [illegible] قوت [illegible]

[illegible] از [illegible] از فرود [illegible] امر [illegible] از [illegible] ارسال [illegible]

[illegible] از [illegible] حرکت [illegible] که از [illegible] دیگر

[illegible] کرسی [illegible] صورت [illegible] آسمان

[illegible] از [illegible] فرمود [illegible]

عرفی [illegible] الله [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] خدا رسول خدا حبیب خدا [illegible]

[illegible] از [illegible] محمد [illegible] از [illegible] الا محمد [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] الله [illegible]

خدا [illegible] امیر المؤمنین

حدیث [illegible] علمای [illegible]

[illegible]

---

عالم کبیر را خدا [illegible] عرش [illegible] معنی [illegible]

در صفحه [illegible] کتب [illegible] که از همه [illegible]

[illegible] خدا [illegible] روح [illegible] عالم کبیر [illegible] خدا [illegible]

بمنزله بدن [illegible] روح اکر روح [illegible] روح بدن [illegible]

[illegible] عالم [illegible] عرف [illegible]

در [illegible] که [illegible] عبادت [illegible] که خدا را [illegible]

[illegible] و ان الحدیث [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] معنی [illegible]

قرآن [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] معنی [illegible] عالم [illegible] قرآن [illegible]

از [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] عالیه [illegible]

[illegible] عالیه [illegible]

[illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

چونکه پس از آن از اوج عرش بگذشت بسدره رسید ذات امیر فرمود [illegible] اندر [illegible] که
نزد [illegible] که چگونه [illegible] که تو [illegible] محمد [illegible]
در میان [illegible] آن نور [illegible] دست [illegible] سلمان [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] رسول فرمود در شب معراج [illegible] قدس الاسرار که [illegible]
خداوند گذشته احد مصطفی که امیر [illegible] گفت و معبود [illegible] رسول بمعراج خداوند [illegible]
مرتبه [illegible] رسول [illegible] غرائب [illegible] مصطفی کرد [illegible]
[illegible] فرمود السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته سلام رسول الله داد حضرت [illegible] فرمود السلام علینا وعلی عباد
الله الصالحین خداوند [illegible] عرش محمد [illegible] پندار الله
لا اله الا [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] حق جواب [illegible] فرو گرفته [illegible] نور [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] مردم [illegible] ظلمت عالم فرو گرفته [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] فرمود نور [illegible] فاطمه نور [illegible] عرش عالم
[illegible] حدیث جابر از امام محمد باقر [illegible] فاطمه فرمود از [illegible] رسول [illegible] که فرمود

[illegible] در قیامت بالای منبر [illegible] خواهم و [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امروز رسول علی عرش [illegible] لله الواحد القهار [illegible]
[illegible] محمد علی فاطمه حسن و حسین جبرئیل [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] از نور [illegible] هزار [illegible] هزار [illegible]
[illegible] هزار [illegible] الا [illegible]
[illegible] امروز [illegible] معلوم [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه
[illegible] منافق و کافر [illegible]
[illegible] رسول فاطمه [illegible] رسول فرمود [illegible] فاطمه [illegible]
جبرئیل [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] خواهم [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] رسول [illegible] امت [illegible]
[illegible]

پس دشمن خود کرده باشی که باعث شدت طی مسافت مرتبه و بار و برو ملک میکوش پس به پشت

و بطالت در مقابل دار مردن تلخی جان کندن و دوزخ گوش بدن جگر دل الحلق رسیدن و قبض روح و رو

را نزد خدا و بعد از آن ۲ روز بعبادت چند که منقطع و بعد از هفت روز گردن قبه آن ایدی و فتح فالک یک الحد

و بعد از مردن همه مخلوق از اول خلقت تا آخر که همه بر بد خدا هزار سال کشیده را شباهتی قدر صرا وقد

هر تا رسیده مخلوق است از اول آدم تا بدینجا هزار سال به قدر آنجا تا مرتبه رسیده مخلوق است از اول آدم تا

و ملک الله به قدر همه الا آخر تا رسیده جهار ملک که هر یک دسفا میکند و اسرافیل و عزرائیل هم بدد مردم

در همه اینها بدت زیر فاک تا آنکه ندا رسد لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بعد بالای قبر حق عز شان

هزار سال بانشر زمین بود و زانج حلقه زنند و رحمان تا اول حلقه دیگر یک حلقه و دیگر آتش حلقه دیگر

آتش تا آن هم حلقه دیگر آتش حلقه دیگر آتش تا آتش هلاکند از اسد جهنم کی میکرد امر بود جهنم سوی

آوردند از زیر زمین هفتاد هزار حلقه ملک هر حلقه هفتاد هزار هزار ابلیس جن تا می رحم کنند جهان

اینج قلعهاء طبقه طبقه دیگر ششصد سال راه است جهنم نوزده زبانیه دارد که زیر دست مالک الله چند

و زیر دست هر زبانیه چند هزار ملک و زبانیه هر دستی ده هزار مخلوق بر دارد با تش آرد مالک

به قدر همه این مخلوق و لیک هر دارد تا الله امر بود که ده مار آن سوی آتش ارند لیس لعقب یار

و ندمت صد سو عذاب بار و ندید التماس مکر او بود ه از کنیش در او آورند شیاطین باو صفت عجبه بر گر

آتش به محمد باتش از زبانی اتشی که ملک تا هند تا حسل نماید ... جواب بکند بعد بگوید آنکم ماکثون

بخدا التجا باید برا بر عمر همه دنیا جواب ... بعد فریاد فر در ر ... باتش حرف سر ... بار بر از دستی

جزع نماید

هیچ نماید گو بند هر تا بتم رحمی تا رسید هزار سال هر تا شد قسمه نبوید اطالش نماید ابر ... لعز بدن

عقوبت قدر شرع بار دو هر ... زنند هزار سال ... لکند ابر دیگر اید گو بند لی بار است ... بار زد قدر ... بز

همه ... زنند هزار سال درد لکند معذب ... الحی هرا طه در تکی لکه دانسته اول آر لو صد در سالک

و ولایت و محبت اهل بیت رسول نماید و تو هم صلواة نیم زکوة چهارم حج پنجم ازنیکی بوالدین

ششم امر معروف نهی از منکر

رسول الله فرمود هر او بند بیامرزد سه ۳ طایفه و اول

کسی که پدر مادر خانه را بکند که از او راضی باشد کاسم الحم من ... ادکر بعد ... صلواة ... سد

سیم در ماه مبارک رمضان آمرزند ه ... فضایل جوانان خوارست

از امیر المؤمنین فرمود ... بند ... عز ... کو ... بد در ... فرمودند ... عزی لو بند

بالای سر ... فرمودند ... عز ... لو ... فرمودند ... قهر ... بند

حدیث ... فاطمه امیر المؤمنین زن مکرمه و حضین ... که ... رسول رفته آه ناله کشیدن

رسول الله ... عمر ... ان ابا بکر ... ~~... اند ...~~ و ... بعضی ... باشد کس

که فاطمه ... هزار ... بدو ... هزار ... از خدا ... ابدیت ... جعفر ... نوده میراث

بعد از حسن ... چه خواهند ... امیر عز ... خلاف ... فاطمه حسین جوان مرده و ...

منقبه ... محمد حنفیه است که خواهش اولاد از علی بود حضرت ... فرمود که ... علیه السلام ... بر ...

عینی البوارث

فی الفور ... خواهر رسید

فضیلت

ده سالی یه نعمت یافته علی در زندان قوت الحمد بود و قرآن را خواند علی فرموده بره

در قرآن سوره بقره بره در بقره در حمد و بره در حمد در بسم الله بره در بسم الله درباره او

آن با نعمت حلوا زیر باقی که مراد الف در الوهیت و باء در نبوت و میم در آن با سوقا هم

فضیلت قدر سوره محمود باره دست مرا نه بلند با ندر ماه الله بلند الحمد لله الواحد

از بین ... بزرگ خالق کعوان ... بر ... قدر ... که ... دار خواد ... محفوظ

باشد دست از قدر ... سیلی ... الوجیل ... که ... عشق ... الحی

فضیلت ... در ... خود ... عیاد ... الله ... اول در او حمد ... از

سال ... قایم و ... بار ... عرش ملکی ... در ... سوال از جبرئیل

الی ... بار ... در الله ... گفت ... الله که ... در ... و ...

و عطا ... بشند تا در ... الحمد ... گفت ... سجد ... گفت ... الله

همه عبادت کرده و ... بگردد ... الحمد ... از ... گفت

و ... لاغو ... اجمعین ... حسن ... باشد ... حسن ... در

دار براه خواب ... در ... بدار ... بدار ... دار عاقل

از ... حدا ... ان الشیطان لکم عدو مبین ... که الان

با ... خواه ... الله ولا حول ولا قوة الا بالله ...

... بلا ... بجز ... که ... عاقل ... به ...



فضائل ... در ... در وقت مردن ... در وقت ... الکرسی ... عالم برزخ

... در قیامت ... در وقت مردن ... در قبر و عالم برزخ و قیامت

... الحمد ... باشد ... که ... که از ... صورت ... دندان و

جسم او ... که ... بر مظهر ... قدر ... و لعنت بر

... لعنت ... که از ... حدیث ... کسی ... قرآن

حفظ باشد ... بسم الله ... سوره ... که آیه ... در قیامت ... و باد

دشمن کند ... قرآن دشمن او شود خدا او را دشمن ... که خدا او را ... دارم ...

... در ... پس همه ... و ... در دل ... است ... بر در ...

... لعنت ... فضائل ... روز ... تسبیح ... بلی

... روز ... از مشرق تا مغرب ... و ... روز ... 

... حضرت ... تسبیح ... فرموده ... زبان ... الله از ...

حضرت ... که ... از عرب ... عربی ... ترک ... هندی و هم ترک

و هم فارسی ... کلام حضرت ... از حضرت ... الله اکبر معجزه ...

حدیث ... که ... قرآن ... در ... از ... و ... خدا ... در

... از ... خواند ... از ... امر ... به ...

... قرطاس ... قرطاس ... الله ... قرطاس ... اولیا ...

معراج در حضرت خاتم حدیث دیگر که از حضرت صادق مرتبه معراج شریف آوردند و از جمله

اسرار آن که پیغمبر را معراج رفتن آن است که شبی در بستر راحت خوابیده بود جبرئیل رسید یا رسول

الله بر خیز تا ترا بکشانم که پیدا حضرت رفت عرض کرد یا رسول الله خدا را دیدی فرمود امیر را خلق کردم

بجهت شوخ بنی امت خود سوی جبرئیل امت حضرت گفت امت که خلق می کنند

بدینکه ای کناه که مبتلا همه بر حضرت محمد دیده عرض کرد که حاتم امت بود که حضرت

رفتن آن عرض کرد خدا و نداری حکیم یا الهی من ترا امت دار رسید اگر میخواهی یک ثلث گناه امت

بو بخشیدم ثلث گناه سه پیدار باشی و اگر میخواهی نصف بخشیده نصف گناه پیدا را باشی

و هلذا اگر میخواهی که همه بخشیده شود همه گناه سوی پیدار باش حضرت گفت از الهی همه گناه سوار

ادا انست تا صبح گریه و زاری و ناله میکرد بخشید گناه امت را ملائکه میگفتند الهی کناه را

کسی حکم میکرد الهی پیغمبر محمود جرا الهی گریه و زاری میکرد تا آنکه انزلنا القرآن

وارد شد جبرئیل نازل شد یا رسول الله خدا دیدی فرمود الهی قدر محمود سو مصطفی الهی

یا الهی ما دی عالم یا الله سو یا در یا رحمت یا الله بحق نماله الهی گناه امت تو در حضرت در پیش

یا خبر و مفصل است بسبب معراج رفتن حضرت این و دیگر آنکه مهربان از سرار صفت یا بد

زنهار همه جا خانه حضرت اول امر جبرئیل شد که چه بود رسید همچنان که از حسب

کسی رفتن سوی از دست بگذرد و باز گفت که حوری بود و بگذرد او را بگیر که امت شفقت

منزدار

در هوا آن که بهشت سو رسید و حوریان که حوری بود رسید و بعضی در از ملائکه که از نور خدا

محو شده بر دار در در غار بهشت برافراشته برافراشته زمین را و جبرئیل بیع از بهشت الهی امور

هر غار ز بهشت رفت و دید که هیکلی از ایران در اوایل همه باید در جر امری باشد الا آنکه براق

که محو شد در کوشه ایستاده و از عزت یافت جبرئیل از او شنوا اعدم حر امور جواب

داد که هیکلی از رسالت قبل از آن شدم که پیغمبر یا الهی صفت محمد از پیشتر از عرش

سوار خواهد شد از شوق آن هیکلی را رسالت است که نه است در سو که و نه حر را محفوظ

جبرئیل را امر از در اسب زمینی وارد شد در زمین سو پیر بیت و اما مر الهی او را امر

در دریا امر نه که امت از خود بشکند و بیاد آمد که امت در زمین جر خود فرا آمد

و بجز بیدار امر شد که در قبر دریای در قرار اهل عذاب شد و معذب شده امت عذاب از

ایشان بردارد جبرئیل وارد حضرت شد دید بیمار بخشیده در کوشه نه نجات رفته

جبرئیل بود آن که چگونه حضرت را بیدار نماید در حدیث است که بیدار شد که از جبرئیل رسید

که قدم مبارک بیدار کنم جبرئیل رسید دفعه دید که حضرت خفته است و صد بار دیگر خواهد

که جبرئیل بوحدا او بیدار کاف از بهشت خلق نموده دیدگی جبرئیل در تعجب بود که حر احفظ

از کاف بیرون است سبب همچنانکه تا این شب است که حضرت بیدار شد چونکه کاف

بر دست کند احضرت شود از آن که یا حضرت آمد است حضرت بیدار شد عرض کرد

یا رسول الله همه عالم منتظرند بسم الله حضرت شوار است که سوار شود براق را هم کرد عرض

ادنی اینجا است که هرچه سوار می شود لحظه رسول خدا احمد حضرت السلام علیه و دو مرتبه جواب
سوار گردید را ... که جبرئیل ... گفت حاجت دارم که حضرت محمد فرمایند که
در قیامت ... امت ... حضرت محمد ... همه ... محمد
که جبرئیل دید که حضرت رسول ... رسید ... که ... و
حضرت ... که امروز ... برای ... اند فردای قیامت ...
باید ... هزار ... رسید که ... فردای قیامت
... که ... شود ... برای ... سوار شود
بر ... که ... یاقوت سرخ که ... و ...
که اطراف آن ... رسول خدا ... آن حضرت
... جبرئیل ... جبرئیل ...
خدا ... حضرت محمد ... 
... رسول خدا ... اطراف ...
... محمد ...
محمد ... رسول ... حضرت ... سوار ...
... که

... که ... حضرت ... هزار ...
حضرت ... اطراف حضرت ... که ...
... که ... 
حضرت ... 
... حضرت ... 
... که ... 
... رسول ... 
... از خداوند ... رسول ... خداوند ...
... حضرت ... از حضرت صادق ... 
... که ... عرش ... 
... حضرت ... که خداوند ... 
... حضرت ... 
... سدرة المنتهی ... جبرئیل ... که در ... سدرة المنتهی ...
... که ... از ... 

ادنی الله که بر خنگی سوار می شود بخر رسول خدا احمد حضرت السلام ... مرتبه جو
سوار شد دیدار زمین کرد جبرئیل می را در دل گفت حاجت دارم که حضرت محمد فرمانید
در قیامت از خدا بخواهی گفت بفرمایند حضرت محمد که همه در دنیا گفت حق ... کنند
به جبرئیل دید که حضرت رسول منقرض است ... از جبرئیل سؤال کن که جبرئیل
حضرت حق گفته که امروز از برای خدا براق آورده اند فردای قیامت هم برای هر
پایه های هزار سر که هر آن نماینده پیدا است که عمر امت محمد فردای قیامت
بر قبر بر یک براق ... که سوار شوند دیگر از این که براق سوار شوند
بر رضوان خازن بهشت که این براق از یاقوت سرخ که از آن گوهر ملکوتی و وحشی
که اطراف آن خلعت طلا دارند ... بردار و در زیر رسول خدا فرماید که این
بدن ... سوار است تو باید جبرئیل گفت و امر شد جبرئیل که ای جبرئیل حق
خدا ... حقیقت آدم ... از ... سید قدرت خود محمد دام ... 
بر دار ... رسول خدا از عمامه سر برداشت دید در اطراف عمامه ... 
... بر ... ملک ... خطه ... از ... که ... نوشته شده است که محمد ...
محمد ... محمد رسول ... از ... از اینکه حضرت براق سوار شده

ملائکه که از نور الهی خلق شده بودند از طرف راست حضرت و ... هزار از طرف
چپ حضرت همه مشعلهای نور در دست داشتند در اطراف حضرت ... جبرئیل که از آن
هفتاد هزار پرده که پرده ... کنند شده است یک پرده ... آن بردار و در دست
نور حضرت همه آن نور سوار ... کرد و امر شد با اسرافیل که ... بردوش گیرند
وارش ... روانه شد حضرت از ... اسرافیل ... عذر حضرت اسرافیل
عرض کرد یا رسول الله ... خداوند ... عبادت کرده ام که ...
... درگاه الهی ... اسرافیل ... که ... سؤال ...
... از خداوند ... سؤال ...
... حضرت ... از حضرت صادق ... که ...
... که ... عرش ... عرش ... خدا ...
... حضرت ... که خداوند حضرت ... جبرئیل ...
المنتهی ... حضرت ... جبرئیل ...
... سدرة المنتهی ... مقام جبرئیل ... که در سدرة المنتهی ...
آن درخت که ... از ... آن ...

هر یک از آنها جواهری از آن جمله ما بین هر صفحه یک فرسخ فاصله بود از مروارید که هر یک
طول در درازی آن مسافه بود و هر کدام در آن مسافه که هر یک بر یکدیگر ...
و در بالای آن هر یک فرشی از نور افتاده بود و در بالای آن فرش حجابی بود که منتهی
در درازی آن بود و آن مقام جبرئیل بود و جمعی بسیار از دور اطراف آن فرش
گذر کرده بودند که در بالای هر یک گذاشته از گوهرهای آسمان و از آن گذشته ملائکه
حضرت دیدند که مؤذن آن بود و صدا و ندای او از ملائکه ما بین جوف زمین
بود که بر آن حضرت در روز عرض مرتبه او را در حلقه هفتم زمین و در طرف راست او
هفتصد هزار پر داشت در طرف چپ او نیز هفتصد هزار پر بود که در هر یک
هفتصد هزار پر از یاقوت سرخ و هفتصد هزار از زبرجد و هفتصد هزار از زر و هفتصد هزار
و هفتصد هزار از نقره خام و هفتصد هزار از مروارید و هفتصد هزار از مشک و هفتصد هزار
از عنبر و هفتصد هزار از زعفران داشت که در وقت صلوة صبح دراز کرده و بر بالهای خود
بهم میزند که صدای خوش و نیکو که در وصف نیاید صدا ... به اهل ... و غیره میگویند
گویند که وقت صلوة ... حضرت فرمود که از آن بالا ...



باز حضرت فرمود با رفرف سبز از دو جانب عرش مرا شنیدم که از زیر عرش یک ندا ...
بقدر پر پشه از این بیشتر هم گذشت حضرت دیدند که جبرئیل بسوی گرفت ...
برد دیدند جبرئیل از خوف خدا مانند گنجشک شده بال بقدر گنجشک و ضعیف ... که وصف نیاید
حضرت گفت ای برادر دیدی ... براق نیز از رفتن بازماند که معاینش ...
عرض کرد یا رسول الله جای کسی نیست بغیر مقام شما ...
هفتصد پرده از نور ... رسیدند که آن جمله ...
هر جا نگاه کردند همه نور دیدند و از آن گذشت ... رسیدند که همه ...
هر جا نگاه کردند همه سوز آتش دیدند و از آنها نیز گذشت ... رسیدند که ملائکه
باز ماند عرض کرد یا رسول الله ...
عرض کرد ... حضرت
بر آن ... رفت ...
گذشتند ...
که در رفرف نیز ...

بجهت حضرت بود از براق فرود آمد و بالا رفت تا بجای رسید که جبرئیل را ...
فرمود اگر یک سر موی بالا روم بسوزم و از آنجا برگشت پس رفرف از نور سبز پیدا شد
حضرت را بر گرفت تا بعرش رسید و کیفیت عرش معلوم است آنقدر که ... فرود آمد
دید هیچ چیز و هیچ آفریده الا نور پیدا نبود پس ندا از خدا رسید
رسید که یا محمد ادن منی پس حضرت پروردگار از حجاب جلال و عظمت
پرده در انداخت تا بمقام ... ادن منی پس ندا رسید
ادن منی رسید تا حضرت پروردگار العزه یک مقام دیگر نزدیک
رفته و ... ادن منی پس ندا دیگر رسید که یا محمد ادن منی
تا حضرت پروردگار القدر یک مقام نزدیک رفته بود ... ادن منی
پروردگار فرمود ... حضرت الهی ... یا محمد ادن منی
رسید و حضرت پروردگار ... قاب قوسین رسید پس خوف و وحشت
در ... حضرت ... در حضرت باقر ...
... حضرت ... وحشت ... که ...
حضرت ندا رسید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت رسالت

حضرت رسالت عرض نمود السلام علینا و علی عباد الله الصالحین جبرئیل رسید
یا محمد من تو سوالی آوردم که ... بر امت تو ... بگو
٨٦ در امت تو ... عرض نمود خداوندا امت من ضعیفند چون حضرت
بمقام قاب قوسین او ادنی رسید قوسین یعنی ... فاصله بود ... حضرت
خداوند ... حضرت ... میان ... حق ... خداوند
سوم ... حضرت ... رحمت ... بود
ربوبیت ... حضرت ...
... حضرت ... نور ...
... فرمود ... ذلک ...
بود ... قاب قوسین ... امکان ...
از ... امکان ... نمی شود
لا ... محیط ... امکان ... مطلع ... الی آخر

در آن دو قندیلها وحی الا عقیده ها اوحی نمود و در فرشتان به پیغمبر
الحمد که وحی نمود در معنی ازین گوشی دارند دیگری مطلع نمود حضرت پیغمبر از آن
اوحی ما اوحی چه بود چون پیغمبر تا آن مقام رسید خوف و وحشت یافت تا حضرت
علیه که لوحی یافت بود و از خوف ماند و برادر خدا الوالکه تسکین حضرت
دستی از نی برده به ماکن حضرت گذاشته شد که گردید آن از ضمانه ما فقدان
حضرت تا اثر خود آن دست شبیه دست علی ابو طالب دید حضرت نگاه کرد
لوای فضل عرش دید نور کننده شده است و در آن نور علی ابن ابو طالب دید
ندا رسید یا احمد لوای فضل عرش ... لکن و آنها انبوه شبیه صدا آن
ابن ابو طالب بود حضرت نگاه کرد لوای فضل عرش دید نور کننده
شده است و در آن نور علی ابن ابو طالب است پیغمبر از زور علی حضرت الوحی
و علی از زور پیغمبر چه الوهی دید عرش نیز خلقید چه پیغمبر کرده اند پیغمبر علم
کرده اند و تیغ پیغمبر عالم اسلام را محمد الله و پیغمبر خون دل عالم اسلام است
و دل هم در طرف صد و اقلیم بود است پس امر شد که لوای فضل [illegible]
پیغمبر ... [illegible] ... دید و یکی هم عرش ... بو ...



میخواهند که یا علی ... امت ... پس ندا رسید یا محمد از او ده ... ان
یا بیع ... اعلام ... آورده حضرت شخص که گناه است ندا رسید
یا احمد بخواه از هر چه میخواهی حضرت عرض کرد امت میخواهم یا مقصد ... از
ندا رسید بخواه از هر چه میخواهی حضرت عرض کرد امت میخواهم پس ندا رسید
ای احمد ثلث امت به تو بخشیدم و دو ثلث دیگر ... گه در ... علیم
ما تو سعه رحمت ... و شفاعت لو معلوم شود دیگر از جمله اوحی ما اوحی حق
صفحه است که عرض کرد حضرت که چه می کرد دیگر از جمله اوحی ما اوحی ...
ماندن ... ما فرمایم حضرت ... از جمله ... از خدا ... رسید
یا احمد ... می گوید با گناه ... به جهنم دیگر هم یا احمد ... فردا ...
از امت تو امروز ... خواهم که ... فردا امروز ...
دیگر هم یا احمد ... امت ... که دار ... منهم است
... دارم اگر امت تو ... امت دیگران ... ندا ...
امت که ... دیگران که ... الله ...

پس پیغمبر که از معراج مراجعت کرد گردید از آثار های ملائکه و مقربین همه ایشان
دیده که ذکر شد زمان قیام قیامت را از قدرت او دیده که اینها مقربین
ملائکه اند چه آنکه ذکر ایشان تمام از قدرت اوست پس پیغمبر بر بالای مراجعت
فرمود با آن جلال که تازه از معراج آمده بود فرمود ای ابا ذر این است
فرموده است دیده که کمتری با وجود این است و از دریاهای دارد و صورت
از دیدن تحفه انبیا که چون پس آن بزرگوار فرموده او سوی خدا مایل بود
مردانه آن وقت بود و حورت آن دل بود پس گفت فرموده ای کنیز تو یا خویش
نیاد اند بردم بر تو دنیا که بود امین مرا اگر دیده بود که هم تا آمده بود
تو را ده روزی تا از دست مردانه بود بریزند دق الباب نمود بود که بیرون آمد
دانی ای فقرا دیده عرض کرد یا رسول الله در دو را ه خوانده ام که تو سه
پیغمبر از حضرت شب از معراج مرا آمد و روز تحفه کنیز بود او در مرا رفته
از دنیا و سوی رفت همان نقره و طلای آن بود و سوی همه نحو عرض کرد یا
رسول الله اسلام تا عرفه تا پس که مسلمان شدند تحمل کرد خبر



حدیث رد کردن زکوة و خمس رد مظالم یا شغل ذمه خلد مردم و رد کردن هم فقر بوده
دارد بیاد اجمال کنی که بر زکوة و خمس رد مظالم و دادن مالی که خواهد شد بلکه زیاد می شود
خداوند برکت می دهد و اگر بدهی کم خواهد شد بلکه بر آن حق تعالی خواهی رفت فردا در محشر
چه جواب خدای دادی از دست آن ملائکه خواهی گرفت ملائکه موکل جهنم مالی
مرده جهنم او که مالی دم مرده صد سال راه فاصله بود اگر دست دراز کنند تمام عالم
خواهد رسید از دست آنها کی خواهی گرفت و لیکن یک دینار که از یک دینار کم زهر تیمور
می بود دنیا مرد را زکوة یا خمس که از آنها تو دینی همه فقرا را داده است رد کنید تعویض
یک درهم خداوند قلعه میان او و جهنم خواهد کشید که غلغلت دینار او پائین اشکال ورز
مانی رست و ملائکه بدانها خواهد نمود که از بنده خدا عمل از سر که دیگر کنا هی در راه دیابد
در بهشت خدا و رزاد او داخل گرداند و در بهشت هم کسی حضرت اسمعیل بدید کهف
با همه بلند عرض کند و عمل حضرت تا از حور موسی بمبادا هم رفته بدید کهف عرض با ز فرشته و حور
خود سوی کنیز کسی تحفه عرض کرد ای موسی خداوند عرض کرد که یک ساعت کرامت قریب
که صورت خود و سوی هم از او گذشته بدید قطر کلو از من آمد یا خدا الله ما از او
حالتی که تو صفت بیاید عرض کرد ای موسی خداوند عرض کنی که مالی مرا قدر کمتر ساده

که از جناب آن عالم و نحس کفر امیر گفت حضرت که بنشین تعالی با ایشان ندا
رسید که ای حاکم نیستی که جهان ملک کیست که باید سوار برابر هم که حاکم شوی باید
تو سو همه ملوک الموره کذارد و بای فاجر سوار بگو که هر که کفران ورزی نعمت
خود شود تو را بر خواهم کرد و هر سبب برد سوار از خدا مسئول نخواهد رسید که بدار
آن حاکم نیستی عمر بود لکن در راه خدا هیچ بدل نمی کرد می گفت که بدانی اولاد چه
خواهم گذاشت که فردا اگر نیستم آنها در بدر آن فاجر سوار بر عمر بود در راه خدا
بذل الجنس می خورد مردم می گفتند که چنان ملک قدر بخشید اولاد خود را کدام می گفت
خداوند داد او کرد نیز بی خداوند است که نخ او را داده است پس آن کس خوا
داد ایشان همچنین افعال این است که او حاکم نیستی شد و هیچ ندارد والی
۴۰ همه کفران ورزد نعمت سبب بیرون برادر ما خواهم که از حضرت صادق
سوال شده بود که روح را چه حکمت بود که خداوند در این عالم در آن عالم جمع ا
با این عالم متصل او بود با هیچ بدنی که مرتبه آنها حلی است قرار داده لذت قرص دیده
چنین در این عالم ارواح هر چه اراده می شوند فورا می شدند چنانچه اگر می خواستند
دیوار را طلا شود می شد و دیگر خداوند سبب این عالم او بود با این که بلاد
منال ... می شد سبب این اراده که فورا می شد با این عالم آمدند ...

۸۹
غرض شود بدانند و با وجود اینکه اگر اسباب بعضی از هر جهت فراهم باشد
که محتاج چیزی باید با عمر طمع و رشته باید از دعای ... خوانند که هم
حیا که گردند مثل فرعون و شداد و نمرود و ... حدیث رد بر عمر و
از جمله های عمر که در نزد او ... است که سادات فقر با هر ... سعادت
و جعفر ... سیادت می کند ... است الا ... در سیادت
که ... می گوید ... فقر ... باید حق
سادات شود ... در رشته ... مشغول الذمه ... در دنیا
هر که ... در روز قیامت در نزد رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه
زهرا ... که ... در دنیا ... گرسنه ...
جواب ... در حضور ... با وجود ... هم از ... دارای این
حیا برای فاطمه گریه ... که عمر ... فدک ... که ... رجوع
گریه ... که عمر ... فدک ... اموال
که دارای ... کجا آورده ... که دارای ... و علیه

کسیکه یک درهم حرام بخورد در میان خانه کعبه هفتاد مرتبه زنا کند بدتر است از آنکه یک
درهم ربا بخورد مگر آنکه مصالحه نماید و این معامله پول بجنس بود از [illegible] تا [illegible]
و خدا [illegible] صرف نماید هر روزی صد درهم بعوض از حالیکه [illegible] باشد و [illegible]
من حیث لا یحتسب [illegible] معامله [illegible] جمع [illegible] خود [illegible]
روزی [illegible] دارد [illegible] هم [illegible] بر این [illegible]
برادر [illegible] دنیا [illegible] عمر [illegible] باقی [illegible] بت
با [illegible] از عمر [illegible] دل بر این دنیا [illegible] قدیم
[illegible] هزار [illegible] هزار [illegible]
[illegible] هزار [illegible] هزار [illegible] خداوند میان [illegible]
هزار [illegible] مرغ [illegible] مرغ [illegible] هزار [illegible] یکدانه از این [illegible]
بخورد هر وقت که این [illegible] عمر [illegible] مرغ از [illegible]
[illegible] عمر [illegible] هر صد هزار [illegible] یکدانه از این [illegible]
و این مرغ [illegible] قدیم است در خطبه [illegible] امیر [illegible] فرموده [illegible]
الکم [illegible] الحم [illegible] [illegible] الله [illegible]

در میان کاسه سر بدبر آب بجوشد که خاک شده و کوزه کوزه گران ساخته و تو
در میان [illegible] آب [illegible] خوری و میگوئی آیا [illegible] خوب است و [illegible] احوال دارد
[illegible] کاسه سر انسانها است که در مقبره است پس ای برادر [illegible] توبه نما از گناهان خود
حدیث داریم [illegible] بلکه [illegible] عمر تو باقی باشد توبه نما که خداوند عالم
توبه تو قبول [illegible] زیارت [illegible] زیارت [illegible]
[illegible] یکساعت باقی باشد [illegible] یک دقیقه [illegible] روح تو
[illegible] باشد توبه نما که قبول است پس توبه نما و [illegible] چند [illegible]
[illegible] و [illegible] در توبه [illegible]
[illegible] دارد که اگر [illegible] معصیت [illegible] کرده باشی [illegible] توبه نما که توبه تو
قبول [illegible] معصیت [illegible] کرده [illegible] از [illegible]
[illegible] دنیا از معاصی توبه [illegible] معرفت [illegible] که خدا [illegible]
[illegible] و [illegible] این دنیا [illegible] از این
دروازه داخل شوی و از این دروازه بیرون [illegible] اگر [illegible] از این
دروازه بعد [illegible] داخل و از آن دروازه بیرون [illegible] از این دروازه

اگر گربیان را در اتکری کی این گله چلوانه آمدن بدو میگویند که حیف کار است و بیت
خزره خوبی دارد و گله خوبی دارد و قفله خالی دارد خون قطرش ناوبت
آنها سوخته است بغیر از ادخرن نمی بینند و هنگام اگر همکاری داخل شود بیرون
آید بهتری میگویند عذر خود است انتی عجیبی کاه جو بولخ نعمت الهی زیاده است
اگر آن نداخل شود بیرون آید از او بهتری میگویند عیالش خوبی دارد محمد
خوبی هنگام گندم بود نعمتهای رنگ رنگ لباسهای فاخر گلابهای علوم الهیم نعمت
خود سرکرده است بس بود که از این دروازه داخل شده وار آن دروازه
میخواهی بیرون روی که دروازه گور باید از چاربان منزل اول از دو بشتوا
خواهند کرد بس بعرض کن که قبل آن جهاد و تعالی محمد خود نور الهی بماند در کعبه معرفت حاد

و غیره الکی   حکایت بعثت رسول وقتیکه مبعوث بر بانه شدند هرچه میشنود است تحقیق
فایده نشد آخر مردم کفار که رئیسای طغیان عمده بودند قرار براین گذاردند که حلف قدر
در زمره رئیسان و بزرگان عهدنامه نوشتند و مهر کردند که هر کعبه از این
بطائفه بنی هاشم نه منزل گیرند و نه چیزی بفروشند و نه گذارند با هدایت تا منتهاء جز از
مالولات و غیره بفروشند با کار باشان تنگ شود و آن عهدنامه را در میان بگه
او گفتند



او گفتند حضرت ابوطالب مردی بود زیاد دلیر و دلیر و بزرگ طایفه همه از او خوف
داشتند چند دفعه جمع شدند که ای ابوطالب اگر این برادرزاده تو مال دنیا میخواهد
و لا بده میخواهد و ریاست دنیا میخواهد و زن خوب میخواهد بگوید با او بدهیم و اگر چه
ریش کنیم لا این هرچه قرار زنند که قولو لا اله الا الله تفلحوا زبان ما را و جوانان
ما بود اگر زیر از راه بیرون برده است مطلع حضرت شده است اتفاق بدهیم نبینیم میگوید
که از قصد خدای خود دست بردارند و گفتند و الله اکنند ظلم از سر بالاتر حضرت
ابوطالب پیغام قریش را بحضرت عرض کرد حضرت فرمودند که از یان نمیخواهم الا که اقرار
اللهم یمین یکبخش حضرت ابوطالب پیغام داد بقریش گفت با رسید با این قسمت عهد نامه
نوشته لاکن باز با ابوطالب عرض کردند که بابا همه قریش نوشته بر خود با دشاه همی کنیم
این برادرزاده است باید و با او که گشتم حضرت ابوطالب فرموده بگوی که برادر
زاده ام هر دم کار را علم و قرار سلطنت حکم قریش قبل از او جهان مال ما مرکردند
که ابوطالب خبر برد با بنده ایشت و برادرزاده اش نمیخواهد خوبی الآن هر قرار نشدند
و رشدند که اولاً بنده او سود الفت دارد با این عهدنامه سوگند نوشتند ابوطالب
آمد حکایت قریش بحضرت عرض کرد و دیگه اتفاق همه کعبه شد که حضرت برد و حتی

که رخصت نمودند بگیرند تا در این حق اسد ابوطالب حضرت رسول با اهل بیت نوازش

و دولت بلغ جمع که لشکر او بود در بیرون مکه که گوسفندان جمع شود در آنجا می خوابید

پای زره با اهل بیت فرمود که شب از در لشکرها خود سر کشیده دارید اگر کفار

مطلع شدند و خواستند که از آنها و بیابانها بدرند [illegible] دارید

لشکر را بلند ندید هر چه خدا خواسته است همان خواهد شد و خود ابوطالب

که مهتر بلعم که منجوا اسد لشکر سوار شد با الی سر حضرت تا بین می نمود تا ابا سر از نید

که نگذرند حضرت از ای لشکر میفرمود در آن دیگر منجوا اسد و عجز بر تربیع فرار

خود شو که علی بود در جای حضرت منجوا اسد که اگر کفار رخنه کنند و خواسته باشند

لشکر شو بگیند علی در جای او خوابیده با اسد علی شو بلکه و به لشکر البر رسند

شب چند از [illegible] حضرت علی عوض [illegible] در رفت که می رفت از در [illegible] رخنه آن

میان و شو با کفار فهمیدند که حضرت در بعد ابوطالب [illegible] کردند که او

بر بستند تا اهل بیت حضرت همه گرسنه ماندند حضرت عرض کردند جویس تا از

یا رسول الله اهل بیت تو هر چه بخواهند [illegible] موجود [illegible] که هر کس هر چه

[illegible] ایشان [illegible] الله عرض کردند و لشکر شده [illegible]

درمیان



درمیان این پیرکوه حضرت [illegible] در جای کوه فرمود که از جای خود حرکت کردند

چه قدر که چشم کار میکرد آن صحرا وسیع شد پس فرمودند از زمین از برای مجد

دراجه [illegible] ریسمان [illegible] که لشکر [illegible] به زمین سبز خرم درختها بند

و همه بار میوه شد تا اینکه عرض کردند یا رسول الله از [illegible]

و مدتها [illegible] فرمودند [illegible] شکر خود و بدن خود

بلند و قوت گیرند و صلوات بر [illegible] بلند [illegible] کردند

رخصتها [illegible] از بدن [illegible] فرمودند

صلوات بر [illegible] از بدن [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] در آنجا ماندند در میان

مردان [illegible] در میان زنان [illegible] تا اینکه

[illegible] زنان و اطفال اهل بیت [illegible] زنان حضرت در میان

[illegible] گرسنه ماندند [illegible] اهل بیت [illegible] اگر [illegible]

بلند می کردند تا اینکه [illegible] یا رسول الله [illegible]

که کشتن کفار را اراده عمل نمیشان نشدند مگر خدا تعالی از آنها غیر بیرون بوده اند

تا از مقدم بیشتر نگیری که خطوط اخ عهد نامه سوخته زد دیگر اسم خدا بود که آن عهد نقدیست

حضرت ابوطالب فرمود ابوطالب رفت یکه کفار خیال نمودند که آنها یک آمده اند او

خالد آمده است تا آنکی سخن ابوطالب فرمود از قوم برادر زاده ام مرا فرمود که جبرئیل

نمی صحیفه خبر داده است بگفتند اگر صحیفه راست سخن دیگر تمام است فتنها خود باز آورند

دیدند صحیفه را کفار خود پاره کردند حضرت ابطالب بیرون آمدند خدا بگذرید که او خالد

قوت دیدند و مذکه نیروی و بازآمدند خان فریش حضور غلبه کرد که کوچ یافت حضور گریخت

بعد آفرحان [illegible] که حضور هر وقت مجهول است داخل میشود از یکی از آن کفار لان

مرحوم است تا داخل پیشرو که آن هنداد [illegible] گرداد که ممداد [illegible]

ادنیهای نحوی [illegible] کرده حدیث است که یک وقتی علی الی الله [illegible]

بگوید تا بشود [illegible] قسم کردن [illegible] قرآن که خوانده ختم کرده باشد

قال الله تبارک و تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء الی آخر پس خدا

بهر کس ملک و سلطنت داده است او را رسول [illegible] و رحمت حکومت قرار

نمود این آیه عموم است لحقیقت سلطان [illegible] رد الله حاکم [illegible] خود [illegible] یعنی

شده و مرده و رد عمال خود ملک [illegible] سلطان و هکذا تا [illegible] آیه [illegible] معدلت [illegible]

و تفریع [illegible] در درگاه الهی [illegible] حکومت خود شاید باشند [illegible]

حکایت عمر بن عبد العزیز در سلطنت خود که باوجود که از بنی امیه بود لکن نه خویش

میتوان گفت و نه بد نه لعن میتوان کرد و نه رحمت لا اعتقاد [illegible] که [illegible]

رحمه الله در سلطنت خود حکم کرد که امیرالمؤمنین بود در منابر موقوف کردند لکن عقب

93 خلافت که ده روز [illegible] مختصر آنکه هر روز در بیت یک [illegible] که

کلیدش را او خود داخل [illegible] راه میداشت تا از دنیا رفت و [illegible]

از خزانه او سؤال کرد گفتند نمیدانم لکن [illegible] است که کلید آنها نه در [illegible]

هر روز هم [illegible] که میرفت اگر [illegible] خزانه [illegible] و [illegible] حکم کرد تا [illegible]

بار گرد [illegible] در آن [illegible] کرده اند [illegible] خود [illegible]

هم الی لذا [illegible] از یکی از کبران او [illegible] سؤال نمودند گفت پادشاه هر روز

هر [illegible] میرفت و در او اندرون [illegible] از روزنه [illegible] میکردم که

[illegible] نفس خود [illegible] رحمت [illegible] و بالای [illegible]

[illegible] میکردم [illegible] رحمه الله [illegible]

خود گفتا [illegible] بعد علام [illegible]

دیدم پادشاه رفته [illegible] نزدیک رفتم دیدم حضور [illegible]

که [illegible] تنگ باشند سلامت [illegible] که [illegible] مرتبه او با مراد دید

بر خود راست [illegible] عرض کرد که تو [illegible] گفتم در آن حالت [illegible] آمدی عرض کردم

[illegible] پدر [illegible] رنج داده [illegible] فرجه تمام رسیده هستم اگر

این [illegible] از شدت [illegible] انوشیروان عادل

که [illegible] در شأن [illegible] که متولد شدم در زمان سلطان عادل و مبعوث

شدم در زمان سلطان عادل پدر انوشیروان که مرد انوشیروان [illegible] پدر

نشیند تاج سلطنت بر سر [illegible] انوشیروان [illegible] تخت [illegible] عادل بود

عدالتی چنین [illegible] در کوفه [illegible] در بصره این خبر [illegible] از

از برای [illegible] گرد [illegible] گفت میدانم [illegible] در [illegible]

پدر این [illegible] گفت الان که ممکن نمی‌شود [illegible] میدانم که [illegible] طفل

بر تخت نشسته از برای [illegible] خواهد [illegible] رسید این سوال جواب

انوشیروان [illegible] این بود دیگر روز [illegible] در شکار [illegible] افتاد در

[illegible] رفت [illegible] داده [illegible] آمد [illegible] از خود

[illegible] انوشیروان رسید [illegible] این [illegible] بالتحقیق

بالتحقیق [illegible] که ده [illegible] دنیا [illegible] که از برای

این ده [illegible] پدر [illegible] گفت [illegible] پسر [illegible]
۹۴

دختر رفت [illegible] هیچ [illegible] رسید دختر گفت [illegible] قلب

پادشاه [illegible] انوشیروان شنیدی گفت [illegible] انوشیروان میکرد

قلب [illegible] کرد [illegible] که دیگر [illegible] دختر گفت [illegible]

پدرش دختر رفت [illegible] کرد که [illegible] رسید دختر

گفت [illegible] پادشاه [illegible] صبح [illegible] رسید پادشاه [illegible] دختر [illegible]

[illegible] سوال [illegible] این [illegible] گفت [illegible] وقت [illegible] دختر

[illegible] تجربه

رسید [illegible] الله [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در کردی که بعد صدا از فسرده اند اینها آتش بنده رست سبب نوشیروان که چرا
حبس شد گفت قتل پادشاه ما برگشت و تکذیب انوشیروان عرض کردند در فلان
ایوان جا بجاست که بر کشتی می آید و اینها ایران از زنی فقیره است اگر می کند کجا
چاره می شود که عرض کردند گفت حکم می کنم دیوار را و قصدی بکند عرض کردند
روز روشن رنگ است انوشیروان گفت مگر شنودم اینرا از شما که رعیت از کسی در یاد بعد باید
حکم کرد دیوار کشیدند که سفید سقف قرار طول اوست و پنج زرع پهنا از اول عرش
الحمد باید و دیگر حکم کرد که ایوان و تا عرض تحمه کسری زدند که زنجیر عدل آوبخته بود
زنی سر در آن بدگیری رشته مرحمه کردند که ای زنی پیرانی بفروشند قبول
گفت حبس این است که هم ملکی پادشاه و گدا است دارم که نه سوختم فروختم خریده
دادند زنی پیر صبح میگوید گفت خانه ای نه او بداشته باشد خانه او بود در آن
بگذرند ایوان و طاق کسری شد لکن هم ایوان و طاق که الان در بداند است
حشم روز رفتند و دیده که نقشها منقش سفره ترتیب داده اند را از رسم الغب نقشها
او بود آن جواهر باقیه الی الان از سر زنی و دار آن سر هیچ و عوض بالت
من آن آن ایوان بیایید به محرابه در برکه سلطان خبر دادند فرمود عمرا کن

همه وقت آمدن که دو درستی در آن باید فرا رخصم نباشد تا فا و رود و فا در ۱۹۵
بلد قلعه در دفعه برکش من نبود بنیاد آن کدام نوشاه مرکب سلطان خبر دادند فرمود مرد
شاه می شود مرتبه تعمیر کنند که زنی پیر زنی در رست هند در عهد انوشیروان بید ضعیفه در نهان
می بود ضعیفه نقل به تحقیق پیدا آید تحقیق ملکت او را از ایشان و بهر او را هم گرفت ضعیفه در
نهاد با نوشیروان آورد ازاد او ایشان دستگیر کرد تا مملکت پدر بود شد انوشیروان چهار
ضعیفه بود ناه داشت و جوار نداد امرا از فاه حرفی نمود از آن ضعیفه بود او را دستگیر کرد
بد و بود ملک آورد که بود روش پدر بود صاحب شد انوشیروان گفت مالک خود بدر برد
ها است و زرم که با و بدم ایشان بکند او دور خود را وزیر انوشیروان عرض کرد خانه نظام آمد در
هرچه زیاد که دارند تحقیقی قتلی است ایشان دوری با ور نقش بده برود آن گنبه بود گدا
نجه زیاد انوشیروان پسندید مرا از آن زنی است زیاد از پا و زر هم ایشان ایشان تحقیق شد
زیاد شاه شیر یار از حرمش لذت به نجه و مهاک صدای افتاد او بود و نیز ابر از آن
و چند جوان از ضعیف نمود که زنانه زنی بیرون نیت شوهر ایشان او را کلاه بر تو در رقص باید سلطنه
نمود در پناهی از شکوه است در آن جواهر بند وانی قصری بیس و زری که فقیه بود در میان کاخ
که باغ ملک فضا در روز زمان پشت آن کسی بود و پسندیده و خبر جدا نمود آن که هر جوار ایشان
که نصب که ده بود جای همه و پادشاه بود و شوق از بکدانه با قوت نیز در هر نجهت و زمان ها

[illegible] و معانی او [illegible] کرده که [illegible] خواند و در یک

[illegible] خوانده [illegible]

[illegible] کرد [illegible] او [illegible]

[illegible] کردند [illegible]

[illegible] ادرم [illegible]

[illegible] خواند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





